

ایادگار

مجموعه مآخیزانه ادبی و فلسفی و تاریخی

مدیرمسئول

عباس قبال

فهرست مندرجات

۶-۱	مستشاز خارجی
۱۰-۷	شعبده - شعوده - بوالمعجب
۱۷-۸	دولاب - تجریش - ونك - فرحزاد - فیروز بهرام
۲۰-۷۸	نوادر و امثال
۳۵-۲۱	گرامات معاهده تر کمانچای بقلم آقای دکتر غنی و مدیر مجله
۴۵	آذاتول فرانس (بقیه) بقلم آقای دکتر غنی
۴۵-۳۶	در تأسف بر گذشته (شعر) منطقی رازی
۵۱-۴۶	مکاتیب تاریخی
۷۰-۵۴	احمد بن منوچهر شصت کله بقلم آقای محمد قزوینی
۷۵-۷۱	گویندگان بعضی از شعرهای مشهور بقلم آقای عبدالحسین نوائی
۷۸-۷۶	شعر سعدی در چین
۸۰-۷۸	ملاقات دو تن ایرانی با هرشل

یادگار

مهر ماه ۱۳۲۳

پهناپور - اکتبر ۱۹۴۴

شماره اول ۱۳۶۳

مسئله روز

مستشار خارجی

مستشار در لغت بمعنی کسی است که انسان او را مورد شور خود قرار میدهد و از رأی او در مسائلی که فکرش بکنه آنها نمیرسد و در مواقعی که او را اشکال و ابهامی دست میدهد استمداد میجوید.

هیچکس نیست که در زندگانی بتواند بار مشکلات امور را بتنهائی ببرد و در حلّ معضلات براهنمایی راه دانان و استمداد از فکر خبرگان و کارشناسان احتیاجی پیدا نکند چه مردم هر قدر هم کار کشته و تجربه اندوخته باشد باز مردمی از او کار آزموده تر و مجرب تر هستند بعلاوه پیش آمده های روزگار و تغییر دائمی اوضاع و احوال هر روز تدبیری تازه میخواهد و محتاج بوسائل و اسباب نوینی است که رأی و تجربه یک فرد در حلّ و تهیه آن عاجز میماند و جز آنکه از دیگران که در این مرحله از او بصیرتر و کاردان ترند استعانت جوید چاره ندارد. گذشته از این مراتب شرط عقل آنست که انسان برای صرفه در عمر آزموده پیشینیان را از نو نیازماید و راهی را که مردمی قبل از او رفته اند از سرنگیرد بلکه با استفاده از تجارب و کرده های دیگران نا آزموده های فراوانی را که در پیش است بیازماید و راه های نرفته را بقدم استوار تر برود تا باین ترتیب بتکمیل کارهای سایرین کمک نماید.

جائی که حال يك فرد در احتیاج بمشاور و مستشار چنین باشد حال يك قوم و ملت که مشکلات زندگانش بمراتب بیشتر و تغییر و تبدل احوال اقتصادی و سیاسی و اجتماعیش دائمی است از این لحاظ محتاج بتوضیح نیست .

در کلیه ممالک متمدنه هیچ اداره و مؤسسه و کارخانه ای نیست که يك عده خبرگان و مشاور فنی و اهل خبرت راه و رسم کار آنها را معین نمایند تا آنجا که اجزاء و اعضای این ادارات و مؤسسات و کارخانه ها حتی وزراء و مامداران سیاسی در حقیقت آلت اجرای آراء و دستورات آن مشاورین و خبرگان اند و کمتر اتفاق می افتد که از عمل بآن آراء و دستورات سر باز زنند .

در بعضی از این ممالک بقدری توجه بجلب هر گونه رأی و نظر از هر کس و از هر طبقه زیاد است که حتی تکالیفی را هم که شاگردان مدارس عالیه در جواب اقتراحات و پرسشهای استادان خود می نویسند در هر وزارتخانه یا اداره ای که موضوع آن تکالیف بکار آنها مربوط است مورد تحقیق کامل قرار میدهند تا اگر در بعضی از آنها آرائی جدید و مفید باشد مورد استفاده قرار گیرد و هیچ فکر بکری ضایع نماند. کمتر استادی است که يك وزارتخانه یا يك مؤسسه علمی یا فنی او را بعنوان متخصص و مشاور بخدمت خود نگیرد و آراء صائبه او را بگران ترین قیمتها بخرد. البته در این ممالک تمام یا اغلب این گونه مستشاران و خبرگان از اهل خود مملکتند و هر سال اردو بر عدد ایشان افزوده میشود و دولت بعلت احتیاج شدید بوجود این گونه مردم دستگاههای مخصوص جهت تهیه و تربیت آنان دارد .

امادر ممالکی مانند ایران که خواه ناخواه باید بسرعت و با تمام قوی جمیع وسائل تمدن جدید غربی را اقتباس کند و معمول و مجری دارد چون بدبختانه بعلت دور ماندن از مراکز تمدن از اوایل قرن دهم هجری ببعدهو پیدا شدن موانع و سد های محکمی بین آن مراکز و کشور ما تمدن جدید نتوانسته است چنانکه باید راه یابد و ایرانی را هم قدم بقدم با خود بجلو ببرد وجود این قبیل کارشناسان و مشاورین همه وقت بسیار اندك بوده است و هر زمان که رجال ترقیخواه ایرانی

خواسته اند
و خبرگان
تن از ایشان
زندگانی
بد
مردانی مانده
اوسل بجلب
بود که رقابت
که از این
که دولت
و نادانی بعه
داد و غالباً
باشاره و می
از نژاد و
کشور خود
انتخاب میکنند
ما پیدا میکنند
وطن خود
شرافت و
در
بوده اما با
ما در این
و اگر فرزند
خواسته و
خویش عمده
نبوده است

خواسته اند در راه اقتباس تمدن اروپائی قدمی بردارند بسبب همین کم بودن مستشار و خبرگان بومی ناچار دست تو تسل بدامن خارجیان زده هر چند سالی يك یا چند تن از ایشان را برای یاد دادن اصول جدید تمدن و وارد کردن اصلاحاتی در شئون زندگانی ما بایران خوانده اند.

بدبختی بزرگ ما از همان اوان که احتیاج باین کار در ایران احساس شد و مردانی مانند عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر هوشمند او میرزا بزرگ قائم مقام اول بجلب مستشاران خارجی و فرستادن شاگردان ایرانی اروپا شروع کردند این بود که رقابتهای مستعمراتی همسایگان ما نیز از همان ایام در مقابل هر گونه اقدامی که از این قبیلها برای خیر و صلاح ایران میشد قد دشمنی و عناد علم کرد تا آنجا که دولت ایران يك مقدار بعلت ضعف سیاسی و نظامی و يك مقدار هم بسبب بیخبری و نادانی بعضی از زمامداران در این مرحله هم کم و بیش استقلال خود را از دست داد و غالباً بفشار همسایگان متعددی ناچار میشد که مستشارانی را بایران بخواهد که باشاره و میل و رغبت ایشان اختیار شده باشند. بدیهی است که این مستشاران اگر از نژاد و ملت همسایگان ما بودند جز اجرای منظورهای سیاسی و استعماری کشور خودکاری دیگر نمیکردند و اگر هم اتفاقاً از ممالک دوردست و بیطرف انتخاب میشدند باز تحت تأثیر دوستی و دشمنی که وطن ایشان در اروپا با همسایگان ما پیدا میکرد قرار میگرفتند و کمتر اتفاق می افتاد که با وجود مزدور ما بودن منافع وطن خود و همسایگان پر زور ما را در مقابل مصالح ایران یا لا اقل در برابر حس شرافت و وجدان فراموش کنند.

در این یکصد و پنجاه سال اخیر همیشه حال ما در این مرحله بهمین وضع زار بوده اما باید دانست که غیر از پاره ای موارد که بعضی از رجال خائن رشوه خوار ما در این کار تعدی داشته اند در موارد دیگر چندان ملامتی متوجه ما نیست و اگر فرنگیانی که مردم ایران ایشان را با کمال صفا و خلوص نیت بخدمت خود خواسته و بهمه جهت در اکرام و قبول فرمان آنان کوشیده اند بوظایف وجدانی خویش عمل نکرده و کاهل یا خیانت پیشه در آمده اند بیچاره ایرانی را تقصیری نبوده است و اگر تقصیری بتوان شامل حال او کرد اینست که ایرانی خوش باور

چنین می‌پنداشته است که تمام فرنگیان همانطور که در علم و صنعت سرآمد جهانیان شده‌اند در رعایت جانب اخلاق هم در همین مقامند و بهمین جهت ممکن نیست که نسبت بمملکتی که خدمت آنرا در مقابل اکرام و انعام پذیرفته‌اند سهل‌انگاری یا نا‌جوانمردی بخرج دهند.

اشتباه عظیم هموطنان ما در همین جا بوده و بد بختانه هنوز هم اکثر مردم این کشور در این اشتباه باقیند. ایرانی باید بتعبیر همین فرنگیان در مفهوم خود از اخلاق تجدید نظر کند یعنی باین نکته دقیق متوجه شود که در اینگونه موارد مفهوم او از کلمه اخلاق بکلی غیر از مفهوم اهل سیاست و اقتصاد اروپا و امریکا از این کلمه است.

بلی روزگاری بود که اگر کسی باصطلاح ما نان و نمک دیگری را می‌خورد یا خدمت‌مخدومی را می‌پذیرفت اگر او را قطعه قطعه می‌کردند تن بحق شکنی درنمیداد و نسبت بولی نعمت و مخدوم خود مرتکب بیوفائی یا خیانت نمیشد. امروز هم در سراسر جهان مردم پاك سرشت نجیب همین اصل را رعایت میکنند و در مقابل حق دوستی و نعمت خود را بننگ ناسپاسی و پیمان شکنی آلوده نمی‌نمایند اما در سیاست و اقتصاد کنونی اصل مسلم برای آن طبقه از مردمی که پهلوانان این میدانند فقط جلب و حفظ «منافع» است و هر اصل اخلاقی هم که با آن تعارض پیدا کند پیش ایشان واهی و نا استوار است.

توقع ما امروز از مستشاران خارجی اینست که چون نان و نمک ما را می‌خورند و برای خدمت ما از ما مزده می‌گیرند جز حفظ مصالح ما هیچ قصد و غرضی دیگر نداشته باشند و در انجام وظیفه‌ای که برضای خاطر برعهده گرفته‌اند مطابق احکام شرافت و وجدان عمل نمایند. البته این توقع ما بجاست و همین توقع هم ما را بر آن داشته است که سالی ملیونها پول از کیسه فقیر خود در این راه بریزیم اما چه میتوان کرد که دنیای مادی امروز همه این احکام را زیر پا گذاشته و احکامی دیگر بجای آنها آورده است تا آنجا که ما هر قدر سلسله حسن عهد و ایفای بوعده می‌جنبانیم مستشار خارجی ما حدیث «أنا فی واد و انت فی واد» میخواند و بریش ما ساده لوحان می‌خندد!

امروز
مستعمرات
های بکر
وزارت امور
اینک
ولی در حقیقت
که عظمت
شاید
چون وطن
میکند
حتی
بهیچ
اگر
شود بجد
در اجرای
وجود
کیفیت
ممکن
مستشاران
احتیاجی
کنیم که
خود اختیار
هیچ چاره
اقوام زانوی
مجال است
را برای خان
رأی و فکر

امروز مستشارانی که از ممالک معظمه یعنی ممالکی که کاخ عظمتشان بر پایه مستعمرات وسیعه و اقتصاد قوی نهاده شده بکشورهای دیگر، مخصوصاً بکشورهای بکر از لحاظ منابع اقتصادی، میروند پیش از آنکه عازم مأموریت شوند از وزارت امور خارجه و بعضی از بانکها و کمپانیهای کشور خود دستوراتی معین میگیرند. اینگونه مستشاران اگر چه با اسم خدمت بکشورهای دیگر قدم میگذارند ولی در حقیقت هیچ منظوری جز خدمت بکشور خود و تأمین منافع و مصالحی که عظمت آن جداً با آنها بسته است ندانند.

شاید هم ملامت ما نسبت بایشان هیچ مورد نداشته باشد زیرا که این جماعت چون وطن خود و عظمت و منفعت و مصلحت آنرا میخواهند همه چیز را در این راه فدا میکنند حتی آن اصولی را که ما اصول تزلزل ناپذیر اخلاق میدانیم در این مقام بهیچ نیشمارند.

اگر روزی مصلحت و وطنشان چنین اقتضا کرد که در کار ما اصلاحی وارد شود بجهد و جهد تمام میکوشند و اگر برخلاف فنای ما در این راه مقتضی بود در اجرای هر گونه طرحی تعلل نخواهند ورزید. علت اینکه ما تا کنون کمتر از وجود مستشاران خارجی فایده برداشته ایم و از بعضی نیز زیانهای کلی دیده ایم همین کیفیت بوده است و تا قرار بر این مدار باشد روزگار ما از این بهتر نخواهد شد. ممکنست بعضی تصور کنند که ما با این مقدمات که نوشتیم منکر استخدام مستشاران خارجی هستیم و خود را چنان رشید و آزموده و خبره میدانیم که دیگر احتیاجی بوجود ایشان احساس نمی نمایم. البته چنین نیست بلکه باید اعتراف کنیم که ما بقدری از مرحله تمدن جدید پرت افتاده و راههای غلط در امور زندگی خود اختیار کرده ایم که جز اقتفا بفرنگیان و استفاده از راه دانی و کارشناسی ایشان هیچ چاره نیگرناریم و تا درست و حسابی پیش استادان و اهل خیرت و بصیرت آن اقوام زانوی ارادت بر زمین نزنیم و همان راه و رسمی را که ایشان دارند نگیریم محال است که بجائی برسیم و از این حال نکبت رهائی یابیم اما باین شرط که فرنگی را برای خادمی استخدام کنیم نه مخدومی، مستشار مؤتمن نخواهیم نه فمال مایشاء رأی و فکر از او باشد و اختیار عمل در دست ما. شرط اول استقلال این است که

همیشه زمام حلّ و عقد مصالح مملکت را عناصر پاك ایرانی در کف داشته باشند اگر چه پایه و مایه تحصیلی ایشان کامل و وافی نباشد. مستشار فرنگی باید فقط از لحاظ فنی این نقصان تحصیلی زمامداران ما را رفع کند. دخالت در طرز اجرای مصالح سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور حدّ خارجی نیست و نباید قدم او در این حریم حرمت باز شود چه بمحض آنکه راه نفوذ یافت مصالح کشور خود را بشرحی که گفتیم مقدم میدارد. باید از مستشار فرنگی در هر بابی که پیش آمده است اشاره کرد و رأی خواست لیکن قبل از عمل بآن رأی لازمست بدقت تمام اطراف و جوانب آنرا سنجید و پیش و پس آنرا رسید تا اگر در آن توهم اندک سوءظن یا خللی رفت از بکار بستن آن خودداری شود و شاید هم گاهی مقتضی چنین باشد که بر عکس آن عمل کنند.

برای آنکه ما تا آخر عمر بمستشار خارجی محتاج نمایم و تجارب ناگوار صد و پنجاه سال اخیر را تکرار نکنیم مهمتر از هر کاری بعقیده ما اینست که دولت يك عده بسیار کثیر معلم و استاد و مهندس و کارگر فنی از میان برگزیدگان ممالک خارجه استخدام کند و ایشان را بدقت کامل و با تحمیل انضباطی بالنسبه سخت بهمان شکل که کارفرمایی کارگرانی را بکار میدارد بتدریس و تأسیس مدارس و مؤسسات علمی و فنی از هر قبیل و تربیت جوانان ایرانی بگمارد و نگذارد که در این کار که خطر سیاسی آن کمتر است هیچگونه ملاحظه و مساهله روا دارند و اگر مشاهده شد که یکی از ایشان در وظیفه تدریس و تعلیم قصور میورزد یا بتبلیغاتی مضر دست میزند فوراً او را از کار برکنار کند و راه ضرر و خطر را تا باریک است محکم ببندد.

اگر این کار با فرستادن محصلینی پخته و آزموده بخارجه توأم گردد و بایک ترتیب اساسی در مدت ده بیست سال تعقیب شود و وقفه و تعللی در آن راه نیابد شبهه ای نیست که بزودی از میان همین جوانان مستعدّ زیرک ایرانی که تشنه کسب معلومات و تکمیل و تهذیبند يك طبقه خبره و کارشناس شایسته بیرون خواهد آمد که برای اداره کلیه امور اقتصادی و فنی ما خدمتگزارانی صدیق و دلسوز خواهند شد و البته یقین است که ایرانی باغیرت وطنی که دارد چون جز سعادت و تعالی کشور خود منظوری دیگر نخواهد داشت هزار درجه بهتر از هر مستشار خارجی منافع و مصالح ایران را رعایت خواهد کرد و در راه حفظ و دفاع آن خواهد کوشید.

بحث لغو

امر
بمعنی نیرنگ
یا بشعبه بااین
زبان بفتح
از ملحقاتشکل
دوم دو او
پسدار بر وزن
ذالهای ما
بهمین قیاسمضموم نمو
قدیم ما دید
وساری گردشعبه
حقیقی و بس
تردستی نظر

چیز را متع

بحث لغوی

شعبده - شعوزده - بو العجب

امروز در میان عامهٔ فارسی زبان لغت «شعبده» بضم شین و دال بی نقطه بمعنی نیرنگ‌سازی و حقه بازی معمول است چنانکه میگویند فلان شعبده باز است یا بشعبده بازی کار خود را میسازد.

این کلمه چنانکه هیأت ظاهری آن مینماید از عربی گرفته شده ولی در این زبان بفتح اول و ذال نقطه دار یعنی بهیأت «شعوزده» بر وزن دغدغه آمده و فعل آن از ملحقات باب دحرج است.

شکل دیگر این کلمه در عربی «شعوزده» است یعنی بجای «باه» در این شکل دوم «واو» آمده و این هیأت یعنی شعوزده را بعضی از علمای عرب فصیح‌تر شمرده‌اند. پس صحیح این لغت در عربی شعبده و شعوزده است بفتح اول و با ذال نقطه دار بر وزن دغدغه اما عامهٔ فارسی زبان در لغت شعبده ذال آنرا بعدها بقیاس جمیع ذالهای ما قبل مفتوح فارسی که بدال بی نقطه تبدیل شده دال کرده و شین آنرا هم بهمین قیاس عامیانه (شاید بعلمت آنکه جزء اول آنرا بالغت شعبه از یک اصل پنداشته‌اند) مضموم نموده و بصورت شعبده در آورده‌اند. شکل شعوزده با اینکه در کلام فصیحای قدیم ما دیده میشود در میان عامه معمول نمانده و همان هیأت مغلوط شعبده جاری و ساری گردیده است.

شعبده و شعوزده در عربی بمعنی نمایاندن چیزیست در چشم بیننده بغیر صورت حقیقی و بگفتهٔ بعضی دیگر نمایاندن باطل است در ابساح حق ۱ و نوعی است از تردستی نظیر سحر ۲ چنانکه با سرعت حرکت دست چیزی متعدد را یکی یا یک چیز را متعدد یا جمادی را جانور بنمایانند و امره حسوس را بدون بکار بردن دست

بر چشم مردم بیوشانند ۳ و این کاری است که مهره بازان میکنند و چون مهره ای را که در زیر حقه یعنی ظرف کوچکی نهاده اند ناپدید یا متعدد مینمایند ایشان را حقه باز میگویند، سابقاً مهره بازان بجای حقه کیسه یا گنبد های کوچک بلورین نیز بکار میبردند .

در عربی بکسی که متصدی عمل شعبده یا شعوزه بوده مشعوذ یا مشعبد می گفتند و چون این چنین کس که فارسی امروزی آن شعبده بازا است بازیگری است که کارها و بازیهای تعجب افزا ظاهر میکند؛ او را بکنیه «ابوالعجب» میخوانند و چنانکه یکی از تردهستان او اوسط قرن چهارم هجری بنام منصور همین کنیه را داشته ۵ لابد بعلت مهارتی که از او در ظهور همین قبیل بازیهای عجیب سر میزده است .

پس ابوالعجب که آنرا در فارسی بشکل «بوالعجب» و «بلعجب» استعمال نموده اند در اصل لقب مرد شعوذی یا هر بازیگر دیگری بوده است که از او کارهای عجیب بظهور میرسیده و روزگار را هم بهمین جهت قدمای عرب و عجم بهمین کنیه و لقب خوانده اند، ابوتمام میگوید: ما الدهر فی فعله الا ابوالعجب ۶، و کارهای روزگار را نیز اعمال بوالعجب یا بوالعجیبهای آن نام گذاشته اند، سیف اسفرنگ میگوید:

چشم بندی کرد شاید روزگار بوالعجب . کز نظرهای سعادت چشم دوران بسته شد
حقه بازان طرب را مهره های آرزو هر چه بود از ششدر نه حقه بازان بسته شد
حافظ میگوید:

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجیبی است
استعمال شعبده بمعنی تردستی و چشم بندی و خیمه شب بازی و هر کار
شگفتی در اشعار فارسی زیاد دیده میشود، بعنوان مثال ابیات ذیل را نقل میکنیم،
مسعود سعد گوید:

چرخ سپهر شعبده پیدا کند همی در باغ کهربا را مینا کند همی
اثیرالدین اخسیکشی گوید:

۳ مفتاح السعاده ج ۱ ص ۳۰۷ ۴ - غیاث اللغات در «شعبده باز» ۵ - کتاب الفهرست

ص ۳۱۲ ۶ - ثمار القلوب ص ۲۰۰ و اساس البلاغه ج ۲ ص ۱۰۰

سبزه فکنده بساط برطرف آ بگیر لاله حقه نمای شعبده بلعجب
 امیر معزی گوید در وصف باغ :
 حصنی است پر ز پنجره و اندر میان حصن قومی مشعبد ند علی رغم یکدگر
 در دستها گرفته ز هر گونه لعبتان هر یک بز عفران و بشنگرف کرده تر
 هاروت و وار شعبده سازند هر زمان تا لعبتان ز پنجره بیرون کنند سر
 عبید زاکانی گوید :

چو دست قدرت خراط حقه مینا فشانند بر رخ کافور عنبر سارا
 مشعبد فلک از زیر حقه پیدا کرد هزار بیدق سیمین بدست باد صبا
 اگر چه لغت مشعبد و بوالعجب چنانکه اشاره کردیم ابتدا معنی عمومی تر
 داشته لیکن بتدریج در میان شعرا و ادبای قدیم فارسی زبان این دو کلمه بخصوص
 کلمه بوالعجب معنی مهره باز را پیدا کرده است ، اینک ما با ذکر چند مثال از
 شعرای باستان در توضیح این معنی میکوشیم ، ازرقی گوید :

زروی دریا این ابر آسمان آهنگ کشید رایت پروین نمای بر خرچنگ
 مشعبد آمد پروین او که از دل کوه چو وهم مرد مشعبد همی نماید رنگ

.....

چو ابر فندق سیمین بر آبدان ریزد بر آرد از دل پیروزه شکل سیمین رنگ
 مشعبدیست که با خرد مهره های رخام بحقه های بلورین همی کند نیرنگ
 جمال الدین عبدالرزاق گوید :

پیش طبع مهره بازش شعبده نتوان نمود کوشه و شش پیش این نه حقه مینا دهد
 خاقانی گفته :

قضا بیو العجبی تا کیت نماید لعب بهفت مهره زرین و گنبد مینا
 ترا بمهره و حقه فریفتند ایراک چو حقه بیدل و مغزی چو مهره بی سرو پا
 سنائی گوید :

باد بهاری خویش او ناورد و جولان کیش او

صحرا و دریا پیش او چون مهره پیش بوالعجب

ایضاً هو گوید :

آنچه با این دل من چشم چو بادام تو کرد

نکنند هر گز با مهره کف بو العجیبی

رشیدالدین وطواط میگوید :

همه افاضل کیتی بدست من باشند بدان مثال که مهره بدست بو العجب است

ائیرالدین اخسیکشی گوید :

یک مهره نامده است بر رن مثل این جوان

از زیر هفت حقه این پسر بلعجب

اما کلمه شعبده و شعوزده گویا اصلاً عربی نیست و علمای لغت این زبان هم نوشته اند که این کلمه در زبان مردم بادیه وجود نداشته و بهمین جهت نیز بعضی از لغت نویسان قدیم (از جمله جوهری در صحاح) آنرا ضبط نکرده اند. صاحب مفتاح السعاده شعبده را معرب میدانند و مثل اکثر مؤلفین اسلامی که نام هر شهر یا هر لغت مجهول الاصلی را بشخصی بدون مناسبت منسوب میساخته اند او نیز شعبده را معرب شعباده اسم کسی که این فن بدو منسوب است میدانند و این وجه تسمیه البته بی اساس و موضوع است.

محققین اروپائی ریشه این کلمه را در زبان کلدانی یافته اند چه در این زبان «شعوزده» بمعنی ببندگی گرفتن و تسخیر کردن و شعبده بمعنی خدمت و اطاعت است و ثلاثی این کلمه در همان زبان «عبد» است و شعبده فعل مزیدی است که با اضافه شین بابتدای ریشه از ثلاثی مجرد بصورت مزید در آمده و ساختن فعل مزید با اضافه شینی بابتدای فعل ثلاثی یعنی فعل را شفعل کردن از قواعد مخصوصه یک عدّه از زبانهای سامی غیر عربی از جمله عبری بوده و نظیر این کلمه یعنی لغتی که با الحاق شین بابتدای فعل ثلاثی مزید شده و معنی قبول فعل و مطاوعه را پیدا کرده باشد در عربی چندین لغت دیگر هم هست که ما برای احتراز از تطویل از آوردن آنها خود داری میکنیم.

جغرافیای بلاد و نواحی

دولاب - تجریش - ونك - فرحزاد - فیروز بهرام

مقدمه

یکی از شعب علم جغرافیای جدید جغرافیای تاریخی است و غرض از این قسمت از جغرافیا وصف احوال تمام سطح زمین یا قسمتی از آنست در طی تاریخ یا یک عصر معین از ادوار تاریخی.

همانطور که هر قوم و ملت یا هر فردی از افراد انسانی یا هر موجود زنده گذشته ای دارد و شرح آن گذشته تاریخ اوست هر ناحیه و شهر و کسوه و رودخانه نیز دارای سابقه و گذشته ایست و حوادث و عوارضی بر آنها وارد آمده است و هر يك از آنها بزبان بیزبانی از سرگذشت خود داستانها بمردم محقق کنجکاو میگویند.

بیان تاریخ هر يك از این آثار طبیعی سطح زمین یا مؤسسات مادی که بدست انسان در روی این کره انشاء شده یعنی همان قسمتی که ما بآن جغرافیای تاریخی میگوئیم عبارت از آنست که از طریق علمی بدانیم که این آثار و مؤسسات در روز اول چه شکل خارجی داشته و در طی قرون چگونه و تحت تأثیر چه عواملی از صورتی بصورتی دیگر درآمده، اسامی آنها در ابتدا چه بوده و بعد چه تغییری در آنها راه یافته، اگر دست بدست گشته اند بچه وضع این عمل صورت گرفته و احوال محیط طبیعی و مقتضای زمان و تفنن و تدبیر انسان تا چه میزان در این تغییرات و تبدلات دخالت داشته است.

تحقیق در این مسائل علاوه بر آنکه وقت مردم کنجکاو حقیقت پژوه را بوضعی دلپسند خوش میدارد مفید این معنی اساسی نیز هست که هیچیک از این تغییرات و تبدلات بی حکمت نیست، همه قوانینی متقن دارد و بر طبق مقتضیاتی طبیعی صورت میگیرند یعنی همینکه اسباب و مقتضیاتی برای تغییر فراهم گردد تغییر رخ می دهد

تصرفات بیجای یک مردم مستبد خود خواه در این راه چندان مؤثر نیست و اگر هم قدرتی آنی از این قبیلها چند روزی بتواند در راه سیر طبیعت مانع و رادع شود و تغییری موقتی فراهم کند بالاخره قدرت قوانین طبیعی خواهد چربید و سیر متوقف خود را بار دیگر در همان مجرای اولی و اصلی خواهد انداخت.

از قسمتهای بسیار شیرین جغرافیای تاریخی یکی تحقیق در باب اعلام جغرافیائی یعنی اسامی امکان است و غرض از آن تحقیق در باب این مسأله است که هر اسمی که امروز بناحیه یا شهر یا کوه یا رودی داده میشود از چه تاریخ بر آن گذاشته شده، از کجا آمده و در دوره های تاریخی چه تغییراتی پیدا کرده و عوامل این تغییرات چه بوده است؛ این شعبه از جغرافیای تاریخی یعنی مطالعه گذشته اعلام جغرافیائی را بزبانهای فرنگی توپونیمی ۱ میگویند.

تحقیق در احوال اعلام جغرافیائی از این لحاظ که هر یک از این اسامی یاد گاری جاندار از گذشته بر اسرار است و نامی که بر آنها گذاشته شده تاحدی معرفت درجه فکرو ذوق یا نوع و میزان تمدن و عقاید و آداب و زبان مردمی است که در داخل یا در اطراف آنها میزیسته اند مفید چندین فایده است و از این مبحث برای دانستن تاریخ تمدن اقوام از لحاظ معرفت النفس و زندگانی اجتماعی و تاریخ و زبان کمک بسیار میتوان گرفت.

در طی جنگهایی که هشت نه سال قبل در کشور اسپانیا بین طرفداران فرانکو و جمهوریخواهان اسپانیائی در کار بود مکرر نام شهری با اسم پدرو آباد ۲ در ابلاغیه های جنگی طرفین دیده میشود. مخفی نیست که جزء دو اسم این شهر که حالیه هم در قسمت جنوب غربی اسپانیا باقیست همان «آباد» فارسی است که در امثال علی آباد و حسین آباد و نظایر آنها می بینیم و «پدرو» که همان پطر و پیر باشد از اسامی شخصی فرنگی است. آیا وجود همین لغت «آباد» فارسی در جزء ترکیب «پدرو آباد» معرفت دایره نفوذ تمدن ایرانی و زبان فارسی نیست که آثار دیگر هم از آن از حوالی شهر یکن و جزایر هند شرقی گرفته تا واسط روسیه و شبه جزیره بالکان مشهود بوده و هست.

در اس
است که مک
یکدیگر
دستکره و
که این اسامی
قمشه (قومند
این
مقنی و چاه
وقنات بدست
کومش آبا
همین وض
کومیسان
پس
ولایت را م
استیلای عر
از جمله تق
نام این شه
اصلا کلمه
آب و این
کنار دریا
این دو مع
بر این ناح
۳
در مقنی و
۴
و میوه

در اسامی بلاد در هر يك از نواحی دنیا از جمله در ایران يك عدّه نامیهائی است که مکرر است باین معنی که چندین نقطه هست که با وجود فاصله بسیار از یکدیگر همه بيك اسم واحد خوانده شده اند مانند فاراب و فاریاب و دولاب و دستکوه و دستجرد و طالقان و غیرها. این اسامی هر يك معنی خاصی دارند و هر جا که این اسامی بر آنها نهاده شده مسلماً واجد آن معنی بوده است. اینک برای مثال قمشه (قومشه) را ذکر میکنیم.

این کلمه شکل عربی لغت «قومشه» فارسی است و کومش در فارسی بمعنی مقنی و چاه کن یا چاه خواست ۳ و در قدیم يك عدّه از نواحی را که آب آنها از چاه و قنات بدست می آمده کومشه یا کومشان میخوانده اند یعنی سرزمینی که بدست مردم کومش آباد شده است ۴. ولایت قومس یعنی سمنان و دامغان و بسطام حالیه نیز همین وضع را داشته و قومس شکل دیگر کومش است. این ولایت را یونانیان کومیسان ۵ میخوانده اند.

پس مشاهده شکل «قومشه» یا «قومشه» هم میفهماند که چرا از روز اول این ولایت را مردم با اسم کومشه خوانده بوده اند و هم این هیأت جدید که عربی است از استیلای عرب بر آن ناحیه حکایت میکند.

از جمله تصرفات ناپسندی که این اواخر در تغییر اسامی بلاد رواداشته اند عوض کردن نام این شهر و نام يك عدّه از بلاد دیگر از جمله اورمیه بوده است. اورمیه یا اورمیه اصل کلمه ای آرامی است مرکب از دو لغت «اور» بمعنی شهر و «میه» یا «میه» بمعنی آب و این اسم بسیار قدیم را از آن جهت باین شهر داده بوده اند که اورمیه سابقاً بر کنار دریاچه قرار داشته، پس ملاحظه هیأت اورمیه و دانستن معنی لغوی آن مفید این دو معنی است که اولاً شهر مزبور شهر آرامی بوده است و پیش از آنکه ایرانیان بر این ناحیه مستولی شوند بدست قومی سامی ساخته شده و از همین جا قدمت تاریخی

۳ - رجوع کنید بفرهنگ اسدی ص ۴۹۷ در لغت «کمانه» که لغت دیگری است

در مقنی و کاریز کن، هنوز هم در بعضی نواحی مانند آشتیان مقنی را کومش میگویند.

۴ - صاحب نزهة القلوب در ص ۱۲۴ گوید: «قومشه آبش ارقنوت و حاصلش غله

و میوه و انگور بود» - ۵ - Comisène

نسبی و بانیان و سکنه ارالی آن مشخص میشود ثانیاً میفهمیم که این شهر که حالیه مبلغی از آن دریاچه فاصله دارد در ابتدای بنا بر کنار آن واقع بوده و بعد ها بعلت خشک شدن دریاچه و بعقب رفتن سواحل آن باین وضع افتاده است .

املای اسم اورمیه در تمام کتابهای قدیم فارسی و عربی بهمین هیأت یعنی با الف و او مقدم بر راه یا بدون او مضبوط است . از عهد صفویه بیعد بمناسبت مجاور شدن ایران با خاک عثمانی که در آن ایام روم هم خوانده میشد عوام اورمیه را «ارومیه» یعنی با ملای الف و راه مقدم بر او و تشدید باء تلفظ کرده اند و این املای غلط بتدریج شایع شده و شاید هم همین استعمال مغلو ط اعضای فرهنگستان ما را بر آن داشته است که بجای برگرداندن غلطی بصورت صحیح بدون هیچ مناسبتی جز تملق گوئی و خود شیرینی بیجا اورمیه را برضائیه مبدل کنند و نام دریاچه مجاور آنرا هم که در ادوار باستان حتی در اوستا بنام «چیچست» و در دوره های جدیدتر «کبودان» یا «چیچست» و از عهد قاجاریه بعهد «شاهی» خوانده میشده همچنان رضائیه بخوانند در صورتیکه احیاء و حفظ یکی از نامهای قدیم آن برانطباق معقول تر بوده است .

حال ملاحظه میفرمائید که روش نامطلوب اعضای فرهنگستان ما در برگرداندن يك عده از اعلام جغرافیائی بصورت های تازه که همه معروف بیخبری و بی ذوقی و مزاج گوئی است تاچه حد جنایت است و تاچه پایه موجب از میان بردن یادگارهای باستانی که هر يك میتوانند بر احوال تمدنی و اجتماعی و نفسانی ساکنین گذشته این کشور شامدی باشد خواهد شد . علاقه مندان بحفظ این یادگارهای ذقیمت باید جدتاً آدر مقابل این گونه تصرفات و تفننات شخصی ایستادگی کنند و نگذارند که هر بیخبر از خود راضی بخواهدش نفسانی مرتکب این گونه جنایات شود . یادگارهای گذشته قومی را باید پرستید و دست راهزنان متجاوز را از تعرض بآنها کوتاه ساخت .

پس از ذکر این مقدمه برای آنکه خوانندگان محترم مخصوصاً اهالی طهران مثلاً چه باشند سابقه تاریخی چند قریه از قرای پای تخت که همه امروز برجاهستند اشاره میکنیم تا کسانی که نمیدانند بدانند که این قری اکثر بیش از هزار سال پیش تقریباً در همین محل های کنونی و بهمین اسامی وجود داشته و حوادثی بخود دیده و

بعضی نیز منش
در باب قرای
حدسیاتی که
توجه نخو اه

دولاب

یعنی دلو مش
قریه بهمین
شهر باقیست
این قریه

از قدمای عر
فوت کرده و
سال ۲۰۰ هج
که کتابی دار

رسیده است
از هم
طهران دست
در همین مکا

تجریش
طهران نیز قریه
در کتب قدیم
مرور دهور

۶

«دولاب»

بعضی نیز منشأ و مولد يك عدّه از بزرگان علم و ادب بوده اند. مطالعه ما در این مقاله در باب قرای مذکور فقط از لحاظ تاریخی است. بحث در معنی لغوی آنها چون حدسیاتی که در این بابها زده میشود هنوز چندان قطعی و مسلم نیست در اینجا مورد توجه نخواهد بود.

۱ - دولاب

دولاب لغتی است فارسی و مرکب و در قدیم يك عدّه از آبادیهائی را که با دول یعنی دلو مشروب و سیراب میشده باین اسم خوانده بوده اند و در ممالک اسلامی چند قریه بهمین اسم معروف بوده. دولاب ری که هنوز هم در مشرق طهران متصل باین شهر باقیست از این قبیل سرزمینهاست.

این قریه بسیار قدیمی است و جمعی از بزرگان با آنجا منسوبند مثل قاسم دولابی از قدمای عربی که یکسال قبل از استیلای قرامطه برمکه یعنی در تاریخ ۳۱۶ در آنجا فوت کرده و ابواسحاق دولابی نیز از عرفا که با صوفی مشهور معروف کرخی (متوفی سال ۲۰۰ هجری) معاصر بوده و ابو بشر محمد بن احمد دولابی رازی (۲۴۴-۳۲۰) که کتابی دارد در رجال بنام «الکنی والاسماء» و آن کتاب در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است ۶

از همین مختصر اشارات دانسته میشود که قریه دولاب حالیه واقع در شرق طهران دست کم از اواخر قرن دوم هجری یعنی از حدود ۱۲۰۰ سال قبل بهمین اسم در همین مکان وجود داشته است.

۲ - تجریش - طجرشت

تجریش یعنی مشهورترین آبادیهای شمیران حالیه واقع در سه فرسنگی شمال طهران نیز قدیمی است اما املائی اسم آن برخلاف دولاب تغییر صورت یافته. نام آن در کتب قدیم بصورت «طجرشت» ذکر شده، بعدها تالی آخر آن بکثرت استعمال و مرور دهور افتاده و کسره راء آن اشباع شده و بیا تبدیل گردیده است.

۶ - رجوع کنید بکتاب انساب سمعانی و معجم البلدان یا قوت در ماده «دولابی» و

نام طجرشت تا آنجا که تفحص شد در کتب جغرافیائی قدیم معتبر مذکور نیست اما در کتاب راحة الصدور در احوال طغرل اول سلجوقی چنین آمده: «سلطان از تبریز سوی ری رفت تا زفاف بدار الملک باشد اندک مایه رنج بروی مستولی شد بقصران بیرونی بدری بدیه طجرشت از جهت خنکی هوا نزول فرمود چه حرارت هوا بغایت بود، رعاف بروی مستولی شد و بهیچ دارو امساک پذیرفت تا قوت ساقط شد و از دنیا برفت در رمضان سنه ۴۵۵» ۷

شبهه ای نیست که این قریه طجرشت که بدری و جزء قصران سفلی بوده و بخنکی هوا شهرت داشته همین تجریش حالیه است.

۳ - ونك

ونك یعنی همین قریه ای که در شمال طهران و جنوب غربی تجریش بهمین اسم باقیست نیز بسیار قدیمی است، سمعانی در کتاب الأنساب در نسبت «ونکی» چنین می نویسد: «ونك بفتح و اوو نون در آخر آن کاف و آن قریه ای از قرایری است که من در سفر بسمت قصران خارج (همان قصران بیرونی که شمیران کنونی جزء آن بوده) از آنجا گذشتم» ۸. سمعانی چنانکه از ورق ۳۱۶ ب از کتاب او بر می آید در سال ۵۳۷ در ری بوده و ظاهراً در همین تاریخ هم از ونك گذشته است.

از منتسبین بو نك سمعانی یکی از سادات حسینی رانام میرد با سم سید ابو الفتح نصر بن مهدی که نسب او در سیزده پشت با امام شهید حسین بن علی بن ابی طالب می پیوندد. این سید ابو الفتح از علما و فضیله زیدی مذهب بوده و در شعبان ۴۷۸ فوت کرده است.

ذکر ونك مدت‌ها پیشتر از این تاریخ نیز در کتب دیده میشود چنانکه در کتاب منتقلة الطالبیه تألیف ابو اسماعیل ابراهیم بن عبدالله که از رجال ایام غیبت صغری (۲۶۰ - ۳۲۹) بوده در شرح احوال مهاجرین سادات نام ونك آمده، یاقوت نیز نام ونك را بدون هیچ شرح و بسطی ضبط کرده است.

۷ - راحة الصدور ص ۱۱۲ - ۸ - کتاب الانساب ورق ۵۸۶

۹ - بنقل از آن کتاب در جنة النعیم ص ۵۰۳ تألیف حاجی ملا باقر - يك نسخه

خطی از کتاب منتقلة الطالبیه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید موجود است.

۴ - فرحزاد - فرزند

فرحزاد قریه دیگری است در شمال غربی طهران بین تجریش و کن. نام این قریه نیز در کتاب منتقلة الطالبیه مذکور آمده اما بشکل فرزند که املائی صحیح قدیم آن فرزند است بشدیدا. بعدها قیاس عامیانه فرزند را که بتدریج بتخفیف راء استعمال میشده بفرح عربی مبدل ساخته و فرزند و فرزند فرزند را فرح زاده است. مؤلف کتاب منتقلة الطالبیه نام جمعی از سادات مهاجر را میبرد که باین قریه پناهنده شده و در آنجا سکونت اختیار کرده بوده اند. هم امروز مزمار امامزاده ای در قریه فرحزاد هست بلاشبهه این امامزاده یکی از همان ساداتی است که مؤلف منتقلة الطالبیه بآمدن ایشان بفرزند اشاره میکند.

۵ - فیروز بهرام

فیروز بهرام قریه ایست از بلوک غار واقع در جنوب غربی طهران. نام این قریه در اشعار و کتب قدیم «فیروز رام» ضبط شده و بگفته بعضی از مؤلفین بنای آن از فیروز پادشاه ساسانی است مانند قباد رام که از بناهای قباد بوده و رام هرمز که آنرا هرمز ساخته. در عهد تألیف کتاب نزهة القلوب یعنی در حدود ۷۴۰ مردم فیروز رام را «فیروز بران» میگفته اند. ۱۰. مؤلف این کتاب یک بار دیگر در جزء قرای غار در ردیف طهران و دولت آباد و مشهد امامزاده حسن از قریه دیگری بنام «فیروز بهرام» صحبت میدارد. شکی نیست که این دو قریه هر دو یکی است با این ملاحظه که جمعی از مردم در آن ایام آنرا فیروز بران و جمعی دیگر چنانکه امروز هم معمول است فیروز بهرام تلفظ مینموده اند.

یا قوت در معجم البلدان (ج ۳ ص ۹۲۸-۹۲۹) در ذیل لغت فیروز رام میگوید که در این قریه بین یزید بن حارث (والی ری از جانب عبد الملك اموی یا مصعب بن زبیر) و فرخان پادشاه ری جنگی اتفاق افتاد و فرخان بیاری زبیر بن ماجور خارجی در آن واقعه یزید و سیصد تن از اشراف کوفه را که همراه او بودند با زنش کشت و شاعری در این باب گفته است:

بفیروز را الصفیح المیمما

و ذاق یزید قوم بلربن وائل

نوادر و امثال

۱ - درباری تمام دیار

ناصرالدین شاه که در میان سلاطین قاجاریه بیش از همه بذوق و هنر تظاهر میکرد و در نقاشی و خط و شعر و زبان فرانسه گاهگاهی کارهای بسیار متوسط از او سر میزد روزی در عمارت گلستان از راه تفنن گل سرخی را با سیاه قلم میساخت و درباریان همه بحال ادب و احترام دست بسینه گرداگرد او ایستاده بودند چون کار نقاشی شاه پایان رسید و فی الجمله نقشی از گل سرخ بدست او بر روی کاغذ پیدا شد درباریان یگان یگان بتمجید و تحسین آن زبان گشودند و هر يك آنچه از تملق و مزاج گوئی که در طی خدمات درباری فرا گرفته بودند یا بارث از نیاکان خدمتگزار خود بیاد داشتند تحویل دادند. یکی گفت که از نقش مانی بهتر است دیگری طرح کننده آنها ثانی رافائل شمرد و سوومی گفت که هرگز طبیعت باین زیبایی و جاننداری نیست و بهمین وجه تا چننه اغراق و دروغ پردازی همه خالی شد.

یکی از درباریان که دیرتر از همه رسیده بود دریافت که همکاران و تملق گویان هر چه از تشبیه و استعاره و خود شیرینی و شاه پرستی بذهن بشر خطوط میکرده قبلاً گفته و مجال را بردیگران سخت تنگ کرده اند. بلا تأمل صورت نقاشی شده را از دست شاه گرفت و بوئید و گفت: اللهم صل علی محمد و آل محمد. ناصرالدین شاه که از هوش و زیرکی خالی نبود نگاهی مخصوص باو کرد و بلفظ مبارک چیزی باو گفت که آن درباری آنها نشانه لطف خاص شاه نسبت بخود شمرد و از آن ببعد پیوسته بآن وسیله بر همگنان افتخار میورزید.

۲ - امیر کبیر و احتشام الدوله

در ابتدای صدارت مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر روزی خانلر میرزا احتشام الدوله عم ناصرالدین شاه که والی بروجرد و لرستان بود بطهران بدیدن

او آمد. امیر از او پرسید خانلر میرزا وضع برو جرد و لرستان چطور است، گفت قربان بقدری امن و عدالت برقرار است که گرگ و بره با هم آب میخورند. امیر با خشم باو گفت شاهزاده من میخواهم که ولایت آنچنان امن و آسوده شود که گرگی نباشد تا از خیال او بره نیساید و پیوسته در اضطراب سر کند. خانلر میرزا سر بزیر افکند و دیگر چیزی نگفت.

۳ - ختنه کردن خواجه نصیر الدین هولاکو و زوجه اش را؛

در اثنای نهضت (هولاکو خان) تقرب حضرت خواجه (نصیر الدین طوسی) قدس سره بجائی رسید که در حرم محترم ایلخان محرم گردید و بیگم را در تکلف اسلام ایلخان با خود متفق ساخته ایلخان و بیگم را پنهان از اعیان لشکر بشرف اسلام فایز گردانید و چنانچه مشهور است ایشان را ختنه ساخت.

(قل از مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری مجلس هشتم)

۴- خریدن دو باب از بهشت بدو هزار تومان

در بعضی از ازمینه شیخ احمد احسائی ۱ را قرض پیدا شده بود پس شاهزاده آزاده محمد علی میرزا ۲ بشیخ گفت که یک باب بهشت را بمن بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقروض خود داده باشی پس شیخ یک باب بهشت را باو فروخت و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته بشاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته قروض خود را پرداخت چنانکه آقاسید رضا ۳ فرزند آقاسید مهدی بحر العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت که یک باب بهشت را بمن بفروش بعوض هزار تومان، سید گفت از کجا که من مالک آن باشم، گفت که تو قبالة در این باب نوشته علمای نجف و کربلا آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدای تعالی

۱ - یعنی شیخ احمد بن زین الدین احسائی مؤسس مذهب شیخیه متوفی سال ۱۲۴۲
 ۲ - یعنی محمد علی میرزا دولتشاه متخلص بدولت پسر بزرگتر فتحعلیشاه که در شب ۷ ربیع الثانی ۱۲۰۴ متولد و در شب ۲۶ صفر ۱۲۴۷ فوت کرده و مدتها والی کرمانشاهان و سرحددار عراقین بوده
 ۳ - غرض سید محمد رضا پرسید محمد مهدی برو جردی طباطبائی بحر العلوم (۱۱۵۵-۱۲۱۲) است از علمای عهد فتحعلیشاه و محمد فاه.

آنرا خواهم گرفت. پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات، وصیت کرد که هر دو قباله را در کفن او گذاشتند و البته حق تعالی عطا خواهد فرمود.

(بقل از قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی)

۵- افراط در ایجاز

ولتر حکیم و نویسنده بزرگ فرانسه (۱۶۹۴-۱۷۷۸) با نویسنده معاصرش فوتنل (۱۶۵۷-۱۷۵۷) قرار گذاشته بودند که در مکاتبه با یکدیگر حتی المقدور رعایت ایجاز کنند و از پر گوئی و دراز نویسی احتراز جویند. وقتی فون تنل کاغذی پیش ولتر فرستاد که بر روی آن تنها یک علامت استفهام بیش نبود و آن وسیله از ولتر میپرسید که در باب موضوعی که ولتر بآن سابقه داشت چه کرده است؟ ولتر کاغذ سفیدی در جواب برای فون تنل فرستاد و با ارسال آن باو فهماند که در آن باب هیچ کاری نکرده.

۶- فتحه پشاه و ملك الشعراء صبا

وقتی فتحه پشاه که شعر میگفت و «خاقان» تخلص میکرد قطعه‌ای از اشعار خود را بر فتحه پشاه صبا ملك الشعراء خواند و از او پرسید که چطور است؟ ملك الشعراء بی ملاحظه گفت که شعری است خالی از مضمون و پوچ. خاقان مغفور چنان از این گفته بر آشفت که امر داد ملك الشعراء بیچاره را باصطبل بردند و بر سر آخوری بستند و مقداری کاه پیش او ریختند. پس از مدتی که خشم شاه فروکش کرد صبارا عفو نمود و بحضور اجازه بار داد. موقعی دیگر که باز شاه شعری گفته بود بر ملك الشعراء خواند و رأی او را در آن باب خواستار شد. ملك الشعراء بدون آنکه چیزی بگوید از جای خود برخاست و رو بطرف در حرکت کرد. شاه پرسید ملك الشعراء کجا میروی؟ عرض کرد باصطبل، شاه خندید و دیگر شعر خود را بر او عرضه نداشت.

غرامات معاهده ترکمانچای

و جریان پرداخت آن (۱)

پس از آنکه در آخر دوره دوم جنگهای ایران و روس سپاهیان عباس میرزا نایب السلطنه در کنار ارس شکست خوردند و قلعه ایروان از دست رفت و پاسکیویچ بر تبریز دست یافت برای نایب السلطنه چاره ای جز درخواست صلح نماند. وزیر مختار انگلیس جان مکدنالد (۲) که در این تاریخ یعنی در اوائل سال ۱۲۴۳ در آذربایجان بود خود را برای قرار ملاقاتی بین پاسکیویچ و عباس میرزا و تهیه زمینه مصالحه بمیان انداخت و بالاخره در دهکده دهخوارقان اسباب این ملاقات را فراهم نمود.

در این ملاقات پاسکیویچ قرار صلح را بواگذاری ولایات ایروان و نخجوان و ماکو و طالش و موغان و پرداخت بیست کروور اشرافی از طرف ایران مشروط نمود لیکن بعد از مدتی گفتگو و بحث و تهدید و تحجیب از طرفین که از جمادی الاولی تا رمضان ۱۲۴۳ بطول انجامید بالاخره پاسکیویچ بمداخله جان مکدنالد وزیر مختار انگلیس و بعلمت جنگی که بین روسیه و عثمانی در گرفته بود و پاسکیویچ به همین جهت شتابی در بستن عهد نامه صلح با ایران داشت حاضر شد که مقدار غرامت نقدی را رابده کروور تخفیف دهد و از تصرف ولایت ماکو صرف نظر نماید و رود ارس بین دولتین ایران و روسیه خط سرحدی جدید باشد. با این احوال فتحعلیشاه بقبول مصالحه تن در نمیداد یکی از آنجهت که بعلمت پول پرستی و لثامت ذاتی نمیتوانست

۱- این مقاله قسمتی است از کتابی که جناب آقای دکتر قاسم غنی و مدیر این مجله بدستباری یکدیگر در شرح حال مرحوم میرزا قتیخان امیرکبیر و وقایع پنجاه سال قبل از صدارت او در دستت تألیف دارند.

چنین مبلغ گزافی را که بجان او بستگی داشت از خزانه خود دور کند و از طرفی دیگر میترسید که پاسکیویچ این پول را بگیرد و آنرا برای دنبال کردن جنگ با ایران ماهیه و اسباب کار خود قرار دهد. عاقبت جان مکدنالد یکی از اجزای زیر دست خود یعنی مکنیل (۱) و نایب السلطنه میرزا ابو القاسم قائم مقام را بطهران پیش شاه فرستادند و شاه را بحقیقت قضایا آگاه کردند و در رفع وحشت او از بابت سوء ظنی که بیاسکیویچ داشت کوشیدند. فتحعلیشاه که در این موقع فوق العاده از بابت پرداخت غرامت نقدی ملول و از عباس میرزا بدگمان و مکدر بود بالاخره بهر شکل بود بفرستادن شش کرور نقد از خزانه خود بتوسط میرزا ابو القاسم قائم مقام و منوچهر خان معتمد الدوله گرجی که سمت ایچ آقاسی یعنی وزیر اندرون داشت راضی شد و آنرا وانه خمه و آذربایجان نمود تا بابت آن مبلغ معاهده صلح را بامضا برسانند. برای دانستن احوال روحیه فتحعلیشاه در این تاریخ و نظر او نسبت به عباس میرزا نامه ای را که او بقلم قائم مقام و بهمراهی او در موقع فرستادن شش کرور بنایب السلطنه نوشته عیناً نقل میکنیم:

«نایب السلطنه بدانند که مقرّب الخاقان قائم مقام را که بدربار دولت همایون فرستاده بود وارد و از مطالب مصحوبی او استحضار حاصل آمد، عرضها کرد و عذرها خواست و چون باز ابواب رحمت کریمانه باز بود بسمع قبول اصفا شد و بعزّ اجابت مقرون گشت فاستجبنا له و نجیناه من الغم و عین الرضا عن کل عیب کلیلته، مقدار فضل و رأفت خدیوانه را خاصه در باره آن فرزند از اینجا باید قیاس کرد که بد از آنچه این دوسال در آن حدود حادث شد باز مطالبای عطایاست که بی در پی از خزائن ری با کورورات سته در مرورات خمه خواهد بود و اینک تا عشر اوّل رجب بروجہ یقین بشهر قزوین خواهد رسید، کرم بین و لطف خداوندگار خبط و خطائی چنان را که بذل و عطائی چنین پنداش باشد خداداند و بس که اگر مایه خدمت جزئی بنظر میرسد پایه نعمتهای کلی تا کجا منتهی میشد، و ان تعدوانمة الله لاتحصوها، بالجملة مبلغ پنج کرور از آن بابت بصیغه انعام است و یک کرور برسم مساعدته و وام تا آن فرزند را بد قولی نزد مردمان غریب و بد نامی در ولایتهای بعید و قریب روی ندهد، و وضعنا عنک و زک الذی انقض ظهرك، و علاوه بر آن خیل و سپاهی که برای تدمیر اعادی و تعمیر خرابی آن فرزند در همین دارالخلافه مجتمع شده اند هر روز بروجہ استمرار زاید برده هزار تومان نقد با کمال غبطه و تدقیق صرف جیره و علیق آنها

است و معلوم
ودشت قبیچاق
بالا پوش و مو
نخواهد شد
سفر تحویل
که بواسطه
محل و موقوف
دیوان اعلی
اغلب مصارف
غیره در وجه
فرزند و سایر
ضرور است
قبل بر این که
که در خزانه
و همچو حرفی
دست مارا بالا
حقاً وقد
نوعی از کفر
لازدیاد فایاد
اما
خواهد دید
تر است که
تویخ اخوار
و مرحمت آن
شد و آن فر
نعمتها تقدیم
حسن سلوک
دستور العمل

است و معلوم است معادل پنجاه هزار پیاده و سواره که از ممالک عراق و اقصی بلاد خراسان و دشت قباچاق احضار بشود در این فصل زمستان خلاف عادت سپاه کشی ایران است و وجه بالاپوش و مواجب و سایر خزینه‌های واجب آنها بر روی هم کمتر از نفری صد و پنجاه تومان نخواهد شد سوای دو کروور علیحده که برای تهیه بیوتات و مخارج و انعامات اتفاقیه این سفر تحویل و بامات معتمدالدوله تفویض فرموده ایم و سوای دو کروور بقایا و مالیات امساله که بواسطه انقلابات این دو ساله بعضی تخفیف شده و بعضی تکلیف نشده بالتام باقی بی محل و موقوف و لم یصل میباشد، اینها همه را که حساب کنی نقصان دخل ما و توفیر خرج دیوان اعلی در این طرف قافلانکوه علی‌المجاله از بیست کروور گذشته است و حال آنکه اغلب مصارفی که سابقاً از مداخل آن طرف میگذشت از قبیل مواجب سربازان همدان و غیره در وجه معاش سالیانه سالیانی و شروانی و غیرها حتی ما کورل و ملبوس متعلقان آن فرزند و سایر بالفعل از وجوه خاصه سرکار اقدس میگذرد و بس معیناً اندک انصافی ضرور است که همین قدر تحمل و تحمیل بس است یا باز هم دنباله خواهد داشت بلی چندی قبل بر این که سیف الملوك میرزا طلای مسكوك خزانه عامره را هشتاد کروور میگفت شاید که در خزانه خاطر آن فرزند باقی باشد شایسته شأن و شوکت ما نیست که بگوئیم نداریم و همچو حرفی بزبان بیاوریم چرا که منعم هر نعمت و و آهاب بی منت عمّ جویده و عزّ و جویده دست ما را بالاتر از هر دست و هست ما را افزون تر از هر هست خواسته است قد جعلنا ربی حقاً وقد احسن بی، پس با وصف آن اظهار نیستی کردن و عنذر تنگدستی آوردن العیاذ بالله نوعی از کفران نعمت و انکار رحمت خواهد بود نشکرالله راجیاً مستزیداً انما الشکر موجب لازدید فایاد لنا تراها و ایدفوق ایدی الوری و فوق الایادی .

اما اگر آن فرزند را شرفیابی آستانه اعلی انشاءالله تعالی مرزوق شود بچشم عبرت خواهد دید که چگونه یکباره آگنده پراگنده کشته و اندوخته ها انداخته شده خدا آگاه تر است که اینها همه را بیاس خاطر آن فرزند و آنکه آواره و بی سامان و مورد طمن و توبیخ اخوان و اعوان و رجال و نسوان نشود متحمل شده ایم، آنچه داشتیم در راه تربیت و مرحمت آن فرزند گذاشتیم و نمیدانیم بعد از آنکه بفضل الله تعالی ممالک آذربایجان تخلیه شد و آن فرزند دوباره استقرار و استقلال در آنجا حاصل کرد خدمتی در ازای این همه نعمتها تقدیم خواهد نمود از قبیل استرضای مردم و استعداد لشکر و تحصیل دعای خیر و حسن سلوک با دولتهای همسایه که برخلاف سابق مایه حصول نام نیک دولت باشد و خلاف دستور العمل اولیای این حضرت نباشد یا باز از يك طرف بحرف هر بیمایه بنای برهمنی

با همسایه خواهد بود و از يك طرف حاجی آقا و حیدر علیخان ۱ خواهد بود و جان و مال مردم آذربایجان، و هر طرف فرآشی و پیشخدمتی بحکم ولایتی و ظلم رعیتی خواهند پرداخت تا عاقبت بجائی رسد که این بار دیدیم و رسید، حکومت بدست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خداست، سهل است بیا این بار بنا را بر انصاف بگذار قلب خود را صاف کن و با خدای خود راست باش و با پادشاه خود راست برو و بندگان خدا و رعیتهای پادشاه را که سپرده تو باشد خوب راه ببر، درد عاجز را خود برس حرف عارض را خود بپرس نوکر هر چه امین باشد از آقای نوکر امین تر نیست چه لازم که رأی خود را در رأی نوکر و چاکر مستهلك سازی و خود بالمره عاطل و مستدرک باشی خواه قائم مقام باشد و خواه میرزا محمد علی ۲ و میرزا تقی ۳ یا دیگران که همگی آمر و ناهی بودند و جملگی خاطی و ساهی شدند؛ هر گاه وسعت ظرفشان در خور پاسبانی ملکی و پاسداری خلقی بود خدا آنها را نوکر و محکوم نمیکرد و پادشاه آنها را والی میساخت. این نصایح مشفقانه و اوامر ملوکانه را وسیله نجات دارین بدار و بزودی مصالحه را بگذاران زیاده بر این طول مده حکم همان است که کرده ایم و بول همین است که داده ایم اگر صلح جویند حاضر و آماده ایم

۱ - غرض از حاجی آقا ظاهر آجاجی میرزا آقاسی و مقصود از شخص دوّم حاجی حیدر علیخان شیرازی جدید الاسلام پسر محمد علیخان و برادر زاده حاجی ابراهیم اعتماد الدوله است که چندی مهرداد عباس میرزا بوده و در حقیقت نیابت وزارت او را داشته و از دشمنان و بد خواهان میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده و قائم مقام چندبار او را هجو گفته از جمله میگوید خطاب بعباس میرزا:

از آن دم کاین جهود بدقدم را بسط بدادی ترا زحمت پیاپی درد و محنت دمدم باشد
 ۲ - غرض از این شخص میرزا محمد علی مایل آشتیانی است پسر میرزا کاظم که پیشکار عباس میرزا و وزیر جنگ او محسوب میشد و هموست که در سال ۱۲۳۸ پس از فتح سپاهیان ایران معاهده اول ارزنة الرّوم را با سر عسکر عثمانی در این شهر بسته میرزا محمد علی که مردی فاضل و منشی و شاعر بوده عم میرزا حسن مستوفی الممالک است و میرزا حسن که در ۱۱۶۳ فوت نموده پدر میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم ناصرالدین شاه و جد مرحوم میرزا حسنخان مستوفی الممالک ثالث است.

۳ - ظاهراً مقصود از این شخص میرزا تقی آشتیانی مستوفی آذربایجان است که ابتدا در خدمت نایب السلطنه میزیسته و در ۱۲۳۷ برای مذاکرات صلح با عثمانی بملاقات سر عسکر ترک رفته و بعدها وزیر کرمانشاهان و فارس شده و در عهد محمد شاه قوام الدوله لقب گرفته. این میرزا تقی قوام الدوله پدر میرزا محمد قوام الدوله وزیر خراسان و جد میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه و جد اعلاّی آقای حسن و ثوق الدوله و احمد قوام السلطنه است

و اگر جنگ
 بجنگ کشید
 تقی میرزا با
 سپاه خود و
 ده هزار سوار
 مأمور است
 فرزند در فکر
 فتحه
 و شنیدن آوا
 است با ارسا
 و ضرب با و
 قائم مقام هم
 مدت این محام
 و مقر بان دست
 نبوده است
 معاهد
 فصل ششم
 اعل
 کرور نقد
 وصول این
 معین خواهد
 فصل
 است و در
 کرور غراه
 نظر
 پادشاه ممال

و اگر جنگ میخواستند تا همه جا ایستاده ، آناسلم لمن سالم و حرب لمن حرب اکر کار بچنگ کشید فرزندی شجاع السلطنه باجنود خراسان و دارالفرزودار الخلافه حاضرند و محمد تقی میرزا با جمعیت خود در زرنند و سپهدار با سپاه عراق در ساوه و شیخعلی میرزا با سپاه خود و دستجات خمسه قراگوزلو و شاهسون در مقدمه محدود زنجان تعیین شده تا ده هزار سوار و سرباز همدان و کرمانشاهان و گروس و کردستان و غیره از سمت گروس مأمور است بامداد آن فرزند بیاید هر نوع اجتماعی که از آذربایجان مقدور است هم آن فرزند در فکر باشد و در آن حدود مشغول جدال جهاد شود عسی الله ان یأتی بالفتح والسلام .

فتحعلیشاه که در موقع حرکت قاطر های حامل شش کرور اشرفی از طهران و شنیدن آواز زنگ آنها از خود بیخود شد و بیقرار افتاد در این نامه هر چه توانسته است با ارسال این پول منت بر سر فرزند خود گذاشته و هر چه خواسته است در طعن و ضرب باو کوشیده و همه گناهها را بگردن او بار کرده است . شاید میرزا ابو القاسم قائم مقام هم که خود منشی نامه است و بعلت مخالف بودن با جنگ با روسیه در تمام مدت این محاربات از کار بر کنار و در مشهد در حال تبعید و نفی میزیسته و از نایب السلطنه و مقربان دستگاہ او دلتنگی داشته در غلیظ کردن ماده این طعن و ضرب بی دخالت نبوده است .

معاهده صلح بالاخره در پنجم شعبان ۱۲۴۳ در قریه تر کمانچای بامضا رسید .
فصل ششم این معاهده چنین است :

« اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان مناط سفید روس است قرارداد و موعده و ره این وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ بلفظ گویا در این عهد نامه مندرج است معین خواهد شد .»

فصل دوم این قرارداد علیحده که بقرارداد کرورات و تخلیه سرحدات معروف است و در همان پنجم شعبان ۱۲۴۳ در تر کمانچای بامضا رسید طرز پرداخت ده کرور غرامت و اقساط و رهینه های آنرا چنین تصریح میکنند :

« نظر بما حصل فصل ششم عهد نامه عمده امروزه که بموجب آن اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بصراحت متعهد شده است که با اعلیحضرت امپراطور کل ممالک

روسیه بعوض خسارت ده کرور تومان رایج که عبارت است از بیست میلیون مناط سفید روسی بدهد مابین دولتین علیتین مقرر گشته است که سه کرور تومان آن در مدت هشت روز که بلافاصله بعد از اختتام این عهد نامه مذکور انقضا می یابد بوکلای مختار روسیه یا بگماشتگان ایشان داده شود و دو کرور تومان نیز پانزده روز دیر تر وصول یابد و سه کرور هم در غرة شهر اپریل (۱) سنه ۱۸۲۷ مسیحی که عبارتست از بیست و ششم رمضان سنه ۱۲۴۳ هجری ایصال گردد و دو کرور باقی هم که تتمه ده کرور تومان است دولت ایران بدولت روسیه متعهد ایصال گشته تا غرة شهر ینوار ۱۸۳۰ مسیحیه که عبارتست از هجدهم رجب ۱۲۴۵

فصل سوّم این قرارداد علیحده چنین مشعر است

«بنیت آنکه باعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه جهت ایصال صحیح و کامل وجه خسارت مذکور رهنی بدهند مابین دولتین علیتین معاهدتین قرارداد شده است که تا ایصال کل هشت کرور تومان تمامی ولایت آذربایجان در زیر حمایت بیواسطه عساکر روسیه مانده اداره و انتظام آن بالانحصار برای منافع روسیه باشد بنوعیکه حکومت مستعاری که الحال در تبریز وضع شده است در اجرای تسلط و رفتار خود که بر عایت و حفظ ضابطه و آسایش درونی متعلق و بامضای وسایل مخصوصه جهت تدارک ضروریات عساکری که باید علی سبیل العاریه در ولایت مذکور مقیم باشد مربوطست امتداد یابد اگر خدا نکرده مبلغ مزبور فوق که هشت کرور تومان است تا روز پانزدهم ماه اغوست ۱۸۲۸ که عبارت از سوّم شهر صفر ۱۲۴۴ هجریست بتمامه تسلیم نشود معلوم بود و خواهد بود که تمام ولایت آذربایجان از ایران انفصال دائمی خواهد یافت و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه مطلقاً استحقاق خواهند داشت که آنرا ضمیمه مملکت خود سازند تا در زیر حمایت بیواسطه و بالانفراد خود جانشینهای خود سر که انتقال آنها ببارت باشد در آن معین کنند و در باب مبلغهائی که برونق این قرارداد در آن وقت بدولت روس وصول یافته باشد ایضاً معلوم است

۱ - مقصود ماههای روسی است که سیزده روز زود تر از ماههای عیویان اروپای غربی شروع میشده بنابراین غرة اپریل روسی برابر است با سیزدهم آوریل و غره ینوار روسی سیزدهم ژانویه است.

که همه بيمطالبه و استرداد برای نفع اوباقی ميمانند اما در این صورت دولت ایران نزد دولت روس بالمتره از تعهدات نقدیه بری الذمه خواهد بود لیکن مقرر است که هینکه اعلیحضرت پادشاه ممالک دو کرور از این سه کروری که بعد از پنج کرور تومان وجه خسارت مشروطه میبایست داده شود تسلیم کرده شود همه آذربایجان انتهای مرتبه در مدت یک ماه از عساکر روسیه تخلیه خواهد شد و باختیار ایرانیان واگذار خواهد گردید اما قلعه و ولایت خوی مانند رهن ایصال کرور سیم از کرورات مذکوره که باید بالتمام در پایتزم ماه آغوست سنه ۱۸۲۸ مسیحیه برسد در اقتدار عساکر روسیه خواهد ماند. جنرالی که لشکر روسیه در اختیار او خواهد بود در باب تخلیه ورد همه یا جزء آذربایجان موافق آنکه اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بدولت ایمپراطوریه روسیه در موعده معهوده همه هشت کرور یا همین هفت کرور تومان را داده باشد پیش از وقت دستور العمل لازمه در دست خواهد داشت و حکومت مستعار تبریز در آن وقت اختیار را که دارد از خود سلب کرده و کلای ایران که برای این کار از طرف اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران مأمور خواهند بود فوراً بتصرف آن خواهند پرداخت لیکن بدون اینکه ضابطه و آسایش خلق مشوش تواند شد و در شرایط و تعهداتی که در عهدنامه عمده مصالحه و در این فصول زاید مقرر گشته است تغییری حاصل تواند کرده.

چنانکه از مطالعه فصل دوم این قرار داد ضمیمه بر می آید دولت ایران بهمه وجه متعهد بوده است که تا بیست و ششم رمضان ۱۲۴۳ یعنی در ظرف پنجماه و دو روز پس از امضای عهدنامه تر کمانچای مبلغ هشت کرور غرامت نقدی را بدولت روسیه بپردازد و برای پرداخت دو کرور بقیه هم تا هجدهم رجب ۱۲۴۵ مهلت داشته باشد. بشرحیکه دیدیم فتحعلیشاه بهر وضعی بودشش کرور اشرفی از خزانه خود همراه منوچهرخان معتمدالدوله ایچ آقاسی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بآذربایجان فرستاد و چون بموجب فصل سوّم همین قرار داد ضمیمه اگر تا سوّم صفر ۱۲۴۴ تمام هشت کرور تحویل روسیه نمیشد تمام آذربایجان بگرو میرفت عباس میرزا ولیعهد برای تهیه دو کرور کسری هشت کرور تعهدی سخت بزرگمت افتاد

و برای آنکه آذربایجان از دست نرود نایب السلطنه در تهیه این دو ضرور گرفتار مشکل عظیمی شد و در این میان عمال انگلیس که از یک طرف خود را واسطه عقد صلح قرار داده و خویشتن را خیر خواه طرفین نشان میدادند و از طرفی دیگر جز جلب نفع برای انگلستان و بسط دامنه نفوذ آن قصد و غرضی دیگر نداشتند خود را بمیان انداختند و اگر چه بظاهر تاحدی مشکل عباس میرزا را حل کردند لیکن در حقیقت گره مشکل بزرگی را برای دولت انگلیس بمهارت تمام گشودند باین معنی که در عهدنامه دوستی و اتحادی که بین دولتین ایران و انگلیس در تاریخ دوازدهم ذی الحجه ۱۲۲۹ از طرفی بتوسط هنری الس (۱) و جیمز موریه (۲) نمایندگان انگلیس و از طرفی دیگر بوسیله میرزا محمد شفیع صدراعظم و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و میرزا عیسی قائم مقام اول نمایندگان ایران بامضا رسیده بود دو فصل بود که بقای آنها همیشه برای انگلیس تولید نگرانی میکرد و نمایندگان مزبور بدستور اولیای امور خود پیوسته سعی داشتند که آنها را ملغی سازند. این دو فصل یعنی فصول سوم و چهارم معاهده دوازدهم ذی الحجه ۱۲۲۹ چنین است

«فصل سیم، مقصود کلی از این عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک یکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور اینست که از امداد جانبین یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردد، این عهدنامه محض از برای رفع تقدم و سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملك خارج از ملك خود کردن است و خاک متعلقه بهریک از دولتین ایران و روس از قرار است که با اطلاع و کلام دولتین ایران و انگلیس و دولت روس بعد از این مشخص و معین گردد.»

«فصل چهارم، چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیما بین دولتین علیتین بسته شده قرار داد چنین است که اگر طایفه از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند دولت علیه ایران از دولت بهیمة انگلیس خواهش امداد نمایند فر مانفرمای هند از جانب دولت بهیمة انگلیس خواهش مذکور را بعمل بیاورند و لشکر بقدر خواهش

باسر دار و اساس جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیمة انگلیس مبلغی نقد که قدر آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیما بین دولتین قویمتین بسته میشود معین خواهد شد، الحال مقرّر است که مبلغ و مقدار آن دو بیست هزار تومان سالیانه خواهد بود و اگر دولت علیه ایران قصد مملکتی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت باطایفه از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیمة انگلیس داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشونست ایلچی دولت بهیمة انگلیس را لازمست که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود»

با اینکه بموجب این دو فصل دولت انگلیس بایستی در دوره جنگهای ایران و روسیه بایران کمک نماید و صاحب منصب و سپاهی بفرستد یا لا اقل سالی دو بیست هزار تومان وجه نقد باولیای این دولت بپردازد بیهانه آنکه در این جنگها تقدّم و سبقت با ایران بوده نه باروسیه، از انجام دادن این تعهد سر باز زد ولی برای پیش بینی آینده و برای آنکه مبادا بار دیگر جنگ بین ایران و روس در بگیرد و دولت انگلیس نتواند از زیر بار این تعهد بیرون برود جان مکدنالد وزیر مختار و جان مکنیل هم دست اودر تبریز و طهران بیک سلسله تشبثات و اقدامات دست زدند و بعباس میرزا که برای تهیه بقیه هشت کروور باین در و آن در میزد پیشنهاد کردند که دو بیست هزار تومان باو نقد بدهند بشرط آنکه دولت ایران دو فصل مذکور در فوق را ملغی سازد. عباس میرزا وقتعلیشاه بالاخره این پیشنهاد را پذیرفتند و در شعبان ۱۲۴۳ بین مکدنالد از طرفی و نایب السلطنه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام از طرفی دیگر قراری در این زمینه بامضار سید و بعدها یعنی در ماه صفر ۱۲۴۴ پس از رسیدن اجازه از طهران عباس میرزا رسماً در طی نامه ای بعنوان مکدنالد ملغی بودن آن دو فصل را باطلاع او رساند و فتحعلیشاه نیز فرمانی در این باب صادر کرد. باین ترتیب مکدنالد با سپردن ۲۰۰۰۰۰ تومان دولت انگلیس را از زیر بار تعهدیکه ممکن بود بعدها برای آن دولت اسباب اشکال و زحمت شود بیرون آورد و عباس میرزا این مبلغ را با ۵۰۰۰۰ هزار تومانی

که خود فراهم نمود بود باشش کرور ارسالی فتحعلیشاه یعنی با دادن شش کرور و نیم موفق شد که آذربایجان را از قشون روسیه خالی نماید لیکن روسها خوی را بعنوان گرویک کرور و نیم بقیه هشت کرور همچنان تحت تصرف خود نگاه داشتند علت عده مدارای روسیه با ایران در تخلیه آذربایجان قبل از وصول کل مبلغ هشت کرور گرفتاریهای آن دولت بود در جنگ با عثمانی. روسها در این مماشاة تاحدی عباس میرزا و فتحعلیشاه را از خیال پس گرفتن ولایات از دست رفته بازداشتند حتی بایشان وعده دادند که اگر جانب عثمانی را نگیرند پس از آنکه این دولت مغلوب روسیه شد قسمتی از خاک عثمانی بایران واگذار خواهد گردید.

عباس میرزا بهر نحو بود تا اندکی قبل از واقعه قتل گریبایدوف در طهران (سوّم شعبان ۱۲۴۴) از یک کرور و نیم بقیه هشت کرور تعهدی معادل یک کرور و سی و چهار هزار تومان آنرا با قساط بعمال روسیه پرداخت ولی عساکر روس خوی را همچنان در گرو ۲۱۶،۰۰۰ تومان باقی در تصرف خود داشتند و همواره برای وصول آن بعباس میرزا و قائم مقام فشار وارد می آوردند و آخرین مهلتی که داده بودند بیستم رجب ۱۲۴۴ بود.

اینک قسمتی از مراسله ای را که قائم مقام از تبریز بکرمانشاه بیرادر خود میرزا موسی در همین باب نوشته نقل می کنیم. عین این مراسله بخط قائم مقام در جزء مجموعه ای از خطوط بزرگان و مشاهیر در تصرف جناب آقای دکتر قاسم غنی است. این است قسمتی از ابتدای آن مراسله:

«برادر مهربان عزیز تا تبریز نرسیدیم خوی را خالی شده میدانستیم حتی در مراغه عالیجاه امیر اصلا نخان با استدعای رقم حکومت آمده بود اما روزی که وارد شدیم معلوم شد که قسط شش ماهه و هفت ماهه کلا با هر چه در خانه نایب السلطنه و نوکرها از طلا و نقره و جواهر بود بارک تبریز و شهر خوی رفته هنوز ۲۱۶۰۰۰ تومان از کرور هشتم باقیست و عده رسیده و ۱۰۰۰۰۰ تومان شما نرسیده خوی در شرف بیع لازم است ناچار در آمدن ایلچی مختار روس (۱) تعجیل کردیم میگفت تا خوی یکسره نشود نمی آیم بهزار لطایف حیل آوردیم ، بعد از همه سعی و حک و اصلاح ۵۰۰۰۰ تومان نقد بوعده پنج روزه خواست

۱ - مقصود همان گری بایدوف است که پس از رسیدن بحضور نایب السلطنه در

تبریز بتاریخ پنجم رجب ۱۲۴۴ بطهران وارد شد .

شما میدانید
شنید مطلب
این ۶۰۰۰
هم تا امروز
بدهیم که
بعد از ادای
۱۰۰۰۰۰
از آنجا بر
قلعه را نیک
گرفتار می
نایستادند
بر دین ،
ص
بر عهده و
میشد قرار
پر
تعهد کرد
بش
معاهده تر
این دولت
این موع
سوّم شعب
حال صلح
نظام زن
روسیه در
ا
قدم خس
آذربایج

شما میدانید چه آتش بر سر ما باریده تا داده‌ایم و او بعد از گرفتن وجه تن بگفت و شنید مطلب در داده است بعد ذلك ۱۶۰۰۰ تومان خواست تا سلماس را خالی نمود و در این ۶۶۰۰۰ تومان معادل ۲۴۴۶ تومان تفاوت با جقلو (۱) شد که البقایا برداشتند ۶۸۶ تومان هم تا امروز بگرچی وارمنی نفع داده‌ایم و حالا از غره تاییستم رجب ۱۰۰۰۰۰ دیگر باید بدهیم که خوی خالی شود والا سلماس با ما و خوی مال آنها خواهد شد العیاذ بالله تعالی، بلی بعد از ادای این پنجاه تا عید برای صدی که مانده مهلت داده اند باین شرط که مکنیل برای ۱۰۰۰۰۰ تومان شما بطهران رفته حجت بهر چند نفر از ماها برده اگر خبر خیری ایشاء الله از آنجا برسد مهلت است والا باز حرف در خوی میرود باین معنی که بلوکات را وامیگزارند قلعه را نگاه میدارند هیچ مسلمان مقروض کافر نشود هر که در جهاد سستی کند باین سختیها گرفتار میشود خدا روی جنگجویان ایران را سیاه کند که جنگ براه انداختند و در میدان نایستادند دو سال است مرارت با ماست و باز راحت و فراغت با آنها، آه از آن قوم بی حسبت بر، دین، اسد علی و فی الطراد نعامة عاجز و مسکین هر چه دشمن و بدخواه ... الخ

صد هزار تومانی که در این مراسله گفتگوی آنست از طرف عباس میرزا بر عهده والی کرمانشاهان که در این تاریخ ضمیمه حکومت آذربایجان محسوب میشد قرار داده شده و میرزا موسی برای وصول آن بانجا رفته بود.

پرداخت این پول را هم بالاخره مکدنالد وزیر مختار انگلیس بتوسط مکنیل تعهد کرد و خوی را قبل از بیستم رجب ۱۲۴۴ عسا کر روس خالی نمودند.

بشرحیکه دیدیم دو کرور بقیه ده کرور غرامتی را که بموجب فصل ششم معاهده ترکمانچای دولت ایران باید بروسیه بپردازد بنا بر قرار علیحده از طرف این دولت تعهد شده بود که تا هجدهم رجب ۱۲۴۵ تأدیه شود اما قبل از رسیدن این موعد چنانکه اشاره شد وزیر مختار روسیه گری بایدوف در طهران بتاریخ سوم شعبان ۱۲۵۴ بقتل رسید و نزدیک بود که باز بین دولتین روابط مقطوع و شاید حال صلح بچنگ مبدل گردد اما دولت ایران با فرستادن خسرو میرزا و محمدخان امیر نظام زنگنه و میرزا تقیخان وزیر نظام فراهانی بیطرز بورگ و حال مسالمتی که روسیه در حل این اختلاف نشان داد کار را خوشبختانه بطرز مطلوبی بانجام رساند.

امپراطور روسیه نیکولای اول از دو کرور باقی یک کرور آن را پیشکش قدم خسرو میرزا پسر عباس میرزا کرد و قبول نمود که کرور باقیمانده را هم دولت

۱ - با جقلو اصطلاح ترکی اشرفی یعنی تومانی طلاست که در عهد عباس میرزا در

آذربایجان و قفقازیه مصطلح و معمول بوده.

ایران پنج سال دیگر بپردازد. پنج سال بعد از این ملاقات که در ۱۲۴۵ اتفاق افتاد با سال ۱۲۵۰ برابر میشود.

موعد پرداخت کرور آخر مقارن شد با فوت عباس میرزا و ابتدای ولیعهدی پسرش محمد میرزا.

محمد میرزا بدستگیری میرزا ابوالقاسم قائم مقام دو سال دیگر از روسیه مهلت گرفت و چون این دو سال منتقضی گردید حاجی میرزا آقاسی شخص اول مملکت بر اثر فشار کنت سیمونیتش ۱ وزیر مختار روسیه مبلغ ۲۹۰۸۴،۴ تومان از این بابت بر سر منوچهر خان معتمد الدوله حکمران فارس حواله صادر نموده و معتمد الدوله هم آنرا بعنوان قسط اول از کرور آخرین بوزیر مختار روسیه تحویل داد. این است سواد حواله حاجی میرزا آقاسی که در ۲۵ جمادی الاول ۱۲۵۲ بمعتمد الدوله در همین خصوص نوشته:

« خدمت مقرب الخاقان معتمد الدوله عرض میشود که از بابت قسط اول کرور آخرین از وجه عهد نامه مبار که موازی ۲۴،۲۳۷ مثقال و یک نخود طلا باقی است زحمت کشیده موازی ۳۲۳۱۶ کشور ستانی ۲ که مبلغ ۲۹۰۸۴ تومان و چهار هزار دینار ۳ اریج خزانه عامره است و معادل مثقال مزبور میشود در وجه جناب جلالت و نبالت

۱ - Simonitch

۲ - در سال ۱۲۴۱ فتحعلیشاه دستور داد که از طلا و نقره سکه هائی جدید ضرب کردند. سکه نقره بوزن سی و شش نخود سیم و سکه طلا بوزن هجده نخود زر بود. بر روی مسکوکات نقره این مصراع را نقش کردند: «سکه فتحعلی شاه خسرو صاحبقران» و بر روی مسکوکات طلا این مصراع را: «سکه فتحعلی شاه خسرو کشورستان» از همین تاریخ هر سکه سی و شش نخودی نقره یعنی یک ریال یک صاحبقرانی و هر سکه هجده نخودی طلا یا اشرفی یا با جقلوبک کشورستانی خوانده شد. اصطلاح کشورستانی یعنی تومانی طلا بزودی از میان رفت لیکن صاحبقرانی بتدریج تخفیف صورت یافته بشکل «قرانی» و «قران» باقی ماند.

۳ - ۳۲،۳۱۶ کشور ستانی برابر است با ۶۸۸،۰۸۱ نخود طلا یعنی ۲۴۲۳۷ مثقال. تومانی طلا یعنی کشور ستانی در این عهد یک عشر بار داشته بهمین جهت ۲۲۳۱۶ کشور ستانی با ۲۹۰۸۴،۴ تومان اریج معادل میشده است.

انتصاب غرا
دیوان همایون
شهر جمادی
در حاشیه و

« بمو
جلالتمآب
طهران کار
غراف سیمون
۱۷۰/۰۰۰
در دو

کرور همیشه
و خرج داشت
دیناری از ایر
روسیه تجدید
میرزا آ

در بطرزبور

۱ -

پدرش معلم
مورد توجه
فرمانفرما فر
برقرار گردید
شعری خود
امیر کبیر اور
بطهران احض
دو بار یکی
بود. در ۸۴
محمد خان م

انتصاب غراف سیموچ وزیر مختار دولت بهیة روسیه کار سازی نمائید که برات دیوان همایون بجهت سند خرج شما صادر خواهد شد تحریراً فی روز بیست و پنجم شهر جمادی الاوول سنه ۱۲۵۲ .»

در حاشیه وزیر مختار روسیه رسید این مبلغ را چنین نوشته :

« بموجب همین حواله نامه مبلغ و مقدار مزبور متن تمسک از سر کار جناب جلالتمآب معتمدالدوله باینجناب رسید که انشاءالله بورد بنده در گاه بدار الخلافه طهران کار سازی نماید تحریراً فی سلخ شهر جمادی الاوول سنه ۱۲۵۲ محل مهر جناب غراف سیموچ وزیر مختار . حاجی میرزا آقاسی در دوره صدارت خود بهمه جهت ۱۷۰/۰۰۰ تومان از بابت این يك كرور پرداخت و ۳۳۰/۰۰۰ تومان دیگر باقی ماند . در دوره صدارت مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام موضوع مطالبه بقیه این يك كرور همیشه در میان بود لیکن بعلت سعی بلیغی که امیر در تهیه پول و تعدیل دخل و خرج داشت و مقاومتی که در تعویق انداختن موعد پرداخت آن ظاهر میساخت دیناری از این بابت عاید روسیه نشد تا اینکه در عهد میرزا آقاخان نوری باز عمال روسیه تجدید مطلع کردند .

میرزا آقاخان بتوسط میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه^(۱) وزیر مختار ایران در بطرزبورگ از دولت روسیه ده ساله مهلت خواست لیکن قبول نشد و با انتشار

۱ - غرض از این شخص میرزا محمد حسین قزوینی است پسر میرزا فضل الله که پدرش معلم عباس میرزا نایب السلطنه بود و خود او بهمین مناسبت در دستگاه نایب السلطنه مورد توجه شد و وقتی نایب السلطنه او را بقارس بمأموریتی پیش برادر خود حسینعلی میرزا فرمانفرما فرستاد . میرزا محمد حسین در عهد سلطنت محمد شاه بریاست دیوانخانه عدلیه برقرار گردید بهمین جهت صدر دیوانخانه لقب یافت و چون طبعم شعری نیز داشت تخلص شعری خود را «صدر» گذاشت . در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه یعنی در سال ۱۲۶۷ امیر کبیر او را بسفارت روسیه فرستاد و او تا سال ۱۲۷۰ در این سمت در آنجا بود و چون بطهران احضار شد عضدالملک لقب یافت و وزیر و وظایف و اوقاف گردید . میرزا محمد حسین دو بار یکی از ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ دیگری از ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۴ متولی باشی آستانه رضوی بود . در ۱۲۸۴ معزول و کمی بعد مرحوم شد بعد از او شغل تولیت آستانه بجای میرزا محمد خان مجدالملک سینکی و لقب عضدالملکی بعلی رضاخان قاجار رسید .

روس و رشته مذاکرات بین طرفین باقی بود.

در تاریخ رجب ۱۲۶۹ میرزا آقاخان در طی "مراسله‌ای که ذیلاً نقل میشود

بمیرزا محمد حسین سفیر ایران در این باب چنین دستور میدهد:

«مکالمه خود را با جناب وزیر امور خارجه در باب فقره روز نوشته بودند ملاحظه کردم در خصوص مهلت ده ساله که با شما قرار داده بودند خدمت اعلیحضرت امپراطوری مجدداً عرض کرده مراتب را بشما اطلاع بدهند از قراری که جناب وزیرمختار خبر دادند این تمنای دولت ایران هم قبول نشده است البته الی الحال شما هم مراتب را حالی کرده اید باری اگر بتوانید خواهش نمائید که بقیه کرور را پول رواج ایران بگیرند باین معنی که دیگر تفاوت وزن را با ما حساب نکنند و تومانی را يك مثقالی نکنند زیاد خوبست خدمت بزرگيست که بدولت عليه کرده اید البته این خواهش را بکنید دور نیست که قبول نمایند اگر قبول نشود ماهم يك حرفی داریم و آن اینست که تومانی در زمان شاهنشاه مبرور فتحعلیشاه طلای خالص نبود بلکه قدری بار داشت حالا اشرفی ملای خالص است البته پول آن زمان را قدری موجود دارند نمونه آن را بدهند که از همان قرار بقیه کرور را تسلیم نمائیم ، این فقره را محض اطلاع شما نوشتم و در اظهار آن اذن ندارید زیاده چه نویسم زبانی مراتب را بمقرّب الخاقان حالی کرده‌ام زیاده چه نویسم فقره اخیر را برای اطلاع شما نوشتم نه فقره اول را ، در باب فقره اول باید اظهار کرده امر را بجائی منتهی نمائید. لازم شد این فقره را واضحتراً بشما بنویسم و آن این است که دولت روس يك کرور از دولت ایران طلب داشت شاه مرحوم يكصد و هفتاد هزار تومان داد باقی میماند سیصد و سی هزار تومان حالا جناب وزیر مختار از قرار کاغذی که نوشته است و سواد آن اینک فرستاده شده مبلغ چهارصد و هفتاد و دو هزار تومان هجده نخودی مطالبه مینماید ما به التفاوت این دو مبلغ یکصد و چهل و دوهزار تومان است که تفاوت وزن حساب میکنند شما اینطور اظهار نمائید که دولت روس دولت بسیار بزرگيست مقتضای شأن آن دولت و شأن دولت ایران نیست که مثل صراف حساب کسر و تفاوت وزن ببان بیاید، از يك کرور موافق رواج عهد شاه مرحوم هر چه گرفته اند حساب کنند و تمه را که سیصد و سی هزار تومان باشد پول رواج حالا دریافت نمایند و تفاوت وزن هم چیزی نیست که آنها از ما طلب حسابی داشته باشند راست است که در عهد مرحوم فتحعلیشاه تومانی ۲۴ نخود بود و حالا هجده نخود است اما آنوقت زر خالص نبود شاه مرحوم از وزن کسر کردند و هر تومانی را زر خالص قرار دادند که در حقیقت آنچه از وزن کسر شده است بار تومانی و طلا بوده است البته خودشان هم انصاف خواهند داد که طلا و نقره تومانی که در آن عهد داده شد زر خالص نبود خلاصه سهل خواهشی است که دولت ایران از دولت روس کرده است.»

مطالبه این بقیه يك کرور غرامت که بادعای روسیه ۴۷۲۰۰۰ تومان و بحساب

ایران ۳۳۰۰۰۰ تومان بوده تا اوایل سال ۱۲۷۱ یعنی تا موقعیکه بین روسیه از طرفی و بین عثمانی و فرانسه و انگلیس از طرفی دیگر جنگهایی در شبه جزیره کریمه در گرفت دوام یافت. در این ایام دولت روس بتوسط پرنس دالگورویکی وزیر مختار خود سعی داشت که ناصرالدین شاه را بتجهیز سپاهیان در آذربایجان و کرمانشاهان یعنی در سرحدات عثمانی وادارد و ایران را بعنوان متحد خود در جنگ بر ضد این دولت محرک شود. داستان این قصه و اختلاف نظر شدیدی که بین شاه و میرزا آقاخان بروز کرد و تحریکات و تهدیدات وزیر مختار روسیه و سفیر کبیر عثمانی در طهران مفصل و از حد بحث ما در این مقاله خارج است. خلاصه مطلب آنکه در تاریخ ۱۸ محرم ۱۲۷۱ مطابق دوّم سپتامبر ۱۸۵۴ دولت روسیه عهد نامه ای محرمانه طی چهار فصل با ایران بست و آنرا آنچکوف ۲ کلدار روس و میرزا آقاخان امضا کردند و ایران قبول کرد که در مدت جنگهای کریمه بی طرف بماند و بعثمانی و متحدین او کمکی ننماید و از فرستادن اسلحه و آذوقه بخاک عثمانی و یاران آن دولت جلو گیری کند، تنها فصلی از این معاهده که بنفع ایران بود فصل سوّم آنست که عیناً نقل میشود:

«فصل سیم، دولت روسیه از طرف خویش بملاحظه اجرای صحیح فصول مسطور و نظر باتمام صداقت و حقانیت وظایف دوستی وهمجواریت از جانب دولت ایران اگر آن اتمام در مدت کل امتداد جنگ دولت روسیه بادشمنان خودشان بعمل خواهد آمد و هیچ برهان موجه در خلال آن زمان بر نقض آنها شهادت ندهد در حین انعقاد صلح مطالبه بقیه آخرین کرور تومانی را که دولت ایران الآن هم بدولت روسیه مقروض است گذشت و انکار خواهند کرد.»

جنگهای کریمه در سال ۱۲۷۲ خاتمه یافت و روسیه با اینکه در این محاربات شکست خورد چون دوستی ایران را برای نقشههایی که در باب افغانستان و هرات داشت برای خود لازم میسرمد و ایران هم در طی جنگهای کریمه بتعهدات خود عمل نموده بود بموجب همین معاهده از مطالبه بقیه کرور آخرین غرامت دست برداشت.

آناطول فرانس

بقلم جناب آقای

دکتر قاسم غنی

- ۲ -

آناطول فرانس از جنبه فکر و فلسفه

حالا ببینیم آناطول فرانس چه افکاری را در طی کلمات می پروراند، اینجا اول مشاجره است زیرا بطوریکه گفتیم در قسمت بلاغت و شیرینی گفتار باتفاق همه حد همین است سخندانی و زیبایی را.

اما در قسمت فکر و فلسفه او صحبت زیاد است.

از زمان حیات آناطول فرانس مخصوصاً بعد از مرگ او تا این تاریخ هر سال جماعتی در پیرامون آراء و افکار او چیزهایی نوشته اند اما اختلاف رأی و تشتت عقیده در باره او او مانند سایر بزرگان بعدی است که انسان دچار حیرت و تعجب میشود. هر کسی او را صاحب يك قسم فکر پنداشته و چیزی از افکار او را گرفته تا آنجا که یکی از نقادان موسوم به ژاک روزن ۱ میگوید هر کس در هر عالمی باشد میتواند خود را شاگرد و پیرو آناطول فرانس شمرد برای اینکه آناطول فرانس ناگفته نمی نگذارد هر خواننده می از بوستان وسیع افکار و آراء او میتواند چند گلی برای آراستن خود بچیند.

این حرف تا اندازه می صحیح است و درباره حافظ ما هم صدق میکند زیرا حافظ و آناطول فرانس در عالم تحقیق و بیان معانی طوری سخن رانده اند که هر خواننده می چیز خاصی از سخن آنها استنباط می نماید و غالباً استنباط او نمونه سخن فکر خود اوست، بقول ملای رومی:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درویش من نجست اسرار من
در قصص اساطیری هند از جمله معجزاتی که بیک آلهه موسوم به «کریشنا» نسبت داده شده این است که وقتی کریشنا متجسد شده در صحرا با دختران چوپان میرقصید و رقص

او طوری بود که هر دختری یقین داشت که کریشنا در آن واحد با همه ایشان میرقصد .
 علت این است که آناتول فرانس و حافظ بمعنای معمولی مدرسه می فیلسوف نبوده اند
 و مکتب فلسفی خاصی با رعایت اصول و ترتیب معین تأسیس نکرده اند زیرا گفتار آنها از
 حیث صورت و شکل مخالف با نظامی است که ارباب مدارس فلسفی رعایت نموده اند و آن
 نظام و ترتیب را اساس و مبنای فلسفه خود قرار داده اند با اضافه فکر آنها آزادتر از آن بوده
 که مقید بمکتب خاصی شده در خم یک کوچه این است و جز این نیست بگویند .
 آناتول فرانس میگوید در محوطه افکار بشر یقین قطعی وجود ندارد
 حافظ هم میفرماید :

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
 زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
 یا آنکه :

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
 حاصل آنکه اینها تعصب و تحزب را نشانه خامی فکر و موجب جدال و نزاع
 می دانسته اند بختگی فکر و بلندی نظر آنها بدرجه می بوده که هفت شهر عشق را گشته
 هیچ رنگ تعلقی نپذیرفته اند .
 چه خوب فرموده ملای رومی :

این جهان همچون درخت است ای غلام
 سخت گیرد خامها مر شاخ را
 چون پیخت و گشت شیرین لب گزان
 سخت گیری و تعصب خامی است
 ما براو چون میوه های نیم خام
 زانکه در خامی نشاید کاخ را
 سست گیرد شاخها را بعد از آن
 تا جنینی کار خون آشامی است
 خلاصه آناتول فرانس داعیه ایجاد فلسفه خاصی و بحث تازه می ندارد در مقدمه کتاب
 «عقاید ژروم کوانیار» راجع بزبان حال خود مسیو کوانیار میگوید :

«مسیو کوانیار بفکر بنای فلسفه تازه می نبود زیرا بنای کاخ فلسفی اضافه بر مواد
 و مصالح مستلزم گن ملاطی است که آن مواد را بهم چسبانیده و بیکدیگر متصل نماید گل
 ملاطی که فلاسفه بکار میبرند سفسطه است او فاقد این هنر بود که با گل ملاط سفسطه بتواند
 بنائی بسازد و کاخی برپا کند برای فلسفه سازی باید مانند دکارت و بیکن بود که وجود خود
 را حقیقت مسلم غیر قابل انکار دانستند در حالی که هر وجود دیگری را وهم و سراب یا ذر
 معرض شک و پندار انگاشتند .»

با این که خود از راضی نیست که نام فیلسوف با او اطلاق شود ولی چون او مانند هر
 نویسنده می در نوشته های خود غرض خاص و مقصود معینی را تعقیب میکند همان قصد و
 غرض بالاخره باید فلسفه او نامیده شود .

از این جهت گوئیم آنانول فرانس فیلسوفی است مانند عمر خیام و اینکور اهل شك یعنی درحقیقت هیچ حقیقتی مطمئن نیست و درغلط بودن بسیاری از چیزهایی که مردم آن ها را باطل و غلط شمرده اند شك دارد ، میان بد و خوب و صحیح و غلط سرگردان است گاهی برای پیدا کردن حد تمیز و تشخیص بین خطا و صواب و بد و خوب بحدتی دقیق و باریک می شود و بخود رنج می دهد که واقعا دل انسان بحال او می سوزد ولی بعد از همه



آنانول فرانس در کتابخانه خود

تفکرات عمیق و رنج ها باز می بینیم بجائی نرسیده یعنی ندانسته که در این جهان بیچ در بیچ حقیقت چیست و باطل کدام است چه چیز خوب و چه چیز بد است بالاخره بعد از همه موشکافیها و کنجکاویهها با خیام هم آواز میشود که :

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر يك سخنی از سر سودا گفتند ز آن روی که هست کس نمی یارد گفت

عرفا
ریب است که
شك آ
این حر
صادق است ز
اجتماعی و اخ
اول تن
دوم ک
ولیکن
امور موجود
همان را صحیح
ترزلی بخود
بود که بود .
قسمت
از ابناء بشر ا
ها ، این شتین
برای
است که چون
داشته و آدمی
در این
مصنف غالباً
برای خوب فهم
باین علت است
می پندارد .

خلاصه
میگفت « فکر
بلی خیا
و دوره و مع
اشیاء باریک و
هم تلاقی نمود

عرفا می گویند در مراحل ترقی و سیر بطرف کمال اولین مرحله وادی شک و ریب است که سالک تا از آنجا نگذرد بسر منزل یقین ولو یقین منفی باشد نمیرسد .
شک آناتول فرانس از این قبیل است یعنی شک پسندیده و مطلوبی است .
این حرف عرفا که برای سیر تکاملی یک فرد صدق میکند در تکامل یک قوم هم صادق است زیرا هر تقدّم و ترقی که در علوم و فنون و آداب و موسیقی و قانون و نظامات اجتماعی و اخلاق و عقائد پیش آمده حاصل دو چیز است :

اول تخیل امور و اوضاعی که بهتر از آنچه باشد که فعلاً موجود است
دوم کوشش در راه متحقق کردن و بعالم فعلیت در آوردن آن خیال
ولیکن باید دانست که ارباب وقتی در پی تخیل امور بهتر بر میآید که در صحت امور موجود شک بنماید اگر دنیای علم و فلسفه و فکر و صنعت در هر عصری هر چه داشت همان را صحیح و غیر قابل تغییر میدانست در صحیح بودن آن یقین میداشت و هیچ شک و تزلزلی بخود راه نمیداد ، هیچ ترقی و بیسرفتی حاصل نمیکرد و سطح علم و معرفت همان بود که بود .

قسمت معظمی از ترقی علوم و کشف این همه اسرار طبیعت مزهون مساعی معدودی از ابناء بشر است از قبیل کپلرها ، گالیله ها ، نیوتون ها ، لاولوازیه ها ، داروین ها ، باستور ها ، این شتین ها ، که در اصول مسلمة مقبول خاص و عام عصر خود شک و تردید نموده اند .
برای حصول این مقصود یکی از بهترین وسائل خواندن کتابهای آناتول فرانس است که چون بدقت خوانده و فهمیده شود زنجیر های اوهامی را که روح انسان را مقید داشته و آدمی را چشم بسته و سرگشته ساخته سست نموده و از میان میبرد .
در این جا مناسب است تذکر داده شود که کتابهای آناتول فرانس در نتیجه احاطه مصنف غالباً بر ازنکات و اشارات تاریخی و علمی و فلسفی و صنعتی و ادبی است بدینجهت برای خوب فهمیدن آنها لازم است خواننده تا اندازهئی با مرجع های اشارات مزبور آشنا باشد باین علت است که تا موقعیکه خواننده با او آشنا نشده نوشته های او را مشکل و زنده می پندارد .

خلاصه آنا تول فرانس مانند خیام و حافظ بر خلاف فیلسوف معروف دکارت که میگفت « فکر میکنم پس هستم » میگوید « نمی فهمم پس نمیدانم چه هستم »
بلی خیام و حافظ و آناتول فرانس با اختلاف مولد و منشأ و زبان و زمان و مکان و دوره و محیط هر سه در پی ادراک معانی خلقت و آغاز و انجام هستی و حقیقت و ماهیت اشیاء باریک و کنجکاو شده سالها رفته اند ولی در یک نقطه بهم رسیده اند و در یک جا با هم تلاقی نموده اند و آن سر منزل لادری و سرگردانی است .

خیام نیشابوری گفته :

دوری که در او آمدن و رفتن ماست
کس می نزند می در این معنی راست
حافظ شیرازی فرموده :

حدیث از مطربومی گوور از دهر کمتر جو
که کس نکشود و نگشاید بحکمت این معمارا
آنا تول فرانس پاریسی هم که کاروان فکرش بعد از آنها براه افتاده بالاخره بآف
دو مرد بزرگ رسیده میگوید :

تمام افکار بشری مورد تأمل و تردید است و هر چه از عقل زائیده شده عقیم و بلا
ثمر است .

آنا تول فرانس در یکی از کتابهای خود در ضمن نقل خاطرات روزهای کودکی خویش
میگوید هشت یا نه ساله بودم روزی با یکی از همدرسان خود از مکتب خانه بر میگشتم
در راه از رفیقم پرسیدم که کتاب چگونه درست میشود جواب داد چند صفحه کاغذ را بیکدیگر
دوخته جلد میکنند و روی صفحات آن چیز مینویسند کتاب میشود تأملی نموده گفتم الان
میروم و کتابی مینویسم چون بخانه برگشتم با کمک مادر چند صفحه کاغذ را بهم دوخته با
کاغذ رنگینی جلد نموده شروع بنوشتن نمودم و این نخستین کتابی است که تصنیف نموده ام
در صفحه اول کتاب اصول دین کاتولیکی را که در مکتب خانه آموخته و از حفظ میدانستم
نوشتم، سطر اول این سؤال بود :

خدا چیست ؟

در سطر دوم جواب آن سؤال را نوشتم که خدا پدر آسمانی ماست که همه را خالق
نموده و روزی میدهد الی آخر.

پس از نوشتن چند سطر باشوق نزد مادر دویده کتاب خود را باو نشان دادم مادرم
نگاهی بآن انداخته گفت بسیار خوب نوشته ای اما در سطر اول بعد از جمله خدا چیست باید
علامت استفهام بگذاری والا غلط است گفتم چرا غلط است گفت چون چیزی را نمیدانی
و میپرسی باید با علامت استفهام بنویسی . گفتم مادر جان درست است اگر انسان چیزی را
نداند باید با علامت استفهام بنویسد ولی من که میدانم خدا چیست پس حاجتی بعلامت
سؤال و استفهام نیست خلاصه مادرم نتوانست مرا وادار بآن نماید که يك علامت استفهام
بکار ببرم بعد میگوید مادر جان کاش زنده بودی و امروز که سالها از آن تاریخ میگذرد
مرا میدیدی چگونه عوض شده ام آنروز زیر بار يك علامت استفهام نرفتم ولی حالا در بین
علامت های بیشمار غرقم شش جهت مرا علامتهای استفهام فرا گرفته اگر مرا بینی دلت
بعالم خواهد سوخت .

وافکار جمیع
را خواننده
گرفته تا آ
همه را حلا

بدیهی و مس
شك

است در ی

شد در خص

بعقیده من

تمدن متر

در صد سال

علوم حیاتی

جهاز عص

قضایا واح

و آراء را

و هر کس

خواهد شا

شود که بع

آشتی بده

آنانول فرانس هر نوع کتابی را بدقت خوانده بجمع مباحث بشری آشنا شده بر اوضاع و افکار جمیع قرون اطلاع حاصل نموده این همه غوغا و هیاهو و تضارب افکار و آراء بشر را خوانده و مورد تأمل قرار داده است، از آثار قدماى مشرق زمین و یونان و روم و اسکندریه گرفته تا آخرین مباحث علوم تجربی و قطعی و تازه ترین صحبت های علوم حیاتی امروز همه را حلایى نموده در نتیجه زیاد دانستن عاقبت هیچ چیز ندان شده و گفته :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

باین معنی که در صحت همه چیز شك و تردید کرده و بسیاری از چیزهایی را که سایرین بدیهی و مسلم دانسته اند او غامض و مشکوک شمرده است .
شك و تناقض گوئی نتیجه طبیعی جمع آوری و متراکم شدن معلومات متنوع و مشتت است در یکجا .

پول والرئ (۱) که پس از مرگ آنانول فرانس بجای او باکادمی فرانسه پذیرفته شد در خطابه و رودی باکادمی در طی صحبت از شك و تناقض گوئی آنانول فرانس میگوید بعقیده من عدد تمدن يك قوم باید با مقدار تناقض گوئیها و شك و تردید هائی که در آن تمدن متراکم شده اندازه گرفته شود .

بلی ترقی سریع علوم قطعی یعنی علومیکه تکیه گاهشان حس و تجربه و اختبار است درصد سال گذشته و تحول نظرهای علمی دوره های پیش و کرد آمدن اطلاعات بسیار در علوم حیاتی مخصوصاً در فیزیولوژی و تقدم در علم معرفه النفس و تحلیل نفسی و شناسایی جهاز عصبی و دخول اصول نشوء و ارتقاء در همه علوم و پذیرفته شدن عقیده نسبی بودن قضایا و احکام علمی یعنی عقیده هانری پوانکاره و این شتین ، اینها همه بطوری کاخ فلسفه و آراء را بهم زده که بالطبع آخرین مرحله سیر کاروان فکر سر منزل لادری خواهد بود و هر کس احاطه و اطلاعش بمقام آنانول فرانس برسد دچار همان سرگردانی و شك و - پرت خواهد شد .

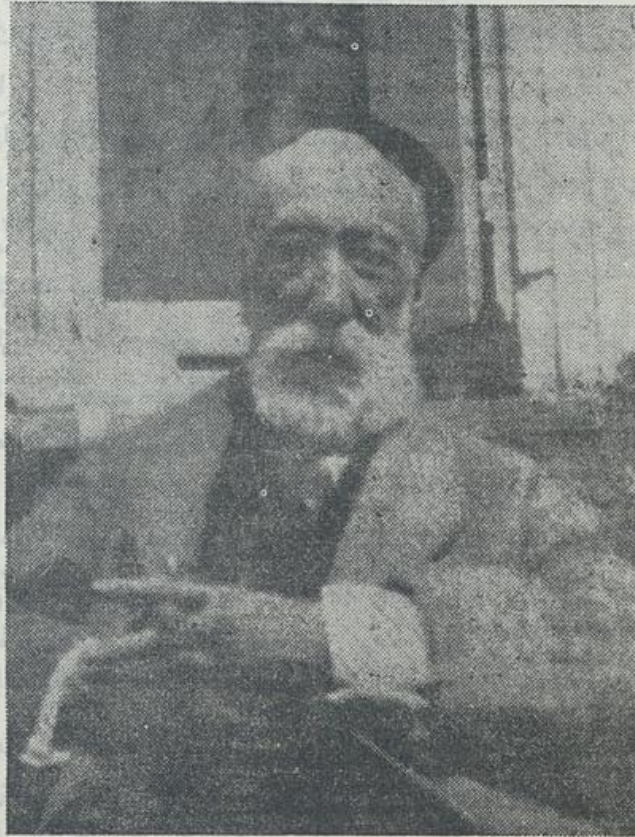
بقول خود آنانول فرانس در کتاب پیرنوزیر (۲) : « باید منتظر بود فلسفه ای پیدا شود که بحدتی عمومی و کلی و وسیع و عمیق باشد که تمام این تناقض ها را بتواند بایکدیگر آشتی بدهد و در یکجا جمع نماید . »

تا آن فلسفه پیداننده فلسفه های کنونی اطمینان خاطر و یقینی با آنانول فرانس نخواهد داد در جایی از حکمت طبیعی بحث نموده میگوید :

« شناختن طبیعت چیست ؟ آیا غیر از هوس رانی و تفنن حواس ماست ؟ این همه

اسباب و ادوات تحقیقات علمی که اطاقهای کار علما را پر کرده بچه درد میخورند غیر از آنکه با حواس ما کمک کرده جهل ما را نسبت بطبیعت بزرگتر و درشت تر میکنند؟ فرق دانشمند ترین دانشمندان ما با جهال در این است که سرگرمی او با اغلاطی است درشت تر و مبهم تر.

مقصودش اینست که هیچ يك از اینها جواب «چرا» و «چه چیز است» را نمیدهند و نمی توانند بدهند.



صورت آنا تول فرانس يك سال قبل از مرگ او

بقول حافظ:

چینست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

یا:

گره زدل بکشا وز سپهر یاد مکن که فکر هیچ مهندس چین گره نگشاد

یا بک
آن
آگه
در کتاب حی
«دو»
یکی آنرا
را مطابق
آنا تول
مسئله علوم
«علم»
و خطوط مت
ریاضی است
میدهد ما را
باید
آن فکر نغ
علماء
میشود لذا
میدهد ک
خلاصه مشک
فکر میزند
پس
و تقریباً نود
بیش از يك
وحیرت و ت
در عا
طرح مشک
همین بود که
بود که گناه
غالب
را که مورد

یا بگفته خیام :

آن بیخبران که در معنی سفتند
در چرخ بانواع سخنها گفتند
آگه چونگشتند براسرار جهان
اول ز نغی زدند و آخر خفتند

در کتاب حیات ادبی میگوید :

«دو آینه بودند یکی مستوی و یکی مقعر هر دو عکس درختی را نمایش میدادند یکی آنرا راست نمایش میداد و دیگری کج ، بین دو آینه نزاع در گرفت هر یک نمایش خود را مطابق حقیقت واقع میدانست و نمایش دیگری را غلط و باطل» .

آناتول فرانس غالب مباحث علمی را از همین قبیل می‌شمارد و بدین جهت در حقایق مسلمة علوم مجال شك و تردید را وسیع میداند مثلاً درباره حقایق ریاضی میگوید :

«علم هندسه راستی از بدایع هوش بشر است ولی افسوس که اعداد متفرع بر زمانند و خطوط متفرع بر فضا در صورتیکه این دو خود از تخیلات انسان است در خارج از انسان نه ریاضی است نه هندسه می ، این خود علمی است که با همه اصالت و استقلالی نه از خود جلوه میدهد ما را از خودمان بیرون نمیرد» .

باید دانست که شك در موضوعی محرک فکراست انسان تا در قضیه می شك نکنند در آن فکر نخواهد کرد میتوان گفت شك خمیر مایه ترقی و تقدم است .

علمای معرفه النفس میگویند قسمت عمده افعال انسان برانمائی غریزه و عادت انجام میشود لذا انسان همیشه و در هر کار با فکر سر و کار ندارد و فقط وقتی زحمت تفکر بخود میدهد که بضرورت تفکر دچار شده باشد یعنی پیش آمد غیر عادی و نا معهود و بطور خلاصه مشکلی حیرت آور و موجب شك پیش آمده باشد اینجاست که انسان دست بدامن فکر میزند .

پس تفکر وقتی است که نظام عادی بمانعی برخورد و چون قسمت عمده افعال انسان و تقریباً نود و نه در صد افعال غریزی و عادی و بحکم تقلید و لاعن شعور است برای تفکر بیش از يك درصد جا باقی نماند و اینجا درست همان جاهایی است که انسان دچار شك و حیرت و تردید می شود .

در علم تربیت مقرر است که معلم باید بوسیله پیش آوردن زمینه های غیر عادی و طرح مشکلات و القاء شك شاگرد خود را بتفکر وادار کند ، اساس روش سقراط در تعلیم همین بود که مستمعین خود را بشك میانداخت تا بفکر جستجوی حقیقت بر آیند و همین روش بود که گناه سقراط شمرده میشد و میگفتند اخلاق جوانان را فاسد میسازد .

غالب مردم اینطورند که هر چه را در کتاب و مجله بخوانند باور کنند یا هر حرفی را که مورد قبول عده ای باشد قبول کنند بدون اینکه کوچکترین شکمی در صحت آن نمایند

و بفکر نقد و بازرسی آن بیفتند و در خطا بودن یا صواب بودن آن امان نظری کنند علت این است که تصدیق کور کورانه و تقلید و متابعت رأی دیگران همیشه آسانتر و کم خرج تر است از اجتهاد یعنی پیدا کردن رأی خاص بوسیله استدلال صحیح و بعلاوه قابلیت ایحاء یعنی استعداد بگرفتن تلقین میلی است فطری انسان و در حقیقت بسیاری از آراء و معتقدات ما که ما بابتکار آن افتخار میکنیم و قنیکه رسیدگی میشود می بینیم نتیجه تأثیر محیط و مجتمع ماست .

خلاصه آنا تول فرانس اهل شك است جز در بینوایی بشر بهیچ چیز یقین ندارد و جز جمال و موزونیت و زیبایی هیچ چیز خاطر او را قرین آرامش و سکون نمیسازد سعادت را هم فقط در لذت و خوشی میداند و زبان حالش همان بیان دو رفیق طریقت خود حافظ و خیام است که یکی میفرماید :

حدیث از مطربومی گوورازدهر کمتر جو
و دیگری میسراید :

دوران جهان بی می و ساقی هیچ است

هر چند در احوال جهان سینگرم

در مقدمه کتاب « عقاید ژروم کوانیار » میگوید :

« بعقیده من اپیکوروسن فرانسوا داسیز (۳) بهترین و مخلص ترین دوستانی هستند که بشریت در طول این سیر گمراهانه خود یافته است اپیکور روح مردم را از هراس های موهوم راحت کرد و گفت باید معنی سعادت را با ساختمان ضعیف و سرشت ناسازگار انسان متناسب کرد سن فرانسوا که مهربان تر و حساس تر بود ادراک سعادت را در خیال پروری دانست و خواست که دیگران مثل او از لذت انزوای دلکش و فرح بخشی کامیاب شوند آری هر دو خوب بودند یکی واسطه آنکه پرده خواب و خیال را درید و دیگری بواسطه آنکه عالمی از خواب و خیال ایجاد کرد که کس در آن بیدار نشود . »

این است اساس فلسفه فرانس و محوری که غالباً افکار او همه بدور آن میچرخد هر چه در هر جا گفته یا نوشته است در باره اشخاص و اقوام ، علوم ، عشق ، جمال ، زن و غیر ذلك همه از فروع همین فلسفه است .

البته مؤسس مبانی این فلسفه آنا تول فرانس نیست تاریخ فلسفه نشان میدهد که مکتب شك و تردید از قدیم ترین زمانهای تاریخ فلسفه وجود داشته و مردمان نامدار از قبیل پیرون ، اپیکور ، ابن باجه اندلسی ، ابوالعلائی معری ، عمر خیام بظهور آورده و مخصوصاً در قرن هجدهم میلادی در اروپا پیروان بسیار داشته و البته آنا تول فرانس در همه این مکاتبها

مطالعات عمیق نموده چیزی که هست این است که او شاگرد زودباور و ساده این مدارس نبوده بلکه از بسیاری جهات بر بسیاری از اساتید این فلسفه برتری داشته است زیرا تاخر زمان باو مجال داده که آراء همه را مطالعه کند و افلاطون و ولتر را در یکجا جمع نماید و در نتیجه نه فقط در آراء سایرین مجال شك و تردید را وسیع بیابد بلکه گاهی در شك خود هم دچار شك شود و بچند مستهزانه‌ها که بسایرین میزند بخود هم بزند.

دیگر تفصیل این مطالب را باید از خواندن آثار او بدست آورد یعنی از خود آناطول فرانس شنید.

این مختصر بمنزله مدخل و راهنمایی است برای کسانی که با این نویسنده بزرگ هنوز آشنا نشده‌اند والا :

گر بریزی بحر را در کوزه‌ئی چند گنجد قسمت يك روزه‌ئی

در تأسف بر گذشته و بی نصیبی از هنر

شد آن مودت و آن دوستی و آن ایام	که بر مراد دل خویشان نهادم گام
خرد اسیر هوی گشته و دل آن دو چشم	زمانه پیش من آورده هر چه بودم کام
از این سرای بر من نوید بود و رسول	وز آن نگار بر من درود بود و سلام
مرا ز جود ملوکان و مهتران زمین	سرای زرین دیوار بود و سیمین بام
همیشه خانه ام از نیکوان زیبا روی	چو کعبه بود بهنگام کافری ز اصنام
بسا شب که بروی نگار کردم روز	سپید روز که کردم بزلف خود بان شام
دو دست عادت کرده فرو کشیدن زلف	دو لب ببوسه خوبان گرفته خوری مدام
بهار تازه شکفته مرا همیشه پیش	چو نو بهار شکفته بیابان در بادام
من و جهان دو همال و قرین ساخته خوی	بمن زمانه و یاران من سپرده زمام
نگام بود مرا بر سر زمانه یکی	کشیده گشت کنون و گشته گشت نگام
کنون که نهمتم افزوتر است و نعمت کم	دل بشادی خو کرده آه گردد آرام
بیابان نگرم کز یکی ضعیفک شاخ	بروز شمارش سروی کند بلند قیام
همی ز بهر گلی کاری بسیصد رنج	ببار دارد او را دوازده مه قام
نه بر کندش ز جای و نه باز گرد زاب	نه بگسلاند از شاخ و ندهدش دشنام
بروز شمار افزون تر شود درخت همی	مرا کمی است بپیری همی در این هنگام
کرا هنر بفزاید چرا بکاهد مال	اگر نه زین دویکی هست بر حکیم حرام
مگر ستاره دانش که او فتاد نخست	ابر مقابله خواسته ۳ گرفت مقام

۱ - نهمت در اینجا بمعنی حرص و ولع است ۲ - مخفف گیرد - ۳ - خواسته یعنی مال و متاع و دارائی

مکاتیب تاریخی

مکتوب مرحوم ادوارد براون به مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و جواب آن

دو مکتوب ذیل که سواد آنها در اینجا نقل میشود در سال ۱۳۲۹ قمری بین مرحوم ادوارد براون مستشرق نامی انگلیسی (۱۸۶۲ - ۱۹۲۶ میلادی) و مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ هجری قمری) که مساعی هر دو در استقرار مشروطیت ایران حاجت بیاد آوری ندارد مبادله گردیده. اصل این دو مکتوب در ضمن مجموعه‌ای از خطوط مشاهیر در تصرف جناب آقای دکتر قاسم غنی است. مکتوب مرحوم براون بخط شخصی اوست ولی جواب مرحوم آخوند بخط میرزا عبدالرسول یزدی است که پای آنرا آخوند امضا کرده.

عنوان نامه ای که مرحوم براون بنجف فرستاده این است:

«مخبرمانه، در نجف اشرف بتوسط آقای میرزا عبدالرسول یزدی خدمت ذی شرافت حضرت حجة الله آقای ملا محمد کاظم خراسانی شرف افتتاح واقتران یابده. این است سواد نامه مرحوم ادوارد براون که بدون هیچگونه تصرفی در املاء و انشاء آن عیناً نقل میشود:

« ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۹ از دارالفنون کمبریج در ممالک محروسه انگلستان عرض شد.

حجة الاسلاما تعلیقه کریمه که چند ماه قبل از این در جواب عریضه که بجهت اظهار بعضی ملاحظات در حق سیاست دولتین انگلیس و روس نسبت بایران بسرافرازی این کمیته خیر خواه ایران مرقوم فرموده بودند و وصول آنرا باقا عبدالرسول یزدی نوشتم ولی چون نمی خواستم بیجهت مزاحم اوقات خجسته آن بزرگوار گردم لهذا تن زده سکوت ورزیدم تا این ایام که بزیارت رقیمة دیگر از آن جناب کسب شرف و افتخار نمودم و چون در آن فرموده بودند که گاه گاهی عریضه بنویسم



مرحوم ادوارد براون مستشرق مشهور انگلیسی

لهذا امتثالاً الامر کم العالی بتسطیر این کلمات جسارت نمودم ، اولاً بر خود واجب می دانم که آن حضرت را تهنیت کنم از حسن تدبیری که بی شک و شبهه باعث نجات فارس و طرف جنوبی ایران از مداخله اجانب شد . چرا که بعد از آن تهدید نامه خاطر پریش سه ماه نه بلکه هفت ماه مرور کرد و باعتراف همه حال اغتشاش که بر فارس خصوصاً و بر سایر ولایتهای جنوبی عموماً غالب بود خیلی زائل شد و نعمت امنیت و آرام حاصل شد و سخن مداخله قطع گردید ، دیگر اقداماتی که آن حضرت و سایر علماء کبار فرموده بودند سبب شد که جمیع مسلمانان و خصوصاً مسلمانان هند در مقام شکایت و دادخواهی بر آمدند حتی در خود لندن و معلوم همه شد که بقول شیخ سعدی

چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

و چون حکومت اینجا خیلی طالب محبت و میل مسلمانان هندوستان است

این هم سبب شد که از خیال اول خودشان برگشتند، ولی با وجود این ترقی بهیچ وجه غفلت نباید ورزید، که از قراریکه مسافرین و مخبرین خبر میدهند مناسبات فیما بین قبایل جنوب خصوصاً فیما بین بختیاریها و قاشقائیها (کذا) خوب نیست و خصوصتی و رقابتی که اینها با هم دارند دارای خطر عظیم است از برای مصالح دولت علیه ایران و بقول تقریر رسمی که درین اواخر از طرف حکومت انگلیس چاپ و منتشر گردید و محض اطلاع ساکنین آن صحن اقدس نسخه از آن بعنوان آقا عبدالرسول یزدی فرستاده خواهد شد قبیله که بیش از همه غارتگر و فتنه انگیز است قبیله کوه گیلویه است خصوصاً شعبه از آن که به احمد بویبر مسمی است و پر واضح است که هرگاه قوافل تجار غارت شود خصوصاً اگر آدم هم کشته شود تجار داد و فریاد میزنند و شکایت پیش حکومت می برند و طالب مداخله میگردند ولی اگر چنین بهانه نباشد نمی توانند بهانه از برای مداخله پیدا بکنند و بنظر بنده خود حکومت اینجا چون مشغول اصلاحات داخلی است نمی خواهد متعرض چنین کار پر خطری شود مگر آنکه الحاح تجار او را مجبور بکند اگر چه همیشه اشخاص مقتدری هستند که محض اغراض شخصی و حب جاه و مال و قوت و شهرت مثل چنگیز خان و تیمور و سایر سلاطین قهرمان طالب استیلا و تعرض میباشند و متصل پی بهانه میگردند چنانچه سبب اصلی در استیلای مغولها و تاتارها بر ایران در قرن هفتم که آن همه شرارت و خیمه بر آن مترتب گردید کشته شدن بعضی تجار مغول بدست خوارزمشاه بود، پس خیلی لازم است جهال قبایل ایران چنین بهانه بدست اجانب ندهند و بفهمند که در صورتیکه قطع الطریق و دزدی همیشه مذموم و قبیح است در چنین موقع نازکی که ایران افتاده است نوعی از خیانت بوطن باشد، حالا که معلوم و میرهن شد که کلام حضرات آیات الله چه نفوذی دارد حتی در قلوب این قبایل متهور خودسر امید چنان است که بهیچ وجهی از وجوه ازین کلام خیر انجام ساکت نباشند و متصل بنصیحت این ایلات اشتغال فرمایند تا کم کم بفهمند که قوتشان و ناموسشان در اتحاد و انقیادست نه در مردم آزاری و افساد.

درین روزها چند تا کاغذ از ایران چه از ایرانیها چه از انگلیسها رسیده

صفحه ۴۹
است و يك
روس در تبه
بنخیال خودش
گفت که عم
کرده چو
نائب السلطنه
که خیلی ایر
می کند که
منحصر است
ناشی است
وزیر امور
بخرج داده
بمخلص نوش
عديم المثال
استکراه دول
عرض
اواخر دو کا
بلکه منفی اس
کاری او را
تند روی می
این خبر اص
تند روی نک
ایران بل امی
کرده اند چ
نوشتند که

است و يك مسافری امروز از تبریز آمد يك مؤدۀ كه آورد این بود كه عدد قشون روس در تبریز تقلیل شده است حتی گفت كه اگر چه حسابی درست ممكن نیست بخیال خودش بیشتر از سیصد یا چهارصد سرباز روس در آنجا نمانده است و دیگر گفت كه عمارتهائی كه در قزوین از برای خودشان ساخته بودند آنها را تخریب كرده چوبها و سنگها را فروخته اند، از قراریکه همه می نویسند والا حضرت نائب السلطنه با كمال حكمت و مدارا رفتار می كند ولی یکی از مخبرین انگلیسی كه خیلی ایران دوست است و خوب بر بواطن امور واقف است خیلی اظهار تأسف می كند كه اشخاصی مستعد و وطن پرست و عاقل و مجرب كه اگر عیبی دارند منحصرست بتندروی كه آن هم از كثرت حب الوطن و تنفر از مدارا با اهل ظلم ناشی است خارج از كارها باشند خصوصاً جناب میرزا حسین قلی خان نواب كه سابقاً وزیر امور خارجه بود تا بواسطه مقاومت با روسها و شجاعتی كه رو بروی آنها بخرج داده بود آخر مجبور شد استعفا بكنند ۱ و مخبر روزنامه تيمس محرمانه بمخلص نوشته بود كه در شجاعت و همت و كار كنی و درست گوئی و درست كاری عدیم المثال بود حیف كه چنین شخصی از اجزاء حكومت نباشد ولی مطمح بغض و استكراه دولت شمالی گردید و اینها در زوال او كوشیدند.

عرض دیگری كه اگر جسارت نباشد میخواستم عرض بكنم اینست كه درین اواخر دو كاغذ داشتم از آقای سید حسن تقی زاده كه حالا در اسلامبول منزوی بلكه منفی است و چون در مدتی كه اینجا بود خیلی آشنا بودیم و كمال صدق و درست كاری او را ببراهین قاطعه و دلائل ساطعه ثابت كردم و بعد مسموع شد كه قدری تند روی می كند حتی در افواه افتاد كه تكفیر شده است اگر چه بعد معلوم شد كه این خبر اصلی ندارد باری محض آن دوستی كه در میان ما بود بایشان نوشتم كه تند روی نکنند و خصوصاً بقدر مقدور حضرات آیات الله را تقویت بنمایند كه امید ایران بل امید اسلام در ایشان مر كوزست و این همه فدا كاریها در راه حب الوطن كرده اند چنانچه همه چه در ایران و چه در خارج از ایران می دانند، در جواب نوشتند كه: «در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانه عالی با جان و دل حاضر م

۱ - آقای نواب در ۲۴ ذی الحجه ۱۳۲۸ از وزارت امور خارجه استعفا داد

و مستدعیم که مثل يك معلم شفیق آنچه بخاطر شریف میرسد بدون هیچ ملاحظه بمخلص بنویسید که خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می کنم و باز



مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی

خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده ام و اگر خطائی از من سر زده که خودم با همه نوع دقت ملتفت نشده و نمی شوم خلوص نیت خود را که فقط دارائی من در عالم است کفاره آن قرار میدهم و از خداوند میخواهم که مصائب ایران را کم کرده بر بلا یای شخصی من بیفزاید و با بد بختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید.

حالا شخصی که اینقدر جویای بهبودی وطن خود باشد ولو خودش در میان هلاک و مضمحل شود آیا جای افسوس نیست که چنین در گوشه عزلت افتاده باشد. امشب چون خیلی دیر شده است بیش ازین زحمت نمی دهم، همیشه منتظر فرمایشات و دعا گوی دوام بقای شریف آن وجود مسعود بوده وهستم.

کمترین خیر خواهان ایران ادوارد برون انگلیسی

سواد جواب مرحوم آخوند خراسانی:

۳ رجب ۱۳۲۹ نجف

کامبریج حضرت العالم الفاضل دکتر ادوارد برون دامت افاضاته و فضائله مقام ریاست روحانی مسلمین جمعری خاطر آنجناب را مسبوق مینماید .

رقیمه کریمه آن جناب فخامت نصاب را بایک خوشوقتی کاملی مطالعه کرده بر تمام مطالبش مطلع شدم نصایح مشفقانه و ارشادات خالصانه را بایک توجه مخصوص استقبال کرده ملاحظه آنها را باعث عواطف مفرحه و ارتیاح حسیات باطنیه خودم تصور نمودم سفارش و تشویق بعشایر و ایلات و سایر طبقات در حفظ امنیت و سد راه بهانه متجاوزین دائماً با تلگرافات و مکتوبات شده و میشود و با اینکه عاملهای استبداد و ارتجاع با تحریکات خارجی بدون تقویت وقت دقیقه در جهالت عنصر غالب کار میکنند اوضاع فعلی اطمینان بخش هستند تا بعد چه ظاهر شود .

از بابت وزیر خارجه سابق آقای حسینقلی خان نواب و آقای تقی زاده ۱ و سایر دوستان صمیمی ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است اما بدبختانه این تغییرات لازمه قهری زمان ثوره و انقلاب است بواسطه آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبه میشود مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات را در عهده ندارد مع ذلك امید است که بزودی تمام امورات تدارک شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند .

حالا حسیات صمیمانه خودم را تکرار کرده و بهمین قدر اکتفا مینمایم .

« محمد کاظم الخراسانی »

۱ - پس از آنکه در تاریخ نهم رجب ۱۳۲۸ مرحوم سید عبدالله بهبهانی در طهران بقتل رسید يك عده از هنگامه جوانان و رؤسای حزب اعتدال که با دموکراتها دشمنی داشتند این قتل را بتحریر دموکراتها و آقای تقی زاده که لیدر ایشان بود دانستند و این بیت در آن ایام بسیار مشهور شده بود که :

تقی زاده گفت و شقی زاده کشت کسی را که اسلام را بود بشت

بر اثر تحریکات ان جماعت مخالف بازارهای طهران بسته شد و جماعتی از ایشان تکفیر و تبعید آقای تقی زاده را خواستند و آقای تقی زاده گرفتار این مشکل بود تا حزب دموکرات بتوسط مرحوم سید محمد رضا شیرازی مدیر روزنامه مساوات موفق شد که از حوزه علمیه نجف تبرئه آهای تقی زاده را تحصیل نماید . با این حال تقی زاده صلاح خود و صلاح حزب دموکرات را در ترك ایران دید و مرحوم سلیمان میرزا محسن را بجای خود بلیدری حزب دموکرات معین کرد و عازم اسلامبول گردید .

احمد بن منوچهر شصت گله

بقلم استاد علامه آقای

محمّد فروزینی

در کتاب راحة الصدور در تاریخ سلجوقیه تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی راجع بیکي از شعراء عهد طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی (۵۷۱ - ۵۹۰) که مؤلف مزبور از او بعنوان «شمس الدین احمد بن منوچهر شصت گله» تعبیر مینماید و خود او نیز با وی معاصر بوده شرحی مسطور است بقرار ذیل: «در شهر سنه ۵۸۰ امیر الشعراء و سفیر الکبراء شمس الدین احمد بن منوچهر شصت گله که قصیده تمناج گفته است حکایت کرد که سید اشرف ۱ بهمدان رسید در مکتبهای گردید و می دید تا کرا طبع شعرست، مصراعی بمن داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتم بسمع رضا اصفا فرمود و مرا بدان بستود و حث و تحریض واجب داشت و گفت از اشعار متأخران چون عمادی و انوری و سید اشرف و بلفرج رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاهنامه آنچ طبع تو بدان میل کند قدر دویست بیت از هر جا اختیار کن و یاد گیر و بر خواندن شاهنامه مواظبت نمای تاشعر بغایت رسد و از شعر سنائی و عنصری و معزی و رود کی اجتناب کن هر گز نشنوی و نخوانی که آن طبعهای بلند ست طبع تو ببندد و از مقصود باز دارد. شمس الدین شصت گله گفت من و چند کس دیگر این وصیت را بجای آوردیم بمقصود رسیدیم و غایت مطلوب بدیدیم، بیت اینست:

صبح بی روی تو نفس نزنند	نفس عشق بی تو کس نزنند
وصل تو نگردد بکوی امید	تا در خانه هوس نزنند

۱ - یعنی سید اشرف حسن بن ناصر علوی غزنوی متوفی سال ۵۶۵ از بزرگان شعراي عهد بهرامشاه غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی.

پنده گری با تویک نفس بنشست جز بر آن بادیک نفس نزنند»
 دولت‌شاه سمرقندی صاحب تذکرة الشعراء معروف و بتبع او سایر تذکره نویسان متأخر لقب «شصت کله» را که درست وجه مناسبت و معنی آن معلوم نیست بمنوچهری دامغانی شاعر مشهور در بار سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۱) نسبت داده‌اند در صورتیکه عنوان مذکور ابداعی بطنی بمنوچهری دامغانی نداشته بلکه لقب همین احمد بن منوچهر معاصر طغرل اخیر سلجوقی بوده است و نسبت آن بمنوچهری معروف بکلی خطب و اشتباه است.
 از جمله نشانی‌هایی که صاحب راحة الصدور از این احمد بن منوچهر میدهد اینست که گفته‌ی وی صاحب قصیده بوده است در وصف تتماج (نوعی از اغذیه اترک که عنقریب اشاره بدان خواهد شد) ولی از اصل خود قصیده یا از منتخباتی از آن چیزی در کتاب خود ذکر نکرده است.
 تتماج چنانکه اشاره شد کلمه‌ایست ترکی و بمعنی نوعی از اغذیه معروف نزد ترکان است که آنرا از آرد و سیر و ماست ترتیب میداده‌اند و بفارسی آنرا لاشه میگفته‌اند و امروز نیز در نواحی خراسان غذائی معمول است تقریباً بهمان ترتیب و همان اجزاء که ما بین عامه با اسم لخشک معروف است و لاشه را که آش رشته معروف خودمان قسمی از آن بوده است بعربی «اطریه» میگفته‌اند بکسر همزه و تخفیف یاء ۲.

۱- راحة الصدور ص ۵۷ - ۵۸

۲- رجوع شود نیز برای معرفت حقیقت تتماج و لاشه و اطریه بآنچه ذیل :
 دیوان لغات الترك محمود کاشغری طبع استنبول ج ۱ ص ۳۷۷ و غیث اللغات و فرهنگ انجمن آرای ناصری هر دو در عنوان «آش تتماج» و قاموس ترکی شرقی بفرانسه باوه دو کورتی در عنوان «توتماج» (که سهواً توتماخ با خاء چاپ شده است) و شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل خفاجی در عنوان «ططماج» و فرهنگ جهانگیری و رشیدی و برهان قاطع و سامی فی الاسامی در عناوین لاشه و لاشسته و لاکشه و لاکجه و صحاح و لسان العرب و تاج العروس و محیط المحيط و تذکرة شیخ داود انطاکی و کتاب الطبیخ محمد بن الحسن بغدادی طبع موصل همه در عنوان «اطریه» و ایضاً محیط المحيط واقرب-الموارد و قاموس دزی در عنوان «لاخسه».

اینک راقم سطور گوید اولاً در اینکه عنوان شصت کله لقب همین احمد بن منوچهر معاصر صاحب راحة الصدور بوده نه لقب منوچهری معروف دامغانی ظاهراً جای ادنی شك و شبهه نیست چه برای اثبات واقعه یا قضیه تاریخی واضح است که هیچ دلیلی و قرینه و شهادتی بالاتر و قوی تر از تصریح خود معاصرین آن واقعه یا قضیه تصویرش ممکن نیست، و صاحب راحة الصدور که خود شخصاً با این احمد بن منوچهر معاصر بوده و در شهور سنه ۵۸۰ از او حکایت سابق الذکر را راجع بسید اشرف شاعر مشهور و نصایح او در آداب شعر و شاعری شنیده بوده صریحاً و واضحاً از او بعنوان «امیرالشعرا و سفیر الکبیرا شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله که قصیده تتماج گفته است» تعبیری نماید و پس از شهادت صریح یکی از معاصرین صاحب ترجمه بدیهی است که دیگر برای احدی مجال کمترین تردید و تأملی باقی نخواهد ماند در اینکه عنوان مذکور لقب کسی بوده که در عصر مؤلف راحة الصدور یعنی در حدود سنه ۵۸۰ بتصریح خود مؤلف مزبور حی و حاضر بوده است، در صورتیکه برای اطلاق این لقب بر منوچهری دامغانی ما هیچ سند و مأخذ دیگری جز همان تذکره دولتشاه سمرقندی یعنی کسی که قریب پانصدسال بعد از عصر منوچهری میزیسته و علاوه بر آن ضرب المثل است در مساهله و مسامحه و عدم تثبت در نقل اخبار و کثرت خلط و سهو و اشتباه بدست نداریم، و اما سایر تذکره نویسان متأخر از دولتشاه واضح است که همه در این اشتباه متابعت دولتشاه را کرده و عین مسطورات او را برسم معمول تکرار نموده اند و آنها را در این باب سندهای مستقلی نمیتوان شمرد.

قرینه قوی دیگری بر بطلان قول دولتشاه (گرچه پس از شهادت یکی از معاصرین ابداً احتیاجی بقرائن دیگر نیست) آنست که عدّه کثیری از مؤلفین معتبر دیگر غیر دولتشاه که همه چندین قرن کمابیش قبل از او میزیسته اند (تاریخ اتمام تذکره دولتشاه در حدود سنه ۸۹۲ است) و بنا برین بدرجات از او نزدیکتر بعصر منوچهری بوده اند از قبیل اسدی طوسی صاحب فرهنگ معروف (اواسط قرن پیجم) و نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهارمقاله (اواسط قرن ششم) ورشید و طواط صاحب

حدائق الس
قرن هفتم)
هفتم) هر
و غالباً از
تذکره شعر
نگاشته اس
منوچهری
گفتیم بدر
منوچهری
از یاد آوری
در نهایت غ
نمود و فور
بر امری ر
بمراتب از
طوسی شای
غفلت نمود
عرف و عا
پر
و متأخر خ
که حاوی
ذیل یا شمیم
شصت کله
منوچهرنیز
منوچهری
و مکان از

حدائق السحر (ایضاً او اسط قرن ششم) و عوفی صاحب تذکره لباب الالباب (اوایل قرن هفتم) و شمس قیس صاحب المعجم فی معایر اشعار العجم (ایضاً اوایل قرن هفتم) هر کدام بمناسبتی در کتب مذکور در فوق نامی از منوچهری دامغانی برده و غالباً از اشعار او باستشهاد آورده اند و عوفی که خود معلوم است چون کتاب او تذکره شعر بوده شرح حال منوچهری را با اسم و رسم مانند سایر شعرا در کتاب خود نگاشته است و معذک کله هیچیک از مؤلفین مزبور در هیچ موردی از موارد ذکر نام منوچهری این لقب مشکوک « شصت کله » را که اصل مقصود از آن نیز چنانکه گفتیم بدرستی معلوم نیست بر اسم شاعر مذکور نیفزوده اند و اگر فی الواقع منوچهری دامغانی در عصر خود معروف باین لقب بوده این سکوت جمیع این مؤلفین از یاد آوری این لقب در حق او و اطلاق این عنوان بر او حتی اقلایک مرتبه بنحو اتفاق در نهایت غرابت خواهد بود و هیچ وجه و محمل معقولی برای آن تصور نمیتوان نمود و فوراً این سؤال متوجه میشود که چگونه شده که دولتشاه پس از پانصد سال بر امری راجع بخصوصیات احوال منوچهری اطلاع یافته که عموم مؤلفین دیگر که براتب از او بعهد شاعر مزبور نزدیکتر بوده اند و حتی بعضی از ایشان مانند اسدی طوسی شاید بکلی با وی معاصر بوده از آن امر بی اطلاع بوده اند یا از ذکر آن غفلت نموده اند، بدیهی است که ذهن سلیم از قبول اینگونه احتمالات بعید از عقل و عرف و عادت امتناع دارد.

پر واضح است که دولتشاه بدون هیچ شك و شبهه مابین این دو شاعر متقدم و متأخر خلط کرده باین معنی که وی ظاهراً در یکی از سفینه ها یا جنگهای قدماس که حاوی پاره اشعار این احمد بن منوچهر بوده در عنوان آن اشعار مثلاً عبارت ذیل یا شبیه بدانرا دیده بوده که « احمد بن منوچهر شصت کله گوید » یا « منوچهری شصت کله گوید » زیرا چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد بظن غالب این احمد بن منوچهر نیز به « منوچهری » معروف بوده است (یعنی بعینه داری همان تخلص یا شهرت منوچهری دامغانی بوده است) و فوراً بدون تحقیق و تعمق و ملاحظه اختلاف زمان و مکان از مجرد تشابه نام منوچهری و بلکه با احتمال اقوی چنانکه گفتیم از اشتراك

هر دو شاعر در تخلص « منوچهری » و همچنین از اتحاد نام هر دو شاعر چه از غرائب اتفاقات و برای اینکه بکلی این فقره لغزشگاه قدمها باشد اسم هر دو نیز احمد بوده فریب خورده و هر دو منوچهری را یکی فرض کرده و لقب دوومی یعنی شصت کله را باولی داده و سپس از او ببعده این مطلب مجعول در تذکرها منتشر شده است. ثانیاً عین این قصیده در وصف تماچ که شاعر استاد آقای ملک الشعرای بهار آنرا از روی دو نسخه خطی خودشان در شماره ۵ از سال ششم مجله مهر سابقاً نشر کرده اند در نسخه خطی بسیار مصحح مضبوط دیگری نیز موجود است و آن عبارت است از کتاب مونس الاحرار فی دقائق الاشعار تألیف محمد بن بدر جاجرمی شاعر که دو نسخه عکسی از آن از روی نسخه اصلی مورخه سنه ۷۴۱ که ظاهراً بخط خود مؤلف است در کتابخانه ملی طهران موجود است و قصیده مزبوره در صفحه ۷۱ - ۷۳ از این نسخه مسطور و با قطع نظر از بعضی اختلافات جزئی تقریباً بعینه مطابق است بامتنی که آقای بهار آن قصیده بدست داده اند جز در دو فقره مهم که گویا در دو نسخه آقای بهار این دو فقره را نداشته که ایشان نشر نکرده اند یکی عنوان قصیده مزبور است که در نسخه مونس الاحرار بخط واضح جلی چنین مسطور است:

« در مدح فخر الدین شاه منوچهری فرماید رحمة الله علیه و وصف الاخشه »

و دیگری عبارت است از دو بیت ذیل که آخرین ابیات این قصیده است در نسخه مونس الاحرار :

از هر خورش اختیار چونان	از جمله ملوک شاه ایران
شه فخر الدین که نقش نامش	برنامه دولت است عنوا بن

و قطعاً دو بیت مذکور از هر دو نسخه آقای بهار گویا بکلی ساقط بوده و الا دلیلی نداشته که ایشان آن دو را نشر نمایند.

از این دو فقره مزبوره که در نسخه مونس الاحرار موجود و از هر دو نسخه آقای بهار ظاهراً مفقود است دو مطلب مهم مستفاد میشود : یکی آنکه قائل قصیده مذکوره در وصف لاخشه مشهور به « منوچهری » بوده است یعنی چنانکه سابق نیز ذکر شد عین همان تخلص یا شهرت منوچهری معروف دارا بوده است و از تواریخ تخلص یا شهرت یا لقب دو شاعر در عنوان واحد استعجابی نباید نمود چه نظایر این فقره مابین

شعراء عرب
هشت شاعر
نابغه ذبیانی
معروف به
بوده اند
مجموعه بز
رسیده است
و مختلف در
و این تواریخ
یکی از فضا
این موضوع
شعراء مشر
مصر بطبع
بدست آمده
و
یا شهرت در
اخسیکتی و
و رفیع الدین
نظامی گنج
صاحب چهار
گفته بوده:

در ج
مشهور و
تخلصات مان
و سالک و
و غیره خار

شعراء عرب و فارسی زبان و ترك و غيرهم بسيار معمول بوده مثلا مابین شعرای عرب هشت شاعر بوده اند همه معروف به « نابه » که مشهورترین آنها سه نفر است یکی نابه ذبیانی و دیگر نابه جمعی و سوم نابه بنی شیبان و پنج شاعر بوده اند همه معروف به « اخلط » و سه شاعر همه مشهور به « کمیت » و بیست و دو شاعر بوده اند همه مشهور به « اعشی » که اشعار جمیع این بیست و دو نفر در مجموعه بزرگی موسوم بدیوان الاعشین در سنه ۱۹۲۷ م. در وینه بطبع رسیده است ، و اینجا موقع تفصیل اسامی اینگونه شعراء متفق در شهرت و مختلف در نام و نسب نیست برای این فخره باید بکتاب مبسوطه ادب مراجعه شود ، و این توارد اسامی یا القاب شعرا با یکدیگر بحدی زیاد و طرف ابتلا بوده است که یکی از فضلاء قرن چهارم هجری موسوم بحسن بن بشر آمدی کتابی مخصوص در این موضوع تألیف نموده موسوم به « مؤتلف و مختلف » برای تمیز ما بین اینگونه شعراء مشترک در لقب و مختلف در شخصیت که در چند سال پیش در سنه ۱۳۵۴ در مصر بطبع رسیده است منضمّاً با قسمتی از معجم الشعراء مرزبانی که فعلاً از آن کتاب بدست آمده است .

و همچنین ما بین شعراء فارسی (بخصوص متأخرین ایشان) تعدد عین همان تخلص یا شهرت در مورد چند شاعر مختلف بقایت متداول بوده است . اما از تداوم مانند اثیر اخیسکتی و اثیراومانی و بدر جاجرمی و بدر چاچی و شمس طبسی و شمس اوزجندی و رفیع الدین ابهری و رفیع الدین لبنانی و غیرهم ، و حکایت سه نظامی (بکلمی غیر نظامی گنجه معروف صاحب خمسه) که هر سه معاصر یکدیگر و یکی از آنها صاحب چهار مقاله بوده است که بهمین مناسبت این شاعر اخیر در حضور پادشاه گفته بوده:

در جهان سه نظامیتم ای شاه که جهانی ز ما بافغانند

مشهور و در چهار مقاله مسطور است ، و اما از متأخرین که امثله توارد تخلصات مانند اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی و زلالی هروی و زلالی خوانساری و سالک و ضیا و کاتبی و ظهوری و فصیحی و طالب و فروغی و صبوخی و غیره و غیره خارج از حد احصاء و تذکره های این سه چهار قرن اخیر از قبیل تحفه سامی

و تذکرة نصر آبادی و آتشکده و مجمع الفصحا و نحو ذلك مشحون از اینگونه تخلصات مکرر راست .

مقصود اینست که در مورد ما نحن فیه نیز تعدد نسبت یا تخلص « منوچهری » در خصوص این دو شاعر نباید محل استعجابی یا استقرایی باشد چه این مسئله چنانکه ملاحظه شد امری بس عادی و معمولی بوده است چه در مورد شعرا و چه در مورد غیر شعرا و ظاهراً منشأ شهرت این منوچهری صاحب ترجمه یعنی شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله بعنوان مذکور همانا انتساب بنام پدر یا جد خود بوده که چنانکه مشاهده میشود منوچهر نام داشته است .

در جای دیگری که ذکر این احمد بن منوچهر شاعر آمده در کتاب تجارب السلف است که در ۷۲۴ تألیف شده . در آنجا مؤلف احمد بن منوچهر همدانی را در ردیف ظهیر الدین فاریابی و افضل الدین خاقانی و ائیر الدین اخسیکتی از جمله مناجان اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز (۵۸۱ - ۵۸۷) نام میبرد . این مؤلف از لقب او ذکری نمیکند ولی او را صریحاً همدانی مینویسد .

ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان که ذیل میزان الاعتدال فی نقد الرجال ذمیه است در باب الف (ج ۱ ص ۲۳۰) از طبع حیدر آباد دکن شرح حال کسی را ذکر کرده بعنوان احمد بن علی بن عبدالله بن منوچهر که عین عبارت او از قرار ذیل است :

« احمد بن علی بن عبدالله بن منوچهر قال ابن النجار كان شیعياً قلت و كان يتصرف في خدمة الديوان ثم ترك في آخر عمره و سمع منه آحاد الطلبة و مات سنة ست و عشرين و ستمائة . »

راقم سطور گوید بقرینه توافق عصر این احمد بن علی بن عبدالله بن منوچهر مذکور در لسان المیزان که در سنه ۶۲۶ وفات یافته با عصر شمس الدین احمد بن منوچهر مذکور در راحة الصدور که بتصریح مؤلف مزبور در حدود سنه ۵۸۰ در حیات بوده است و نیز بقرینه توافق اسم هر دو که احمد بوده و توافق اسم پدر یا جد

هر دو که منوچهر بوده، (اینکه در راحة الصدور و تجارب السلف از او بعنوان احمد بن منوچهر تعبیر شده ابدأ منافاتی ندارد با اینکه منوچهر نام جد او بوده چه نسبت بجد و حذف نام بعضی از آباء از بین امری بقایت معمول بوده است مانند ابو علی سینا و ابن بابویه و ابن شهر آشوب و ابن اسفندیار و ابن خلدون و ابن رشد و غیرهم) باری بقراین مذکور در فوق راقم سطور چنان گمان میکند بلکه تقریباً قطع و یقین دارد که این شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله مذکور در راحة الصدور و تجارب السلف با آن احمد بن علی بن عبدالله بن منوچهر مذکور در لسان المیزان هر دو عیناً یکی بوده اند، و اگر این حدس اینجانب صحیح باشد در آن صورت هم تاریخ وفات این منوچهری شصت کله که او را منوچهری دوم نیز میتوان نامید بدست آمده خواهد بود و هم معلوم میشود که وی شیعه و علاوه بر مقام شعر تا درجه از علماء آن طایفه نیز محسوب میشده و لابد بهمین مناسبت بوده که ابن النجار مورخ مشهور بغداد و ابن حجر عسقلانی بشرح حال او پرداخته اند.

مطلب دوم که از قصیده مزبوره در وصف لاخسه بطبق نسخه مونس الاحرار مستفاد میشود اینست که قصیده مشار الیه در مدح کسی بوده موسوم به «نخر الدین شاه» زیرا که هم در عنوان قصیده در نسخه مونس الاحرار چنانکه گذشت نام ممدوح عیناً بهمین طریق مسطور است «در مدح فخر الدین شاه منوچهری فرماید رحمة الله علیه و وصف اللاخسة» و هم در دو بیت آخر قصیده خود شاعر صریحاً گوید:

از هر خورش اختیار چونان از جمله ملوک شاه ایران
شاه فخر الدین که نقش نامش بر نامه دولت است عنوان

و دو بیت مذکور بعلاوه صریحاً است در اینکه فخر الدین شاه ممدوح این قصیده از جمله ملوک ایران بوده است یعنی از ملوک خارج از حدود ایران مثلاً ماوراءالنهر یا شام یا مصر یا غیره نبوده است، حال باید دید کسی که در اواخر قرن ششم در قلمرو ایران از جمله ملوک محسوب میشده و نام او نیز فخر الدین بوده که ممکن است باشد؛ راقم سطور گمان میکند که جواب این مسئله را نیز از خود راحة الصدور با استعانت از بعضی کتب تواریخ دیگر باسانی میتوان بدست آورد بتقریر ذیل:

اولاً از راحة الصدور و تجارب السلف صریحاً مستفاد میشود که صاحب این قصیده یعنی شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله از اهالی همدان بوده است، و از طرف دیگر ما از مآخذ مختلفه از جمله همین راحة الصدور و تاریخ سلجوقیه عماد کاتب و مجمل التواریخ و غیره میدانیم که در آن اعصار یعنی در قرن پنجم و ششم هجری و ظاهراً نیز مدت‌ها قبل از آن تاریخ در همدان ظایفه از اعظم سادات حسنی بوده اند که اباعن جد از روساء آن بلده و فوق العاده صاحب نفوذ و ثروت و مکنت و جاه و جلال بوده اند و در حقیقت از اکابر ملوک آن ناحیه بشمار میامده اند. یکی از مشهورترین اعضاء این خانواده امیر سید ابو هاشم زیدبن ابی الفضل الحسین بن ابی الحسین علی بن الحسین بن علی بن الحسن بن القاسم بن محمد البطحانی شریف حسنی ملقب بعلاء الدوله رئیس همدان است که معاصر با سلطان محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی (۴۹۸ - ۵۱۱) و پسرش سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۱۲ - ۵۲۵) بوده و او را با وزیر محمد بن ملکشاه مزبور ضیاء الملک بن نظام الملک طوسی حکایتی معروف روی داده که در اغلب کتب تواریخ از قبیل همین راحة الصدور و مختصر تاریخ سلجوقیه عماد کاتب و جامع التواریخ و تاریخ گزیده و روضة الصفا و حیب السیر مفصلاً ولی بانحاء مختلفه مذکور است و از آن حکایت درجه ثروت و قدرت و تقرب سید مزبور را در نزد سلاطین وقت بخوبی میتوان استنباط نمود و بمقتضای این حکایت سید ابو هاشم علاء الدوله مذکور در عرض یک هفته مبلغ هشتصد هزار دینار زر سرخ بگماشته سلطان پرداخته بی آنکه از کسی وامی نماید یا ملکی بفروش رساند یا در ثروت او نقصانی راه یافته باشد و سلطان در عوض این حسن خدمت وزیر خود ضیاء الملک را که در حق سید سوء قصدی اندیشیده و متعهد شده بود که از او پانصد هزار دینار برای خزانه سلطان حاصل کند بدست سید داد تا انتقام خود را از او بخواست و هرچه در حق سید اندیشیده بود بدان گرفتار شد. ۱ سید ابو هاشم صاحب ترجمه بتصریح عموم کتب تواریخ از

(۱) راحة الصدور ص ۱۶۲ - ۱۶۵ ، و مختصر تاریخ سلجوقیه عماد کاتب ص ۹۷ - ۹۸

و جامع التواریخ و تاریخ گزیده و روضة الصفا و حیب السیر همه در ضمن وقایع سلطنت سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی.

هر دو دیده
کتابخانه ملی
علاء الدوله ز
است که بعد

پدر

زاده صاحب

مذکور بود

خاندان قاسم

کسی بوده

آنجا مقام

حضرت امام

سقطها و پا

آدینه غره

محمد بن مل

ودید

۵۵۶ از او با

سلیمان شاه

لهو و لعب

بودند در

علوی رئیس

(۱) عمد

(۲) با

(۳) مج

(۴) مع

(۵) ابر

این سید من

متوفی در

هر دو دیده نایبنا بوده و قطعاً بهمین مناسبت است که در مجمل التواریخ (نسخه کتابخانه ملی طهران ورق ٢٦٩ ب و ٢٧٠ ب) دو مرتبه از سید مزبور به (امیر علاءالدوله زریر) تعبیر نموده است و «زریر» بدون شبیه محرف «ضریر» با ضاد است که بهربی بمعنی نایبناست.

پدر سید ابو هاشم صاحب ترجمه ابوالفضل حسین بن ابی الحسین علی دختر زاده صاحب بن عباد معروف است چه دختر صاحب در حباله نکاح ابوالحسین علی مذکور بود و صاحب همواره بدین مصاهرت افتخار نمودی ١، و جد اعلاى این خاندان قاسم بن محمدالبطحانی ٢ از نوادگان حضرت امام حسن علیه السلام اول کسی بوده است از این دودمان که با جماعتی از سادات حسنی بهمدان آمدند و آنجا مقام ساختند و املاک خریدند ٣، و نسب نامه سید ابوهاشم صاحب ترجمه تا حضرت امام حسن در مجمل التواریخ (ورق ٣٠٠ ب) مسطور است ولی با بعضی سقطها و پاره تحریفات در اسامی آباء، باری سید ابو هاشم علاءالدوله در شب آدینه غره محرم سنه پانصد و پانزده در وقت مراجعت از دربار سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی در حوالی بیستون وفات یافت.

و دیگر از رؤسای این خاندان کسی است که ابن الاثیر در ضمن حوادث سنه ٥٥٦ از او به «مجدالدین العلوی رئیس همدان» تعبیری نماید و گوید که امراء سلطان سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه سلجوقی که از سلطان مزبور بواسطه انهماک او در لهو و لعب و فسق و فجور و معاشرت با مستخرگان و هزل پیشگان بغایت رنجیده بودند در ماه شوال سنه ٥٥٥ در همدان او را توقیف نموده و در سرای مجدالدین علوی رئیس همدان محبوس و سپس در همانجا او را بقتل آوردند.

(١) عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب طبع بمبئی ص ٥٨ و مجمل التواریخ ورق ٣٠٠ ب.

(٢) بانون قبل از یاء نسبت (عمدة الطالب ص ٥٠)

(٣) مجمل التواریخ ورق ٣٠٠ ب

(٤) مجمل التواریخ ورق ٢٧٠ ب

(٥) ابن الاثیر در حوادث سنه ٥٥٦ (ج ١١ ص ١١٩ از طبع مصر سنه ١٣٠١) -

این سید مجدالدین قاعده یعنی بقیاس عصر و زمان او بایستی پسر سید ابوهاشم سابق الذکر متوفی در سنه ٥١٥ و پدر سید فخرالدین آتی الذکر متوفی در حدود ٥٨٥ باشد.

و دیگر از اعظام این خاندان امیر سید فخرالدین علاءالدوله عربشاه است که سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی خواهر او ستی فاطمه رادر جمادى الاولى سنه ۵۷۱ در حباله نکاح خود در آورد ولی از این وصلت بهره نیافته در نیمه جمادى الاخره همان سال یعنی فقط يك ماه و چند روز پس از مزاجت وفات یافت در سرای همین زوجه خود بهمدان ۱، پس از وفات ارسلان و جلوس پسرش سلطان طغرل بن ارسلان روابط سید فخرالدین با وی نیز بدستور سابق با پدرش همچنان برقرار میبود و طغرل هر بار که بهمدان آمدی در سرای سید نزول نمودی در یکی از این ورودهای سلطان بهمدان در حدود سنه ۵۸۴ یا ۵۸۵ جمعی از امراء او باستظهار سید بایکدیگر مواضعه نمودند که سلطان را بگیرند و این توطئه را بقتلغ اینانچ پسر اتابک جهان پهلوان بن ایلدگز والی ری نوشته نامه رادر میان چوبی تعبیه کرده بدست سرهنگی بری فرستادند، ولی اتفاقاً بتفضیلی که در راحة الصدور مسطور است ۲ در عرض راه سرهنگ مزبور گرفتار شده توطئه امرا منکشف گردید، طغرل در حال جمیع امرا را که در آن مواضعه شرکت داشتند توقیف و در قلعه علاءالدوله از قلاع همدان که ظاهراً از بناهای همین سادات علاءالدوله های همدان بوده و مکرراً ذکر این قلعه در کتب تواریخ آمده محبوس نمود، در ضمن استنطاق امرا یکی از ایشان موسوم بقتلغ تشت دار را اجل شتاب کرد و سفاهت آغازید و با سلطان مواجهه ناسزا گفتن پیش گرفت که این سرها ببر و در فلان نه که من سر تو چون سر پدرت در فلان خواستم نهادن سلطان گفت ترا با پدرم چه بود که ترا بخیرید و پادشاهی داد او زبان بر گشاد و گفت باستصواب اتابک محمد جهان پهلوان ده هزار دینار سرخ علاءالدوله بکینه خواهر که زن پدرت بود بمن داد تا شربت در حمام بردم و پدرت را دادم و باتو همین خواست رفتن سلطان را از این حال غضبی عظیم مستولی شد و در حال جمله امرا را کشتن فرمود و هر چند سید فخرالدین علاءالدوله رادر خصوص مسئله مواضعه امان داده بود ولی این حرکت تجدید گناهی بزرگ کرد سلطان حالیا اظهار آن ننمود و پس از چندی عزیمت حرکت از همدان کرده علاءالدوله را بملازمت

(۱) مختصر تاریخ سلجوقیه عماد کاتب ص ۳۰۱ و راحة الصدور ایضاً ص ۳۰۱

(۲) راحة الصدور ۳۴۸ - ۳۵۰

رکاب الزام فرمود علاءالدوله خویشتن را رنجور ساخت سلطان گفت از آمدن گزیر نیست اطبارا با خود بر گیر که در تبدیل آب و هوا صحت مأمولتر است، و چون دو منزل از همدان دور شدند علاءالدوله را زه فرمود نهادن و جنازه اش را بهمدان نقل کردند و در تربت اسلاف و اجداد وی دفن نمودند، این واقعه یعنی قتل امیر سید فخرالدین علاءالدوله عربشاه در حدود سنه ۵۸۴ یا ۵۸۵ بوده است.

و چون مؤلف راحة الصدور محمد بن علی بن سلیمان راوندی با سید فخرالدین مذکور نهایت خصوصیت و بستگی داشته و بتصریح خود معلم اولاد او بوده و قرآن و خط و فرایض و سنن و لوازم آئین ریاست را او بایشان آموخته بوده و مدت پنج شش سال در همدان بکلی در خانه ایشان ساکن و در سایه احسان ایشان می غنوده و بنعمتشان می آسوده بدین مناسبات مؤلف مزبور پس از قتل سید فخرالدین رعایت حقوق ماضی را مرثیه مطولی بطرز ترکیب بند در حق او سروده که اگر چه از حیث شعریت شاید در درجه اول اشعار نباشد ولی از حیث اشتهال آن بر بعضی قواید تاریخی و نیز از لحاظ سادگی و بی تکلفی شعر و صداقت قائل و نهایت تأثر و تألم او از این واقعه فجیعہ مخدوم مهربان خود قابل ملاحظه است.

مطلع مرثیه مزبور اینست ۲ :

آه این چه محتست که اندر جهان فتاد	آه این چه واقعت که از ناگهان فتاد
این دیده ۳ چیست گوئی کز دیده خون بریخت	وین غصه از چه دردل پیر و جوان فتاد
خورشید تیره گشت همش محنت رسید	مه زرد روی گشت و چنین ناتوان فتاد
برجان مصیبتیست که دل را کباب کرد	دردل هم از غمیست که چندین فغان فتاد
دانی ز چیست این همه ز آوازه بدست	کز رفتن عربشه شاه زمان فتاد

(۱) زیرا که از طرفی بتصریح صاحب راحة الصدور قتل او بعد از جنگ طغرل با سپاه ناصر خلیفه و شکست بغدادیان بوده که در ۸ ربیع الاول سنه ۵۸۴ روی داد و از طرف دیگر عماد کاتب در تاریخ سلجوقیه ص ۳۰۲ قتل سید فخرالدین مذکور را بلافاصله قبل از حوادث سنه ۵۸۵ ذکر میکند که معلوم میشود این واقعه مؤخر از سنه ۵۸۵ نیز نبوده است، پس بالضرورة قتل او محصور میشود مابین ۵۸۴ - ۵۸۵

(۲) این مرثیه درص ۳۵۳ - ۳۵۵ از راحة الصدور مندرج است.

(۳) کذا فی الاصل

ای دیده خون گری که شه فخر دین نماند
و منها :

گیتی ندانم از چه بغوانت شتاب کرد
لایق نبود این که فلک بهر چون توئی
دریا و کوه بین زمصیبت ریدگی
و منها :

ای خاک دور شو سلامت ز راه او
ترسم که نیست در خور خسرو سریر تو
دل بر سفر نهاد و در ایوان طالبش
تقویم درد شاه بسرخى نبشته بود
و منها :

ای چرخ دون ز آل پیمبر چه خواستی
در کربلا کمین بگشودی تو بر حسین
بر خون شهر یار قهستان ا شتاب تو
ای چرخ روز کور نگویی چه کینت بود
زه چون نهاده تو در آن حلق بیگناه

گر مه نماند این سه ستاره بجای باد

او را نشستگاه بهشت خدای باد

الی آخر القصیده ، و چنانچه ملاحظه میشود صاحب راحة الصدور در این
مرثیه دائماً از امیر فخر الدین علاءالدوله مذکور بعنوانین شه فخر دین و شاه زمان

۱ - مقصود از قهستان در اینجا بلاشبهه همان قسمتی از مغرب ایران است که عرب آنرا
«جبال» یا «جبل» میخوانده اند و آن کرماشاهان و بروجرد و همدان و زنجان و قزوین
را شامل میشده . مداحان این خانواده سادات حسنی همدان بقیر از مؤلف راحة الصدور
که شعر او در متن مندرج است غالباً این سادات را بهمین نحو یعنی بلقب خسرو یا پادشاه
یا شهریار قهستان اسم برده اند . انیرالدین اخیسکی در مدح یکی از ایشان گوید:

شاه قهستان گشای خسرو تازی نسب حاتم دینار بخش معطی مدحت ستان

نجیب الدین جرفاذقانی گوید در مدح یکی دیگر از ایشان :

زهاب دیده کجا باز دارم از دامن چگون باز نهد کس بروی طوفان دست

ز تنگنومی و شوخی که میکنی زده ام ز جور دست تو در خسرو قهستان دست

شاه زمین
ملوک و پادشاه
و خاندان او
بسمت شاه و
پس از

احمد بن منو
از اهالی همد
خاندان او از
که زماناً نیز

از سلان سلجوق
از نزدیکان ب
و دیگر آنک
بعنوان «شاه»
سمات ملوک

در نیمه دوم
در تاریخ معر
احمد بن منو

همین امیر سی
و مقتول در
فوق مذکور

(۱) مواضعی

ذیل است :

از هم

— ۳۴۴، ۹

ص ۳۰۱، ۲

وشاه زمین و خسرو و شهریار قهستان و نحو ذلك یعنی بنعوت والقباب مخصوصه ملوک و پادشاهان تعبیر می نماید که از آن واضح میشود که سید فخرالدین مذکور و خاندان او از ملوک محلی ناحیه همدان محسوب میشده اند و مردم ایشان را بسمت شاه و خسرو و شهریار میشناخته و خطاب میکرده اند .

پس از تمهید این مقدمات گوئیم که نظر بقرائن مذکور در فوق یعنی اینکه احمد بن منوچهر شصت کله صاحب قصیده سابق الذکر در وصف لاخته (یا تماچ) از اهالی همدان بوده و امیر سید فخرالدین علاءالدوله عربشاه مذکور نیز خود و خاندان او از قدیم الایام از اعظم ملوک و رؤساء همان بلده بوده اند و دیگر آن که زماناً نیز دو شخص مذکور باهم معاصر و هر دو از مقربان سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی بوده اند: احمد بن منوچهر از جمله منادمان او بوده و سید فخرالدین از نزدیکان بسیار معتبر مقتدر با نفوذ او و عاقبت نیز بدست همان سلطان کشته شده، و دیگر آنکه صاحب راحة الصدور چنانکه ملاحظه شد در مرثیه خود از سید مزبور بعنوان «شاه فخرالدین» و «شاه زمان» و «شهریار قهستان» و امثال ذلك از القباب و سمات ملوک تعبیر می نماید، از مجموع این قرائن با ملاحظه اینکه در آن عصر یعنی در نیمه دوم قرن ششم کسی دیگر از ملوک اطراف در ایران با اسم «فخرالدین شاه» در تاریخ معروف نیست تقریباً قطع و یقین حاصل میشود که فخرالدین شاه مسدوح احمد بن منوچهر شصت کله در قصیده تماچ هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز همین امیر سید فخرالدین علاءالدوله عربشاه شریف حسنی از ملوک محلی همدان و مقتول در حدود سنه ٥٨٥ که شرح احوال او برای بدست آمدن مطلب مفصلاً در فوق مذکور شد .

(١) مواضعی که ذکری ازین سید فخرالدین علاءالدوله رئیس همدان در آن شده از قرار ذیل است :

از همه مفصل تر و جامع تر در راحة الصدور راوندی ص ٤٥ ، ١٦٣ ، ٣٠١ ، ٣٤٢ —
 — ٣٤٤ ، ٤٤٩ ، ٣٥٠ ، ٣٥٢ ، ٣٥٥ و مختصر تاریخ سلجوقیه عماد کاتب طبع لندن
 ص ٣٠١ ، ٣٠٢ ، والفتح القسی فی الفتح القدسی همدان مؤلف طبع مصر س ٢٩٥ .

این فخرالدین علاءالدوله عربشاه از ممدوحین مخصوص اثرالدین اخسیکئی شاعر مشهور است که در اشعار خود چندین بار او را ستوده و چون دیوان اثر اخسیکئی که از فحول شعرای فارسی زبان و از اقران خاقانی و ظهیر فاریابی و همین احمدبن منوچهر همدانی موضوع این مقاله است تا کنون بچاپ نرسیده يك قسمت از اشعار او را که در مدح علاءالدوله مذکور است در اینجا نقل میکنیم، از آنجمله این قصیده :

زانکه چون ابر گرانبار زمین عدنم
شاه داند که بیدان سخن تهنتم
نه عروسم که چو شب طره بهم برشکنم
تا بایام نمودند دبار سختم
علم الله که من اندر عجب از زیستم
من نه بر دانسته خسرو دشمن شکنم
آن که مستند ز جام کرمش جان و تنم
عقل بی همزه تفضیل نخواند حسنم
بر در او جو سعادت بغلامی وطنم
دست وحشت که ستون بود بزیر ذقنم
تا شود بر در بخت انجم سعد انجمنم
جنت عدن به از ناولک آتش مجنم
چه عجب رخنه شود تیغ چو بر سنگ زنم
که زند جود تو از بهر و غا بر مسنم
فلکم باز خر از دهنشخوش اهرمنم
گلشن مدح ترا خوش نفسی چون سمنم
..... الخ

باز بر اوج سخن تازم و موجی بزمن
گر چه رخشم نرمیده است در این پیشه ولیک
همچو خورشید بشاهی ز کله تاج کنم
ز مرد چرخ مزور شد و دردانه بر او
گر درین غصه بمرم عجبت می آید
در بی من چه فتاده است فلک هیچ مگر
فخر دین شاه عدو بند علاءالدوله
آن حسن اصل که در مدحتش از چهره نطق
و ان عجم بخش عمر بشاه که داد اختر سعد
دامن خدمت او چست گرفته است چو بخت
در رکاب چو هلالش روم از ماه شوم
کنف او سزد از تیغ حوادث زهرم
خسروا سست سخن میکنم سختی عیش
چند سناطوری مطبخ کنم آمد که آنک
ای شهاب فلک عدل چه می پایی هین
بیر گشتم بجوانی گنهم چیست جز آنک

در قصیده دیگری که مطلعش اینست :

کزو گشاده نقابست گلستان کرم

بیست کله سعابی بر آسمان کرم

میگوید :

خجسته باد بر این عالی آسمان کرم
امید طبع معالی نشاط جان کرم
بزرگ نامش فهرست داستان کرم
زمانه را بیقین میرسد گمان کرم الخ

ز آفتاب سلاطین رسید تشریفی
جلال طالع ملت جمال طلعت دین
علاءعالی دولت عربشه آنکه شده است
خجسته ذخر جهان فخر دین که با کف او

و نیز اثر از

ما ولی

آسمان

در سماع

ز سبیل

رونق

مصطفی

دره ال

گر چه

فال ر

خاتم م

سپر

رشته

نگسلد

تا کند

در ضم

بسخت

بار اخ

در جه

بهلال

ملك

فتنه ک

و نیز

عالی علا

رای تون

کتر فس

سید

علاء الدول

۱ - راوند

و نیز اثر از قول همین علاء الدوله میگوید:

ما ولی پرور عدو کاهیم
 آسمان آن دهد که ما جوئیم
 در سماع آمده است گوش صدف
 ز سبل فارغ است دیده جزع
 رونق صف آفرینش را
 مصطفی جد و مرتضی پدریم
 دره عقد این سپه شکنیم
 گرچه دشمن ز رشک بالوده است
 فال را بر زبان دوست خهیم
 خاتم ملک را بمانست فروغ
 سپر رد حمله فتنیم
 رشته پای بند سلطنتیم
 نگسلد چرخ پیرمان از بیخ
 تا کند عدل پای رفیق دراز
 در ضمیر شب ازل سری است
 بسخن رخت عیب خسته رهیم
 بار اخسیکتی بضاعت ماست
 در جهان جلال چون خورشید
 بهلال از فروزی بخشیم
 ملک ما آب رود باد از ما
 فتنه گر خرمی زند چو قمر
 و نیز اثرالدین اخسیکتی در قطعه ای خطاب باو میگوید:

عالی علاء دولت فرخنده فخر دین
 رای تو نور بر صدف دین فشانده بود
 کمتر فسون ز خنجر هندو نژاد تو
 سید فخرالدین مزبور را سه پسر بوده است یکی سید مجدالدین همایون
 علاء الدوله که ظاهراً جا نشین پدر بوده در ریاست همدان و او نیز مانند پدر

۱ - راوندی هم در مرثیه او چنانکه گذشت میگوید: «گر مه نماند این سه ستاره بجای باد»

و اغلب افراد این خاندان ملقب بعلاء الدوله بوده است.^۱

در حدود سنه ۵۸۸ سلطمان طغرل ویرا بجرم اینککه در غیبت او با مطربى زلیخا نام از معشوقگان او عشرت کرده بود بگرفت و وی کفاره این گناه را پانصد هزار زر سرخ بدیوان سلطان خدمت نمود، در سنه ۵۹۲ یغنی یکی دوسال پس از قتل طغرل سید مجدالدین درری بدست میاجق از امراء تکش خوارزمشاه گرفتار شده ۳ بحبس افتاد و اندکی بعد بهمدان آمده در آنجا متواری گونه بسر میبرد یونس خان پسر تکش خوارزمشاه که از جانب پدر والی همدان بود از این امر مطلع شده او را بحیلت بدست آورد و باصفهان بنزد پدر فرستاد و آخرین خبری که از او در راحة الصدور مذکور است اینست که در ۲۰ رجب ۵۹۴ در همدان بحضور او وائمه همدان فرمان نکش خوارزمشاه را راجع بنصب میاجق مذکور بحکومت عراق خوانده انده و ازین بیعد از احوال او اطلاعی بدست نیامد.^۶

پسر دوم سید فخرالدین علاءالدوله عربشاه سید فخرالدین خسرو شاه است که در حین تألیف کتاب راحة الصدور یعنی در حدود سنه ۵۹۹ بتصریح مؤلف مزبور در حیات بوده است، و پسر سوم او سید عمادالدین مردانشاه است.^۸

برای تکمیل این مقاله گوئیم که شاعر معروف نجیبالدین جرفادقانی از مداحان مخصوص این خانواده مخصوصاً سه پسر مذکور فخرالدین علاءالدوله عربشاه بوده و از او در مدح هر یک از این سه پسر مدایحی در دست است که ما آنها را برای روشن

- (۱) طابع راحة الصدور در فهرست اسماء الرجال آخر کتاب ما بین پدر و پسر در لقب علاءالدوله خلط کرده و هر دورا در تحت عنوان واحد ذکر کرده است
- (۲) راحة الصدور ص ۳۶۷ (۳) ایضاً ص ۳۸۱
- (۴) ایضاً ص ۳۸۶ (۵) ایضاً ص ۳۹۷
- (۶) علاوه بر مواضع مذکوره رجوع شود نیز به ص ۴۵ ، ۳۵۵ از کتاب مزبور .
- (۷) ایضاً ص ۴۵ ، ۳۵۵ «عز دین» در این موضع اخیر بدون شبهه تصحیف «فخر دین» است ، ۳۸۱
- (۸) ایضاً ۴۵ ۳۵۵ (در شعر بدون لقب عمادالدین) .

شدن عصر

نجیب

نسیم

ز آفتاب

گل

صنو

بگر

غلام

طمع

بنفشه

بترک

سپه

بلند

عنای

حما

بجز

اگر

سیاه

عنای

کر

سپه

حد

نه

من

هز

همی

دوم علاءال

زهی ز

دمیده

شدن عصر این شاعر و تکمیل احوال آن سه امیر نقل می کنیم.

نجیب الدین مذکور گوید دو مدح علاءالدوله مجدالدین همایون شاه :

بسالها گل سوری بگلستان نرسد	نسیم حسن تو گر سوی بوستان نرسد
بهیچ قرنی لعلی بدست کان نرسد	ز آفتاب فلک گوهری تر از لب تو
ولیک در دل او بار ارغوان نرسد	گل از خیال تو یارب چه غصه هادارد
تو غم مخور که بدان قد دلستان نرسد	صنوبر ارچه ز رشک تو میکشد بالا
نظر بنقطه موهوم آن دهان نرسد	بگرد آن لب اگر خط تورقم نشود
که فکر هیچ مهندس بکنه آن نرسد	غلام آن خط مشکین و نقطه دهنم
بدامن سر زلف تو رایگان نرسد	طمع ز وصل تو بیریده ام که دست طلب
ترین دیار که شادی بزعفران نرسد	بنفشه را طمع خوشدلی کجا باشد
شکایتی بجناب خدا یگان نرسد	بتربک جوربگو تا زدست مظلومی
که آفتاب بجاهش بصدقران نرسد	سپهر هجد و معالی علاء دولت و دین
بکعب در که تو قدر آسمان نرسد	بلند قد را آنی که در کمال علو
ز طبع ماه بتار قصب زیان نرسد	عنایت تو اگر سایه بر جهان فکند
ز تار هیچ مضرت بیرنیا نرسد	حمایت تو اگر نیک بامیان آید
بسالها ز عدم هیچ کاروان نرسد	بجز بیدرفه همتت بشهر وجود
بهیچ ساحت تن مایه روان نرسد	اگر بواسطه امر نافذت نبود
اجل دو اسبه بدروازه جهان نرسد	سیاست تو اگر سد روزگار شود
خدنک صاعقه اورا باستخوان نرسد	عنایت تو اگر پایمرد کوه شود
که فاضلان جهان رادر آن زبان نرسد	کرم بناهادانی که این سخن جائیست
چونیک در نگری هم بدین جوان نرسد	سپهر گفت عطارد که پیر این قومست
که کس ز فضل چیزی درین زمان نرسد	حدیث فضل رها کرده ام نمیگویم
که آنچه میرسد از تو بدیگران نرسد	نه بنده تو ام آخر بمن چرا باید
که آب روی فروشد اگر بتان نرسد	من آن نیم که مرا همت آنچنان باشد
که این نهاد طبیعی بجاودان نرسد	هزار سال بمان جاودان نمیگویم

همین شاعر یعنی نجیب الدین جرفاذقانی در مدح سید فخر الدین خسرو شاه پسر

دوم علاءالدوله عربشاه می گوید :

فراز عارض و خطت نشان آب و گیاه	زهی ز خط خوشت سبز گشته گوشه ماه
سجاده خضر و آستین روح ائمه	دمیده بر لب تو خط سبز دانی چیست

زدستکار سرزلف خود شناس که کرد
بسالها بسلامی نمی کنی بادم
ز آفتاب جمال تو تا شدم مخروم
شود مسدس گیتی سپیده دم عودی
ز بس دم تو که خوردم به نای می مانم
مخیط دیده من همچو بخر خود امیر
علاء دوات و فخرملوک فخرالدین
زهی بستر قدر دیده دلت ناظر
چنین که قاعده عدل تست نیست عجب
اگر تو بر سر گل سایه افکنی نه عجب
هزار بار سگ باسیان کوی ترا
همیشه تا که بهر صبحدم ز بوتۀ چرخ
ز دور چرخ ترا مرتبت بجائی باد

نجیب الدین در مدح پسر سوم علاء الدوله عربشاه یعنی عماد الدین مردانشاه

می گوید:

ای شب زلف تو آویخته در دامن ماه
آفتاب رخ خوبت ز بی چشم بدام
در رخ خوب تو آئینه بماند واله
مو کب حسن تو روزی سوی باغ آمده بود
غنچه در چاک لب لعل تو افکند قبا
سرو میگفت که من همسر بالای توام
آتش محنت تو خشک و ترم پاک بسوخت
بر من از عشق تو بسیار سخن رفت ولیک
بخر خورشید عطا آنکه نمی آرد کرد
شاه عزت ملک الساده علاء الدوله
خسروا عدل تو جائیست که در سایه تو
رایض امر تو شد قوس کش سایه و نور
با کله داری خور پیش سرا پرده تو
روز بار تو بزرگان بزمین بوس همی

عجالة زیاده بر این از احوال این خاندان چیزی معلوم نشد.

خط سبز و لب لعلت خضر و روح الله
بحمایت شده در سایه آن زلف سیاه
درخم زلف تو اندیشه بگردد گمراه
چمن از دیده نرگس بتو میکرد نگاه
لاله در پای سر زلف تو انداخت کلاه
گفت گل قد تو و قامت او لا والله
صبر زین بیش ندارم بلغ السیل زباه
داد خواهم بستانم ز در دولت شاه
سایه را در کنفش پرده خورشید تباه
عده دولت و دین کان کرم مردانشاه
از گریبان چمن دست صبا شد کوتاه
شحنه امر تو شد بدرقه آب و گیاه
خیمه چرخ کمر بسته شود چون خرگاه
سایه بر داشته از خاک جنابت بجیاه

تحقیق

و حکم آه
بآنها است

که بیرون

نموده است

مجاوره

آنکه عم

از فصاحت

ش

آمده است

کنجکاوی

بداند و

ی

اما درط

از ایشان

تحقیقات ادبی

گویندگان بعضی از شعرهای مشهور

بقلم آقای

عبدالحسین لوی

بعضی ابیات و قطعات در زبان فارسی موجود است که شهرت فراوانی یافته و حکم امثال سائره را پیدا کرده است و در محاوره و مکاتبه مکرر استعمال و بآنها استشهاد میشود با این حال کمتر کسی میدانند که این اشعار اول بار از دهان که بیرون آمده و مضامین و معانی آنها از کدام قریحه بلند و طبع روان تراوش نموده است. علت شهرت فراوان این اشعار و بکار انداختن آنها در نظم و نثر و محاوره و مکالمه ما فارسی زبانان بیشتر از آن جهت است که این گفته ها علاوه بر آنکه عموماً متضمن افکاری بلند و مضامینی دقیق و نکاتی اخلاقی و اجتماعی است از فصاحت کلام و سلامت ترکیب نیز بهره ای کافی دارد.

شهرت زیاد این قبیل اشعار و تداول دائمی آنها بر زبان و قلم بر آن باعث آمده است که نام نویسندگان آنها غالباً مجهول و مخفی بماند در صورتیکه شخص کنجکاو همیشه میل دارد که پس از التذاذ از یکی از این قبیل گفته ها قائل آنرا بداند و اگر ممکن شود پس و پیش آن گفته را نیز تحت نظر بیاورد.

یافتن نام و نشان گویندگان بسیاری از این نوع اشعار چندان آسان نیست اما در طی مطالعه دواوین و کتب تاریخ و تذکره ها احیاناً شخص بتصادف بنام یکی از ایشان برمیخورد و خوشوقت میشود که گمگشته ای را یافته است.

با اینهمه باید متوجه بود که دیدن یکی از این قبیل اشعار در ضمن غزل یا قطعه و قصیده‌ای در کلام شعرای قدیم برای شناساندن قائل آن کافی نیست چه ممکن است این بیت یا قطعه بواسطه کثرت شهرت نظر شاعری را جلب کرده و او آنرا بشکل تضمین در کلام خود گنجانده باشد و چون شهرت آن شعر بشیاع رسیده بوده او از اشاره باینکه شعر مزبور از دیگری است خود را بی نیاز دانسته و متعرض آن نشده است.

اینک ما چند فقره از این گونه اشعار مشهور را که جزء امثال سائره زبان فارسی شده و ما تصادفاً بنام قائلین آنها برخوردیم در اینجا ذکر میکنیم و منابع اسناد آنها را نیز بدست میدهم تا کسانی که طالب اطلاع بیشتری در این باب هستند بآن منابع رجوع نمایند.

۱- کورچه خواهد بجز دودیده روشن

این مصراع از شاعر مشهور فرخی سیستانی است و مصراع اول آن اینست: د آئی و گومی که بوسه خواهی خواهم... و تمام بیت از قصیده غزالی است در مدح سلطان محمود غزنوی بمطلع ذیل:

سوسن داری شکفته برمه روشن برمه روشن شکفته داری سوسن ۱

۲- از دل برود هر آنچه از دیده برفت

این مصراع از امیر معزی است از این رباعی:

تا از برم آن یار پسندیده برفت آرام و قرار از دل شوریده برفت
خون دلم از دیده روانست از آنک از دل برود هر آنچه از دیده برفت ۲

۳- درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای

نه جور اره کشدی و نه جفای تبر

این بیت از انوری است از قصیده‌ای بمطلع:

نماز شام چو کردم بسیج راه سفر در آمد از دم آن سرو قد سیمین بر
و تمام آن در دیوان انوری ضبط است.

۱- دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی.

۲- دیوان معزی چاپ آقای اقبال ص ۸۰۲

۵- سخت
آن بیت
او بمطلع:
خیز ای بر
و تمام بیتی که
اکنون

این
حکیم گفت
و آن قطعه
شدن شاعر
شش شاعر
نظام الدین
این شاعر در
نظام الدین
سپهر مجدد
تا آنجا که

مجمع الفصح
هیچیک از
بعثت تکرار
از دیگری
گنجانده اند

۴ - ما را چو روزگار فراموش کرده‌ای

یارا شکایت از تو کنم یا ز روزگار

۵- سختا که آدمیست بر احوادث روزگار (۱)

آن بیت و این مصراع از شهاب‌الدین عمیق بخارائی است از قصیده بسیار مشهور

او بمطلع:

خیز ای بت بهشتی آن جام می‌بیار

کار دیب‌بشت کرد جهان را بهشت وار

و تمام بیتی که مصراع دوم آن مثل شده این است:

اکنون تو دوری از من و من بی تو زنده ام

سختا که آدمیست بر احوادث روزگار ۱

۶ - شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در

گناه بخت منست این گناه دریا نیست

این بیت در ضمن قطعه‌ای مندرجست بمطلع:

حکیم گفت کسیرا که بخت والا نیست

بهیچ روی مر اورا زمانه جویان نیست

و آن قطعه را که بسیار مشهور است بمناسبت آنکه از درگاه محمود زابلی، و نوید

شدن شاعر گفتگو میکند بقردوسی نسبت داده اند ولی در مجموعه «منتخب اشعار

شش شاعر» که نسخه عکسی آن در کتابخانه ملی طهران ضبط است در ضمن اشعار

نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی از شعرای مداح اتابک سعد بن زنگی قطعه ایست که

این شاعر در آن قطعه صریحاً بیت مورد بحث را بعنصری نسبت میدهد، مطلع قطعه

نظام‌الدین قمر این است:

سپهر مجد و مکارم یگانه زین‌الدین

بنزد قدر تو چرخ بلند والا نیست

تا آنجا که گوید:

۱ - بیشتر ابیات این قصیده غرا در لباب‌الالباب ج ۱ من ۱۸۵ - ۱۸۷ و

مجمع‌الفصحاء ج ۱ من ۳۴۶ - ۳۴۷ مندرجست ولی بیت: ما را چو روزگار ... الخ در

هیچیک از این دو مأخذ نیست اما در آتشکده آذر و در دیوان چاپی عمیق هست شاید هم

بعلت تکرار قافیه و نبودن آن در لباب‌الالباب و مجمع‌الفصحاء بتوان حدس زد که آن بیت

از دیگری بوده است و بعدها دیگران آنرا هم بعلت اتحاد وزن و قافیه در قصیده عمیق

کنجاندند.

بجسب حال خود از شعر عنصری بیتی
 «شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در
 و این قدیمترین سندی است که قطعه مورد بحث را بعنصری نسبت میدهد نه بفردوسی
 چنانکه مشهور شده ۱۰»

۷- زدوری تو نمر دم چه لاف مهر ز نم که خاک بر سر من باد و مهر بانی من
 این بیت از محتشم کاشانی شاعر مشهور عهد صفویه است و آن از ترجیع بندی
 است که او درده بند بسیار مؤثر دررثای برادر خود گفته، بیت فوق از بند اول این
 مرثیه است بمطلع:

کجائی ای گل گلزار زندگانی من کجائی ای ثمر نخل شادمانی من ۲

۸- آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد کاش می آمد و از دور تماشا می کرد
 این شعر بسیار مشهور از ملاطاهری نائینی است از معاصرین شاه عباس بزرگ
 «۹۹۶-۱۰۳۸» که شاه بعلت تهمت ارتباطی که باو بایکی از خانه زادهای شاهی بسته
 بودند اعضای او را یگان یگان بسوخت و شاعر بیچاره در حین سوختن غزلی گفته
 است که بیت مزبور مطلع آن است ۳.

۹- از پریدنهای رنگ و از طپیدنهای دل

عاشق بیچاره هر جا هست رسوا می شود

این شعر عامیانه مشهور از مسیح شیرازی عیسی تخلص از شعرای عهد صفویه است ۴.
 ۱۰- این قطعه را که از ملازمانی یزدی از معاصرین شاه عباس بزرگ است بغلط
 بفردوسی نسبت داده اند:

یکی ابلهی شب چراغی بجست	که بی او نشد عقد پروین درست
خری داشت آن ابله کور دل	بجان خودش جان خر متصل
چنان شب چراغی که ناید بدست	بخواری بر آن گردن خر بیست
من آن شب چراغ شه نشاهیم ۵	که روشن کن ماه تا ماهیم
مرا لیکن این بخت ابله شعار	چنان بسته ۶ بر گردن روزگار ۷

۱- منتخب دیوان شش شاعر نسخه عکسی کتابخانه ملی ورق ۸۳ الف و فردوسی نامه مهر.
 ۲- آتشکده آذر در شرح حال محتشم در جزء شعرای کاشانی ۳ - تذکره نصرآبادی ص ۲۹۶
 ۴- ایضاً تذکره نصرآبادی ص ۲۸۶ ۵ - در بعضی نسخ: سحر گاهیم ۶ - در بعضی
 نسخ: بیستست ۷ - تذکره نصرآبادی ص ۳۴۴ - ۳۴۵

۱۱- سرگذشت شب هجران تو گفتم باشمع آتقدرسوخت که از گفته پشیمانم کرد
این بیت از میرزاهد علی لاری است که سخا تخلص میکرد. از معاصرین شیخ
محمدعلی حزین گیلانی (۱۱۰۲ - ۱۱۸۰)، شرح حال این شاعر را حزین در کتاب
«تذکره المعاصرین» خود ذکر کرده است و آن بیت ازین غزل است :

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد	دیده از بس گهر اشک بدامانم کرد
سرگذشت شب هجران تو گفتم باشمع	آتقدرسوخت که از گفته پشیمانم کرد
خارخاری بدل از لاله و گل بود مرا	دل من خون شد و فارغز گلستانم کرد
شمه ای از گل روی تو ببلبل گفتم	آن تنک حوصله رسوای گلستانم کرد ۲
زلف او بود سخا حاصل سرمایه عمر	شانه آخر ز کفم برد و پریشانم کرد ۳

۱۲- خوبست محبت اثری داشته باشد معشوق زعاشق خبری داشته باشد
این شعر از غزلی است از شیخ اعلی گیلانی جد شیخ محمدعلی حزین که شرح
حال او را با قسمتی از این غزل حزین در تذکره خود آورده . ۴

۱۳ - روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد
این بیت مطلع قصیده معروفیست از میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی که پس از
شکست سپاهیان ایران در جنگ با روسیه و انعقاد عهد نامه شوم تر کمانچای گفته است
و تمام آن در دیوان او بچاپ رسیده . ۵

۱۴- گوش اگر گوش تو ناله اگر ناله من

آنچه البته بجائی نرسد فریاد است

این بیت از میرزا ابوالحسن یغمای جندقی شاعر مشهور عهد محمد شاه است از
غزلی باین مطلع :

ما خراب از می و خمخانه زمی آباد است

ناصر از باده سخن کن که نصیحت باد است ۶

۱ - در بعضی روایات : ماجرای ۲ - کذا (؟) ۳ - کلیات حزین ص ۱۰۰۲ -

۱۰۰۳ چاپ هند ۴ - ایضاً کلیات حزین ص ۴ - ۵ - دیوان قائم مقام ص ۱۲۴

چاپ ارمغان ۶ - مجمع الفصحاء ج ۲ ص ۵۸۰

ملاقات دو تن ایرانی با هرشل

سرولیم هرشل ۱ (۱۷۳۸-۱۸۲۲) منجم بسیار مشهور را همه کس میشناسد و میدانند که او در سال ۱۷۸۱ میلادی مطابق ۱۱۹۵ هجری قمری سیاره معروف اورانوس را در رصدخانه‌ای که در شهر باث ۲ از بلاد انگلستان داشت بمدد دوربین بینهایتی که خود ساخته بود کشف نمود سپس بکشف اقمار این سیاره واقمار زحل توفیق یافت و علم نجوم را ترقی شایانی بخشید.

هرشل اصلاً آلمانی نژاد است و در ولایت هانووور آلمان ۳ تولد یافته لیکن چون این ولایت در آن تاریخ ضمیمه املاک خاندان سلطنتی انگلیس بوده او نیز



سرولیم هرشل منجم

رعیت انگلستان شده و برای اقامت باین کشور آمده و جارج سوم (۱۷۶۰-۱۸۱۱) پادشاه انگلیس او را تحت حمایت خود قرار داده و مخارج بنای رصدخانه و ساختن چند دوربین را برای پیشرفت کار او در شهر باث بعهده گرفته است و هرشل هم‌پس این منت وقتیکه در سال ۱۷۸۱ سیاره جدیدی را کشف نمود آنرا «جارجیوم سیدوس» یعنی کوکب

جارج نامید و همین کوکب است که بعدها باورانوس معروف گردید.

در همان ایامی که سرولیم هرشل باوج شهرت و بلند نامی رسیده بود پنج تن از محصلین ایرانی که ایشان را در سال ۱۲۳۰ هجری (مطابق ۱۸۱۵ میلادی یعنی

۱ - Sir William Herschel - ۲ Bath - ۳ Hanover

۴ - Gteorgium Sidus

هفت سال قبل از مرگ هرشل) عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر بزرگ قدر او میرزا بزرگ قائم مقام اول برای تحصیل علوم و فنون بانگلستان فرستاده بودند در این سر زمین بنام بلند و عظمت قدر هرشل آشنا شدند و از ایشان دو تن یکی میرزا صالح شیرازی دیگری میرزا محمد جعفر که اولی بتحصیل السنه و تاریخ و ادبیات و حکمت طبیعی دیگری بفرآ گرفتن شیمی و طب مشغول بودند میل کردند که بشهر باث مقرر هرشل بروند و از آن مرد نامی ملاقاتی کنند. دکتر گریگوری نام از مردم انگلیس که معلم میرزا محمد جعفر بود سفارشنامه ای بهرشل نوشت و میرزا صالح و میرزا محمد جعفر با آن توصیه بملاقات هرشل رفتند.

شرح این ملاقات را که در روز چهارشنبه سوم اکتبر ۱۸۱۸ (دوم محرم ۱۲۳۴) یعنی قریب چهار سال قبل از مرگ هرشل اتفاق افتاده میرزا صالح در سفر نامه خود که کتابی بسیار دلکش است نگاشته و ما عین این حکایت را که معرف میزان ذوق و دانش طلبی محصلین ایرانی در یک قرن و نیم پیش است از آن کتاب از روی نسخه ای که متعلق بجناب آقای دکتر قاسم غنی است عیناً نقل میکنیم ۱ و شرح احوال این میرزا صالح شیرازی را که ناشر اول روزنامه فارسی در طهران است و در سفر خسرو میرزا بیطرزبورگ از همراهان بوده و یک نوبت هم از طرف عباس میرزا بسفارت بلندن رفته و وصف سفر نامه او را انشاءالله برای یکی از شماره های آینده مجله یادگار میگذاریم. این است آنچه میرزا صالح در سفرنامه خود راجع باین ملاقات نوشته:

«روز چهارشنبه سیم اکتبر (۱۸۱۸) هنگام صبح نهار کرده و از آن بس بدیدن سر ولیم هرشل منجم بزرگ انگلند که در حوالی آنجا (یعنی شهر باث) خانه دارد رفتیم، معزی الیه از اهالی جرمنی است. پادشاه هذاالعصر دور بینی ساخته است یعنی بحمايت سر ولیم هرشل مزبور، و اخراجات آنرا جارچ نالت کرده. دورین مزبور چهل پا طول دارد و سه

۱ - از این سفر نامه يك نسخه نیز دو موزه بریتانیاست و يك نسخه هم در کتابخانه آفای ملك الشعراي بهار موجود است که نسخه آقایی دکتر غنی از روی آن استنساخ شده.

با عرض آنست که عبارت از سیزده ذرع طول و يك ذرع هته آن است، در سال ۱۷۸۱ عیسوی سر ولیم مذکور ستاره سیاره ای پیدا کرده است که نام آنرا « جارجیم سیدس » گذارده . سیره مزبوره دوره فلکی را هشتاد و دو سال بکدغه طی میکنند و بعد مسافت او بزمن دو مة بل زحل است و با چشم بدون دور بین دیده نمیشود . دا کتر گریگوری شرحی در این خصوص بسر ولیم هرشل نوشته و خواهشمند شده که دور بین مزبور را بما نشان داده باشد . در خانه سر ولیم هرشل نوشته د کتر گریگوری را نیز بنزد سر ولیم فرستاده معزی الیه بمحض خواندن نوشته مذکور بسر خود را بدر خانه فرستاده ما را داخل باندرون کرد، عمای دارد ۲ که مشار الیها نیز مهارت تام تمامی در نجوم دارد بلکه اکثر مردم چنین میدانند که سیاره مزبوره را مشار الیها پیدا کرده . مشار الیها با زن سر ولیم نزدیک بنا آمده تعارفات چند بجا آورده از آن پس سر ولیم آمده پیر مردی هشتاد و پنج ساله نز يك ما آمد لرزان وخیزان تعارفی کرد اما گفتگو کرد و عذر از ماخر است که من بعلت پیری همراهی بشما نمیتوانم کنم ، پس من بهمراه شما خواهد آمد و آنچه لازم است از نشان دادن دور بین و تحقیقات نجوم بشما حالی میکند و خود بخلوت خرامید و ما سیاسگزار احسان او شدیم و الحق از وضع رفتار و کردار سر ولیم هرشل مزبور هر دوی ما منتهای امتنان بهم رسانیده بهمراه بسر سر ولیم نزدیک بدور بین مزور رفته مثل منجنیق چرخى بلند ساخته دور بین مذکور را در آن بسته دو دور بین دیگر که از آن کوچکتر است ساخته بعد ملاحظه دور بینها و گفتگوی بسیار در باب دور بین گفت قیمت منجنیق زرگ و کوچک و سه عدد دور بین وسند اخراجات همه بیست هزار پوند شده از سر کار پادشاهی بآنها رسیده بعد از آن ما هر دو شکر گزاری کرده بعد از خروج از آنجا داخل بویندزار شدیم .»

- ۱ یعنی سر جان فردریک ولیم هرشل (۱۸۹۲ - ۱۸۷۱) که او نیز از منجمین و دانشمندان مشهور انگلیس است و در نجوم و عکاسی و ساختن آلات نجومی بکشفیاتی توفیق یافته
- ۲ - یعنی کار این لوکرسیا هرشل *Caroline Luceritia H* (۱۷۵۰ - ۱۸۴۸) خواهر سر ولیم هرشل که در اعمال نجومی معین و دستیار برادر بوده و این زن هشت ذوذنب و چند ستاره سحابی کشف نموده و در پیدا کردن ایزرانوس با برادر خویش شرکت داشته است . مجمع نجومی انگلیس در سال ۱۸۲۸ کار این هرشل را بعضویت پذیرفت و نشان طلای مخصوص خود را بیاس کشفیات وزحمات مشار الیها بوی عطا نمود .
- ۳ - باید هشتاد ساله باشد ، یانسخه ای که در دست ماست غلط دارد یا آنکه میرزا صالح درست سن هرشل را در این موقع نمیدانسته .

شعر سعدی در چین

سعدی شیرین سخن ما که از هر کس بهتر بروانی کلام خود و وسعت دائره نفوذ و سرعت انتشار آن در عالم یقین داشته و در همان اوان کار خود بحق می گفته که: « ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسط زمین رفته، یا:

کس نتالید در این عهد چومن بر در دوست

که با آفاق سخن می رود از شیرازم

در طی یکی دیگر از غزلیات آبدار خود میگوید:

سعدی پیا کبازی ورندی مثل نشد تنهادر این مدینه که در هر مدینه ای

شعرش چو آب در همه عالم روان شده کز پارس می رود بخراسان سفینه ای

حال اگر برای اثبات این مدعی شاهدی می خواهمید باین بیان سیاح معروف مغربی ابن بطوطه طنجهی که در سال ۷۴۶ یعنی پنجاه و پنج سال پس از فوت سعدی از هندوستان بچین رفته دقت فرمائید.

ابن بطوطه در طی «اقامت خود در شهر عظیم خنسا» در شرح پذیرائی که از او شده چنین مینویسد:

«امیر شهر قرطی «قورتای» نام دارد و این امیر بزرگ که بزرگترین امرای چین است از جانب خان «قاآن» مغول بر این ناحیه حکومت میکند. امیر مزبور

۱ - خنسا تحریف کلمه چینی کینگ سه King sze است که در این زبان معنی پایتخت را دارد و چون این شهر در آن تاریخ پایتخت سلسله سونگ Sung از سلاطین چین بوده آنرا باین عنوان میخوانده اند، نام خصوص آن در آن ایام لین نگان Lin-ngan بوده و بعد ها شهر هانگ چاو Lang-Chaw کنونی بجای آن ساخته شده. هانگ چاو شهری است در جنوب بندر شانگهای در کنار خلیجی بهین نام هانگ چاو. رجوع کنید بترجمه سفر نامه ماز کوپولو بانگلیسی و حر سی آن بتوسط یول Yule ج ۲ ص ۱۷۶ و ترجمه سفر نامه ابن بطوطه بانگلیسی بتوسط گیب H.A.R. Gibb صفحه ۳۷۲

۲ - غرض از این قاآن طغان تیمور است که از ۱۳۲۲ تا ۱۳۷۱ میلادی (۷۳۳ - ۷۷۲ هجری) در چین جنوبی سلطنت میکرده و او آخرین خان چنگیزی است که در چین سلطنت کرده (حواشی گیب ص ۲۷۳)

ما را بخانه خود مهمان کرد و جشنی ترتیب داد که آنرا بمغولی «طوی» میگویند در این جشن که بزرگان شهر نیز حضور داشتند میزبان امر داد تا آشپزان مسلمان برای ما گوسفند سر ببرند و طعام تهیه کنند. خود او با وجود جلالت مقام شخصاً بما طعام میداد و بدست خویش برای ما گوشت پاره میکرد. سه روز مهمان او بودیم سپس پسر خود را با ما بگردش بخلیج فرستاد. بر سفینه ای شیمه بحرا قه ۱ سوار شدیم. پسر امیر در سفینه دیگری بود و از اهل طرب و موسیقی جمعی را همراه داشت. این سازندگان بچینی و عربی و فارسی مینواختند اما پسر امیر باواز فارسی عشقی مخصوص داشت. آهنگی بلین زبان میخواندند، امر داد تا آنرا مکرر در مکرر بخوانند و من چون چند بار آنرا که بلحنی شگفت خوانده میشد خواندند از دهان ایشان فراگرفتم و آن که از بحر رجز است این است:

تادل بمهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام چون در نماز استاده ام گوئی بمحراب اندری ۲
تا اینجا بود بیان ابن بطوطه راجع بآن مجلس ضیافت و سور و سروری که امیر شهر خنسار و پسر او در بنویرائی ابن بطوطه ترتیب داده بودند. البته ابن بطوطه چون درست فارسی نمیدانسته و قاضی و فقیهی بوده است دور از تاریخ و آداب ایران ندانسته است که این شعر از کیست و از کجا آمده.

بیت مزبور از یکی از غزلیات معروف سعدی است که مطلع آن اینست:
آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری یا کبر منت میکند کز دوستان یادآوری
خوانندگان گرامی از همین اشاره ابن بطوطه در می یابند که دایره انتشار کلام سعدی نیم قرن بعد از فوت او تا کجا میرسیده یعنی صیت سخنش حتی در افواه مردم اقصای بلاد چین و کنار اوقیانوس کبیر نیز افتاده بوده و زبان فارسی در آن عهد تا چه اندازه مفهوم و مقبول خارجیان بوده است که پسر یکی از امرای چین بشنیدن الحان شور انگیز آن عشق داشته و از آن لذت و تمتع میبرده است.

- ۱ - حرافه بروزن سیاره نام يك قسم کشتیهای سبك سیری بوده است که در رودخانه صبور و مرور میکرده و در ابتدا آنها را برای انداختن آتش بر روی دشمن بکار میبرده اند
- ۲ - در متن چاپی سفر نامه ابن بطوطه (ج ۳ ص ۲۰۳ - ۲۰۴ چاپ مصر ۱۳۲۲) این شعر بعلت طبع عربی مولف یا دستبرد ناسخین مغلو و محرف ضبط شده.